

ارمغان آسمان

در بیان

عوامل و علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان

نوشته:

میدر علی قلمداران

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴	مقدمه.....
۵	چرا این موضوع را اختیار کردم؟.....
۱۳	مطالعه و دقت در این موضوع چه فائده دارد؟.....
۱۴	این معمار را چگونه حل می‌کنید؟.....
۲۴	نخستین عامل ارتقاء که ترک و قصور در آن علت انحطاط مسلمین گشت.....
۲۷	علمی که اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید چیست؟!.....
۲۸	چه علمی موجب ترقی مسلمین صدر اول گشت؟!.....
۳۶	در پیرامون وضح اسف‌آور تعلیم علوم در اسلام.....
۴۶	علت مهم دیگری که موجب انحطاط مسلمین شده است.....
۵۹	تعیین حاکم و پیشوای اسلام با بیعت و مشورت است.....
۱۱۰	آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت راجع به حکومت است.....
۱۱۵	فساد عقیده حرام‌بودن کار دولتی!.....
۱۲۰	پایان مطلب.....
۱۲۸	اشتباه بزرگ.....
۱۳۱	اشتباه دیگر.....
۱۴۰	سومین علت انحطاط و ذلت مسلمین ترک جهاد است.....
۱۴۳	جهاد اسلامی به منظور بسط عدالت و معارف بین جامعه بشر است.....
۱۴۴	جهاد از محکّمات آیات و از ضروریات اسلام است.....
۱۴۷	فضیلت جهاد.....
۱۵۲	تحقیق در پیرامون احادیث.....

۱۶۳	قران قابل فهم است
۱۶۵	تفاسیر جعلی منسوب به ائمه علیهم السلام
۱۷۵	جنگهایی که امام زین العابدین حج را بر آن ترجیح می دهد
۱۷۹	جنگهای زمان حضرت صادق <small>علیه السلام</small>
۱۹۱	عجیب ترین معما
۱۹۷	مضرات ترک جهاد
۲۰۲	از مهمترین واجبات اجتماعی اسلام
۲۰۸	انهدام یک رکن مهم اسلام، ترک جمعه است
۲۱۴	یک رکن مهم دیگر از ارکن دین
۲۱۸	معنی غلط تقیه
۲۲۲	امداد مظلوم و سرکوبی ظالم از مقررات اسلام است
۲۲۵	اصیل ترین علل انحطاط و ذلت مسلمین تعطیل حدود الهی است
۲۲۹	یکی از موجبات ترقی ملت اسلام که ترک آن علت انحطاط شده
۲۳۵	کیفیت نامشروع وقف در کشورهای اسلامی یکی از عوامل انحطاط است
۲۴۲	تعمیر قبور در اسلام!
۲۵۳	احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده
۲۶۴	موضوعی که سیاست همیش کرده است
۲۸۹	خلاصه کلام
۲۹۲	اسلامی را که ما شناختیم!
۲۹۴	مختصری از تعالیم عالیه اسلام
۳۰۵	شایان عنوان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بنام آنکه جانرا فکرت آموخت

چراغ دل بنور دین بر افروخت

تقریباً دو سال قبل بخواهش یکی از دوستان دانشمند مقاله‌ای تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین و چاره آن) در روزنامه وظیفه که در تهران منتشر می‌شود درج و انتشار دادم مقاله مزبور مورد توجه خوانندگان آن روزنامه قرار گرفت و از همان ابتدای انتشار دقت موافق و مخالف را به خود جلب کرد و کسانی بعنوان تقدیر و انتقاد ستونهایی از روزنامه را اشغال کردند شاید مقاله مزبور از این جهت جالب بود که مطلب تازه و موضوع بکری را در میان آورده بود، زیرا هر چند درباره علل انحطاط مسلمین نویسندگانی قلمفرسائی کرده و علل و عوامل را نشانی داده‌اند اما کمتر کسی از آنان عللی را که در آن مقاله نشان داده می‌شد بقلم آورده‌اند مثلاً یکی از دانشمندان بزرگ علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی (دکتر گوستاولوبون فرانسوی) درباره علل انحطاط مسلمین در کتاب تاریخ تمدن خود چیزهایی را موجب انحطاط عرب و اسلام نشان داده است که اگر از نقطه نظر تطور ملل و تغییرات حاصله در آنها صحیح و دارای اثر باشد مانند اختلاط خون و تقید به چهارچوب قوانین مذهبی و ناموافقی زمان و امثال آن، ولی از نظر یک نفر مسلمان بلکه از نظر یک نفر مورخ بی‌نظر اینگونه نظریات و تعلیمات، ارزشی ندارد هرچه هست مقاله مزبور بیش از دو سال در آن روزنامه انتشار یافت و با اینکه گاهی مورد انتقاد پاره‌ای اشخاص قرار می‌گرفت بدان انتقادات اعتنائی

نمی‌شد زیرا غالباً انتقادکنندگان اشخاص سطحی و انتقادشان از روی تعصب جاهلانه بود مگر گاهی که اشخاص مشهوری پای بمیدان می‌گذاشتند که بی‌اعتنائی بانتقاد آنان موجب تولید زحمت در این محیط آلوده به سوءظن درباره نگارنده می‌شد لذا بناچار در ضمن مقاله به جواب اعتراضات و انتقادات آن پرداخته و مطلب را روشن می‌کردیم تا اینکه اخیراً پاره‌ای از مطالب مندرجه به مذاق عده‌ای که خود را منحصرأ وارث دیانت دانسته و دین را هم همین وضع موجود می‌شناسند تلخ آمده و به جای انتقاد صحیح و منطقی به تهمت و دشنام و حتی تکفیر پرداختند و به وسایلی کودکانه از قبیل شکایت به وزارت فرهنگ و تهدید به ضرب و امثال آن متشبهت شدند، بنابراین پیش آمد با اینکه ده‌ها علل عمده از علل انحطاط مسلمین با مدارک و دلایل که خلاصه‌ای از آن در این مقدمه انشاءالله به نظر خوانندگان خواهد رسید اداره روزنامه طی مقالات مفصلی فرستاده شده بود بناچار بوسیله نامه و تلگراف تقاضا شد که از درج آن خودداری شود تا وقت آن برسد.

و اکنون به یاری خداوند متعال خلاصه و مجملی از آنچه در آنجا نشر شد با دلایلی بیشتر بعرض می‌رسد.

چرا این موضوع را اختیار کردم؟

شاید کسانی از خوانندگان بپرسند چرا این عنوان (علل انحطاط) را اختیار کردم که در شرح و توضیح آن گرفتار تنقید و ناسزای این گونه انتقادکنندگان شوم در حالی که اگر مقصود از نشر مقالات دینی تحصیل ثواب باشد می‌توان صدها موضوع از مواضع را دینی در نظر گرفت چنانکه بسیاری از نویسندگان جراید دینی در اطراف آنها قلمفرسائی کرده‌اند، نه تنها کسی متعرض آنان نشده بلکه مورد تمجید و تحسین اکثریت متدینین قرار گرفته‌اند چنانکه اکثر نویسندگان دینی چنین اند.

اگر چنین پرسندگانی باشند باید در جواب آنها گفت: آری اگر منظور گول زدن خود و یا سرگرم کردن خواننده باشد صدها موضوع از قبیل معجزات ائمه و کرامات امامزاده‌ها و تاریخچه پاره‌ای از علماء و ساختمان مدرسه‌های دینی و شرح و آمار کتابها و تفسیرها و از این قبیل مطالب و رجزخوانی‌ها و عربده‌ها که ما چنین و چنان بوده‌ایم یا چنین و چنان هستیم! می‌توان موضوع مقاله قرار داد و در اطراف آن ماهها و سالها وقت و فکر خوانندگان را ضایع کرد! اما باید دید نتیجه آن چیست؟ و از خواندن آن چه جنبش و تکانی در خواننده پدید می‌آید و او را از آن حدی که بوده تا چه درجه بالا می‌آورد و چه اندازه در احراز سعادت و دفع شقاوت او تأثیر دارد و برای فردای او چه چیز ذخیره خواهد نمود و برای مشکلات آینده او چه حربه ای در دستش خواهد داد؟! راستی اگر خواندنی‌ها از اینگونه فواید خالی باشند نخواندن بلکه بی‌سواد صدها درجه بهتر و اولی است! زیرا لاقفل آن غریزه فطری و استعداد طبیعی و خدادادی آدمی فاسد نشده و همان هوش ذاتی انسان دست نخورده و سالم باقی خواهد ماند و برای نبرد زندگی مهیا خواهد بود چنانکه هم اکنون می‌بینیم که فلان دهاتی بی‌سواد عامی از حیث خلق انسانی و غرایز فطری صدها مرتبه بفلان درس خوانده شهری مزیت داشته و قابل اعتمادتر است و اگر خام است لاقفل خیلی فاسد نشده و بقول مرحوم عشقی

آن میوه که بو ندارد اصلا زان میوه که کرده گند بهتر!

پس باید نویسنده‌ای که جز اجر خدائی پاداشی ندارد اگر چیزی می‌نویسد موجب تیقظ و باعث ارتقاء خواننده باشد و او را از حالی که دارد به حالی بهتر سوق دهد وگرنه نوشتن بهتر است زیرا وقت و فکر مردم را که عزیزترین اشیاء عالم است ضایع نمی‌نماید و مرتکب‌نشدن همین جنایت خود باز سعادت است مگر اینکه مزدور و مأمور باشد که المأمور معدور! و یا آنکه حب شهرت و خودپسندی انگیزه عمل او باشد چنانکه بیشتر نویسندگان چنین اند و از همین رهگذر است که اگر دقت شود اکثر کتابها

و نوشته‌ها نه تنها به خواندن آن نمی‌ارزد بلکه بهترین خدمت به جامعه آنست که آنها را تسلیم سیل تند و یا امواج خروشان دریا نمائیم تا مردم را از شر آنها مأمون داریم!!

خوشمزه این بود که هنگامیکه ما این موضوع را اختیار کرده و تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین ...) مقالاتی در روزنامه وظیفه منتشر کردیم یکی از پرنویسها که به اصطلاح خود را اهل بخیه می‌داند و زمانی ستون سیاسی یکی از روزنامه‌های مرکز (قیام ایران) را به عهده داشت و مدتها با توده‌ایها در روزنامه رهبر همکاری می‌کرد و به قول خودش سالها بهائی و بهائی‌زاده بوده است و برهه‌ای از عمر را در لامسکی گذرانیده و اخیراً با اینکه کارمند دولت و پشت میز نشین است به کسوت روحانیت ملبس شده و مصداق (هر لحظه به شکلی بت عیار درآید) است، در همین روزنامه وظیفه ستونی را به همین عنوان اشتغال و تحت تیتراژ (علل انحطاط مسلمین و ترقی غرب) به قلمفرسائی پرداخت، بیچاره! عجول و بی‌مطالعه مثل اینکه اصلاً مقالات ما را نخوانده و معنی آن را نفهمیده است تصور کرده که مقصود ما از انحطاط مسلمین مقایسه آنان با ملل غربی و اروپائی است! و این بسیار جای تأسف و تعجب است که تا کلمه ترقی و انحطاط بگوش کسی می‌خورد فوراً ذهنش متبادر به غرب و شرق می‌شود در صورتیکه در تمام آن سلسله مقالات که مدت دو سال در آن روزنامه درج می‌شد حتی کوچکترین اشاره‌ای به ترقی غرب در برابر انحطاط مسلمین نکردیم و فقط مقایسه ما در ارتقاء و انحطاط مسلمانان و مقایسه آنان با صدر اول و امروز است و عللی که یادآور شدیم ترک احکام مهمه الهی و اقبال به خرافات و موهومات بود. ما هرچند غرب را در زندگی از خود سعادت‌مندتر می‌دانیم اما در عین حال آنرا مترقی و خوشبخت نمی‌شماریم زیرا بین آنها و سعادت حقیقی فاصله خیلی طولانی است! اما این نویسنده مامور و مأجور علل انحطاط مسلمین و ترقی غرب را غصب خلافت دانسته و الان مدت دو سال است که در پیرامون این موضوع در آن روزنامه و روزنامه آرام به تصویل و تفصیل پرداخته است و چون موضوع غصب خلافت از مواضعی است

که از یک طرف در پیرامون آن هزاران جلد کتاب تألیف و تصنیف شده لذا چیز نوشتن در آن باره بواسطه فراوان بودن مطلب بسی آسان است و از طرف دیگر موجب خوش آمد عوام الناس و جاهلان بی‌خبر از مقتضیات زمان است لذا بدینوسیله بازار خود را گرم کرده و محبوبیتی در نظر ساده دلان برای خود فراهم نموده تا جائیکه از پاپیون و کراوات بلافاصله بعمامه و نعلین ارتقاء یافته و به خیال خودش علی‌رغم نظر ما از انحطاط غرب رو به ترقی اسلام آورده که کلاه شاپور را به عمامه تبدیل کرده است!! ما با چنین کودک طبیعتانی که خود را مضحکه جهانیان می‌کنند کاری نداریم و شاید هم مأموریتی دارند که در چنین زمانی که مسلمانان دنیا شدیدترین احتیاج را به اتحاد و اتفاق دارند یک عده در کشورهای شیعی مذهب مأموریت دارند که کتاب‌هایی در موضوع کهنه غصب خلافت تألیف و تصنیف یا کتابهای کهنه و فرسوده‌ای که شاید روزی سیاست سلاطین شیعه ترویج آنرا مقتضی می‌دانسته ولی انتشار آن امروز جز تولید کینه و عداوت و بیدارکردن فتنه خفته هیچ فائده‌ای ندارد، تجدید چاپ و حاشیه کرده با قیمت نازل در اختیار مردم جاهل و متعصب گذارند! لعن الله الاستعمار و مشتقاتها که هنوز از گریبان این مردم بدبخت دست برنمی‌دارد و آنرا به حال خود نمی‌گذارد و در این میان اگر کسانی پیدا می‌شوند که مردم را به اطاعت احکام خدا و پیروی از محکومات ما انزل الله می‌خوانند و به آتش فتنه‌ای که به منظور نفاق و شقاق بین امت اسلامیة بیش از هزار سال مشتعل است دامن نزده بلکه سعی دارند آن را خاموش کرده و التیامی به این جراحات هولناک کشنده‌ای که در پیکر اسلام است دهند، این مأموران معذور که شاید از کثرت غفلت و بی‌خبری ندانند آلت بی‌اراده چه دستگاه سیاسی هستند جنجال و غوغا راه می‌اندازند و چنان گوینده و نویسنده‌ای را بهتر تهمتی که زبانشان جاری گردد متهم می‌گردانند و به انواع دسایس و حیل و وسیله خاموشی او را فراهم می‌آورند چنانکه تاریخ اسلام مخصوصاً در عصر حاضر از این قبیل جنایات مملو و مشحون است.

وگرنه انحطاط مسلمین چه ربطی به موضوع غصب خلافت دارد؟ و امروز تجدید مطلع در این موضوع چه فایده‌ای دارد و چگونه می‌تواند جبران مافات مسلمین را نماید! زیرا:

اولا - ارتقائی را که ما از فقدان آن متأسفیم آن ارتقائی است که مسلمین صدر اول در قرن اول و دوم اسلامی داشتند و پرواضح است تمام این ترقیات با وجود غصب خلافت انجام گرفت! شکی نیست که اگر بعد از رسول خدا ﷺ بلافاصله امیرالمؤمنین در مسند خلافت قرار می‌گرفت و مسلمانان از او اطاعت می‌کردند غیر از خدا کسی چه می‌داند امروز وضع مسلمین - بلکه جهانیان - بچه صورت بود و ترقی و تعالی آنان تا کجا رسیده بود و شاید غیر از کره زمین بسیاری از کرات آسمانی را هم در تصرف داشتند، اما حال که نشد و اکنون این آرزو بصورت محال در آمده است تأسف بر آن اگر ثواب داشته باشد باری نتیجه عملی ندارد و بهر صورت غصب خلافت را از انحطاط مسلمین شمردن پریشان‌گوئی است زیرا اگر ارتقاء مسلمین در نتیجه احقاق حق خلافت بودجه داشت که غصب آنهم علت انحطاط باشد اما چنانکه می‌دانیم آن ارتقاء در حالی رخ داد که غصب وقوع یافته بود و معذالک مسلمانان دارای آن همه عزت و عظمت شدند.

پس چگونه می‌شد هرگاه غصب خلافت رخ نداده بود؟!

باده درد آلودمان مجنون کند صافی ار گردد ندانم چون کند!

پس تأسف ما بر فقدان همین ارتقائی است که حاصل و موجود بود (نه آن ارتقائی که صورت وقوع نیافت و خیالی بوده و جز و احلام و رؤیاهای شیرین است!) فلذا باید ببینیم که چه چیز موجب آن ارتقاء بوده تا اگر در دسترس است بدست آوریم و چه چیز علت آن انحطاط گشته تا اگر امکان دارد از آن اجتناب کنیم، و به نظر ما و هر فرد مطلع سبب ارتقاء آن روز اجراء نمودن احکام حیات بخش اسلامی بوده چنانکه علل انحطاط امروز ترک و تعطیل آن احکام می‌باشد و به عقیده ما اجرای همان احکام در

همین امروز با اندک کوشش موجب سیادت و سعادت مسلمانان گشته آن مجد و عظمت گذشته آنها را به بهترین صورت اعادت می‌دهد زیرا اگر بدستور اسلام آن چنانکه ما در این وجیزه توضیح می‌دهیم عمل شود خیلی زود و آسان می‌توان از خیرات و برکات این دین مبین خیلی بیشتر از مسلمین صدر اول متمتع و بهره ور شد، برای اینکه مسلمانان این زمان را خیلی بهتر و آسانتر برای اجرای آن احکام می‌توان حاضر نمود زیرا فهمیده‌ترند و اوضاع زمان هم تا حد زیادی نسبت به وضع ایشان مساعد است و حکام و فرمانروایان این عصر اگر به مقتضای دستور الهی انتخاب و گماشته شوند بهتر می‌توانند مصدر خیر برای امت و ملت خود باشند.

ثانیاً، چنان فرض گیریم که به قول این نویسنده‌گان علت انحطاط مسلمین غصب خلافت بوده!! امروز چه باید کرد؟ آیا همین طور نشستن و تأسف خوردن و مصیبت هزار و چهار صد سال قبل از این را یاد آوری نمودن و بزرگ کردن و بر مسبین آن لعنت و نفرین نمودن چه نتیجه‌ای دارد؟! این کارها انحطاط فعلی مسلمین را تبدیل به ارتقاء می‌کند و عظمت و مجد دیرین آنها را بازگشت می‌دهد؟! یا تولید بغض و کینه و عداوت بین مسلمین که هم به فرمان الهی مأمور به اتحاد و اتفاقند وهم عقل و تجربه اتفاق و اتحاد آنان را واجب می‌شمارد بین ایشان ایجاد می‌نماید و فتنه خوابیده را بیدار می‌کند؟ در ظرف این چهارده قرن از این همه کینه و عداوت و اختلاف چه دیده اند که هنوز هم باید آن را دنبال کرد؟؟

آیا نتیجه چنین منطقی که علت انحطاط مسلمین غصب خلافت بود! جز اینست که برای ارتقاء آن باید حق را از غاصب گرفت و به من له‌الحق رسانید! یعنی از ابوبکر گرفت و بعلی تسلیم کرد!! امروز کدام خلافت مانده و علی و ابوبکر در کجا هستند که ما با نوشتن و گفتن این حرفها می‌خواهیم حق را به حقدار برسانیم؟! لازمه این سخن آن است که حق و وضع خلافت را ایجاد کنیم و علی و ابوبکر را زنده گردانیم! آیا این امر محال نیست؟ ممکن است گفته شود که احتیاج به زنده کردن ابوبکر و علی نیست از

فرزندان ابوبکر می‌گیریم و به فرزندان علی می‌دهیم اما آیا خود موضوع موجود است و متفی نیست؟! خلافتی نیست که بعلی بدهیم یا به فرزند علی!! شاید بگویند مقصود از نشر این گونه کتب آن است که معلوم شود راه علی حق و راه ابوبکر باطل است می‌گوئیم: اولاً بین پیروان ابوبکر و علی در طی راه حق چندان اختلافی نیست زیرا پیروان هر دو قائل بوحدانیت خدا و نبوت محمد ﷺ و مؤمن به قرآن و عامل به دستورات آن هستند و اختلاف که بین سنی و شیعه در پاره‌ای از فروع است خیلی کمتر از اختلافی است که دو مجتهد شیعه یا دو عالم سنی با یکدیگر دارند پس! این عذر بدتر از گناه چیست؟

و ثانیاً: مقصود از روشن شدن راه حق و باطل برای پیمودن راه است و گرنه هنگامی که برای کسی راه حق روشن شود چون بطی طریق نپردازد و همانجا بماند تا وقت گذشته هلاک شود از این معلوم شدن راه حق چه فائده‌ای خواهد برد؟ پیدا است که هیچ بلکه جز ملالمت و رسوائی نتیجه‌ای ندارد.

حالا از این روشن‌کنندگان راه حق باید پرسید آیا هنوز بعد از چهارده قرن زد و خورد و ملیونها کتاب نوشتن راه روشن نشده است؟ و اگر روشن نشده پس کی روشن خواهد شد؟ و اگر روشن شدن پس فائده این عمل چیست و راه طی شده کدام است؟ آیا راه طی شده همین وضعی است که امروزه مسلمانان دارند؟ یعنی مقصود از این همه ارسال رسل و انزال کتب که خلاصه و جان و مغز آن علی القاعده در نزد مسلمانان است و باید هم‌چنین باشد آیا همین انحطاط و ذلت است که هیچ حیوانی هم نمی‌تواند آن را نفهمد؟! اگر مقصود از آن، همین وضع باشد بفرمائید به ببینیم کدام ملت از شما عقب مانده‌تر و بدبخت‌تر است؟! شما مدعی هستید که تابع بهترین ادیان الهی و پیرو کتاب آسمانی خود هستید که از طرف پروردگار جهان و آفریننده کون و مکان نازل شده و خود همین کتاب آسمانی فریاد می‌زند ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ {آل عمران: ۱۳۹} ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ {المنافقون: ۸} و روزگار درازی هم این

مدعای قرآن مسلم جهان بوده مسلمانان علو و عظمت خود را به سراسر قاره‌های زمین بسط و مسلم داشتند، اما امروز چه مردمی پریشان روزگارتر از شما هستند آیا مدعیان دین توحید می‌توانند تفوق و مزیت خود را بر بت پرستان هند و از حیث علم و عمل و خلق و منطق ثابت کنند اگر چنین نیست پس علتی دارد ما در صدد جستجوی آن علتیم و طبق تحقیق و نظریه ما آن علت یا علل ترک آن اوامری است که از طرف پروردگار عالم بر رسول خاتم صلی الله علیه و آله نازل شد و سنت سنیه نبویه در طی دوران نبوت خود عملاً آنها را به اجرا درآورد و پس از وی مسلمین صدر اول با تمام آلودگی و نقائص، تا آن احکام را اجرا می‌کردند حائز و واجد آن عزت و شوکت شدند اما همینکه وسوس و تسویلات و تحریفات و تأویلات ارباب اغراض به میان آمد ایجاد شبهه‌ها و تزلزلات نمود و غفلت و جهالت مسلمین هم بر تشدید و خامت افزود تا به امروز که به این صورت درآمده که تابعین تورات محرف و انجیل مزخرف پیروان قرآن را به مسخره گرفته و سخره کرده‌اند!! و ای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور!!

این نویسندگان هر چه می‌خواهند بگویند ما علل انحطاط مسلمین را ترک این احکام می‌دانیم چنانکه موجبات عزت و ارتقاء آنها را اجرای این احکام می‌دانیم و در این مدعا دارای هزاران مدارک و دلائل عقلی و نقلی بوده تابع نظر مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم که موجب عظمت و اعتلاء مسلمین را در امضاء و اجرای احکام الهی که امروز متروک شده می‌داند آنجا که در خطبه قاصعه در نهج البلاغه می‌فرماید:

«... فاصبحوا فی نعمتها غرقین و عن حضرة عیشها فکھین قد تربعت الامور بهم فی ظل سلطان قاهر» تا آنجا که می‌فرماید: «فهم حکام علی العالمین و ملوک فیاطراف الارضین یملکون الامور علی من کان یملکها علیهم و یمضون الاحکام فیمنکان یمضیها فیهم».

آری اینان مسلمانان صدر اولند که به فرموده امیرالمؤمنین و به شهادت تاریخ فرمانروایان جهان و پادشاهان کران تا کران کیهان بودند و مالک امور و سلطنت بر کسانی شدند که بر ایشان مالک بودند و سلطنت و احکام الهی را در کسانی جاری کردند که روزگاری احکام جبت و طاغوت را در ایشان جاری می‌داشتند! آنگاه علت انحطاط مسلمین را در مذمت اصحاب خود می‌فرماید :

ألا وإنکم قد نقضتم ایدیکم من حبل الطاعة.

پس آقایانی که می‌خواهند هوسناکانه علل انحطاط مسلمین را بنویسند خوب است قدری در اخبار و آثار اسلامی مطالعه کنند و بدانند که تقیید الفاظ و به زنجیر کشیدن جملات بی‌معنی اگر در روزنامه‌های پرنویس و بی‌حاصل، مقاله‌نویسی شمرده شود باری در چنین موضوعی باید به تحقیق و مطالعه پرداخت!

مطالعه و دقت در این موضوع چه فائده دارد؟

نه تنها از نظر یک نفر مسلمان علاقمند به سعادت خود که بستگی بدانستن علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان دارد بلکه از نظر یک نفری که علاقه به فهم و اطلاع از حوادث مهمه جهان و عوامل و انگیزه ترقی تنزل امم و ملل دارد مطالعه تاریخ و شرح علل ارتقاء و انحطاط مسلمین از جالب‌ترین حوادث تاریخ عالم است و البته از نظر یک نفر مسلمان غیرتمند یادآوری و تذکر داستان عظمت و اعتلاء مسلمانان صدر اول که اجداد و پدران جسمی و روحی او هستند و تشریح و بواعث و عوامل غم‌انگیز انحطاط و ذلت مسلمین کنونی که آثار نکبت بارش متوجه و دامنگیر فرد فرد مسلمانان امروزه است مهمترین موضوع لازم است و چون علل و عوامل انحطاط و ارتقاء در تمام ازمنه و اعصار تاریخ بشری همانند و یکسان بوده آنچه باعث ترقی مسلمانان صدر اول گشت می‌تواند هم امروز نیز باعث ارتقاء مسلمانان این زمان باشد و آنچه موجب نکتب و انحطاط مسلمین کنونی است اگر دچار مسلمین صدر اول می‌گشت موجب ذلت و

نکتب آنها نیز می‌شد و بعبارت دیگر امروز نتیجه دیروز و فردا مولود امروز است، پس اطلاع از اسباب و وسایل ترقی مسلمانان صدر اول و دقت و مطالعه در موجبات ذلت و انحطاط مسلمین کنونی از مهمترین و جالب‌ترین موضوعاتی است که نه بر هر فرد مسلمان بلکه بر هر فرد ذی شعور انسانی مطالعه و اطلاع آن بسی واجب است. راستی در میان حوادث بزرگ و جنبش‌های حیرت‌انگیز بشری چه حادثه‌ای عظیم‌تر و حیرت‌انگیزتر از حادثه پیدایش دین مبین اسلام در ریگستان حجاز که فقیرترین بقاع ارض از حیث ثروت و تمدن و صنعت بود می‌توان یافت که مردم جاهل آن در تحت تبعیت این دین مبین در فاصله‌ای کوتاه یعنی در کمتر از نیم قرن تقریباً تمام نقاط معموره دنیا آن روز را در تحت سیطره و نفوذ حق پرستانه خود درآورده و بیش از شش قرن بر تمام آن نقاط حکومت مادی و معنوی داشتند و چه چیز باعث شد که به این روز سیاه افتاده‌اند؟ ض خوب است این اسرار را از زبان کسی که اگر دشمن اسلام نباشد حداقل دوست هم نیست بشنوید: گوستاولوبون در تاریخ تمدن اسلام خود می‌گوید: شالوده تمدن عرب و اسلام بدست قومی که تا حدی وحشی بوده‌اند ریخته شد لکن همین قوم یک دفعه از ریگستان عرب خارج شده در اندک زمانی تخت و تاج با عظمت روم و یونان و ایران را زیر و زبر نموده دولت عظمی در مقابل تشکیل دادند که از هند تا اندلس وسعت داشته و کارهای نمایانی که از آنها بعرضه ظهور و بروز رسید واقعاً حیرت‌انگیز و مطالعه آثار تاریخی آن برای ما بسی دلچسب و زیاد جالب توجه و تعجب‌آور می‌باشد..

پس مطالعه و دقت در این موضوع پرفائده ترین مطالعات و دقتها است.

این معما را چگونه حل می‌کنید؟

در مقدمه جلد دوم آئین جاویدان این قضیه مطرح شده است که بتصدیق تمام مورخین و مطلعین جهان، اسلام در نقطه‌ای ظاهر شد که محروم‌ترین بقاع ارض و مردم

آن نیز بدبخت‌ترین مردم روی زمین بودند اما همین مردم از همین نقطه به برکت دین مبین اسلام دارای چنان خصایل و ملکاتی گشتند که تاکنون تاریخ دنیا نظیر آنها درایمان و عدالت و شجاعت و جهانگیری و علم و تمدن به یاد ندارد! و جای بسی تأسف و تعجب است که اخلاف این اسلاف یعنی مسلمانان کنونی اگر در بدترین و منحط‌ترین وضع سیاسی و اجتماعی نباشند لااقل ملتی عقب‌مانده و ذلیل و بالاخره نامشابه به گذشتگان نامدار خود هستند!

علت این عقب‌ماندگی و انحطاط چیست؟ آنهائیکه مقتضیات زمان و محیط و پاره‌ای از خصائل را در ارتقاء و انحطاط مسلمین دخیل و عامل می‌دانند اگر اشتباه نکرده باشند خیلی هم ادعایشان درست نیست زیرا با اینکه در اثر توسعه دامنه اسلام و بسط و گسترش آن در شرق و غرب عالم و دخول افواج بی‌حد و حصری از ملل گوناگون جهان بدین خدا و اختلاط آنها با یکدیگر که تفرق و تحزب آنان به جهاتی تا حدی طبیعی به نظر می‌رسد و با آن کیفیت البته تشمت و پراکندگی لامه لاینفک آن است معه‌ها می‌بینیم که تا بیش از هفت قرن بعد از پیدایش اسلام باز هم تا ظهور فتنه مغول که می‌توان گفت یک بلای آسمانی بود دولت اسلامی یکه تاز عرصه تمدن و علم و دانش، و پرچم اسلام در رفیع‌ترین مقام معنوی خود در اهتزاز بود و اگر اخیراً دچار نکبت و عقب‌نشینی و انحطاط گشت در اثر این نبود که یک دینی بهتر و رژیمی عالی‌تر پیدا شده باشد که آن را مقهور و مضمحل نماید! بلکه آنچه واقع است اینست که ملت اسلام تا فاصله زیادی از مبانی و آداب دینی و تعالیم حیات بخش آن دور شده بود و احکام آسمانی و قوانین جاودانی آن معطل و متروک مانده بود یعنی همان دستورات و شرایعی که برای جلوگیری از این قبیل مصائب وضع شده بود موقوف الاجرا مانده بود فلذا روی سنت الهیه آن نکبت و ذلت متوجه مسلمین گردید مثلاً هرگاه فرمان ابدی الهی ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰] موقوف و متروک مانده بود و مسلمانان دچار امراض خانمانسوز جاه طلبی و نفاق و تفرق و

تصوف نگردیده بودند چگونه ممکن بود مشتى مغول خونخوار و وحشى از آن طرف دنيا چون مور و ملخ گرسنه به کشورهای اسلامى روى آورند و از رخنه‌هاى نفاق و افتراق وارد حصن متين و حریم محترم اسلام گردند و مرتكب آن چنان جناياتى شوند كه تصور آن موى را بر اندام راست مى‌كند؟ پس آنچه در انحطاط و ذلت مسلمين دخیل عامل بود و علل انحطاط آنان شمرده مى‌شود ترك پاره‌اى از احكام حیات بخش و سعادت فزای اسلام بود نه مقتضای محیط و زمان و نقص قانون و خصائل عربى! چنانكه دكتر گوستاولوبون و امثال آن گفته‌اند!!

این بنده نگارنده در ضمن مطالعات و تتبعات خود در جریان طى مراحل عمر كه انسان هر روزى به مقتضای آن داراى نظر و عقیده‌اى است اخيراً جداً معتقد شده‌ام كه اكثریت مدعیان مسلمانی فرسنگها نه تنها از حقایق اسلام بلکه از حقایق زندگی دور شده‌اند و بدبختانه گرفتار اوهام و خرافاتى گشته‌اند كه اثر و یادگار دوران جاهلیت و مذاهب باطله قبل از اسلام بوده و یا در نتیجه القای شیاطینی كه نكبت و ذلت ایشان را طالب بوده‌اند پیدا شده كه امروز مبارزه با آن كمتر از مبارزه مسلمین صدر اول با بت‌پرستی جاهلیت نبوده بلکه به درجات از آن سخت‌تر است! و اگر خدای عالم نظر رحمتی بر این گم‌گشتگان وادی ضلالت و دور افتادگان از سرچشمه حقیقت داشته باشد عده‌اى دانشوران حق‌پرست و روشن‌دل و با ایمان از میان ایشان برمی‌انگیزد كه با چراغ علم نیروی برهان اینان را به شاهراه دین مبینی كه بدان منسوبند ولی بدبختانه دیرزمانی است كه آنها از دست داده‌اند هدایت كنند تا شاید در مدتی دراز با مبارزه‌اى پی‌گیر و دامنه‌دار بتوان آنان را بعزت آباد ایمان و مأمّن شرف و اعتلا و گذشته‌شان عودت داد و آب‌رفته را به جوی بازآورد و گرنه با این کیفیت و وضعی كه اکنون این ملت دست در گریبان است هزار يك احتمال برگشت بعین‌الحیات رزین الهی داده نمی‌شود بلکه آنچه تقریباً مسلم بنظر مى‌رسد اینست كه منسوبین به اسلام اکنون در پرتگاه هولناكى قرار دادند كه عنقریب تاروپود و جودشان از كارگاه هستی محو خواهد

شد و این از سنت خدائی بعید نیست زیرا غالباً اممی که متنعم بنعمت وجود انبیاء و دین حق کشته‌اند و کفران ورزیده‌اند بیشتر در معرض ابتلا و عذابهای الهی قرار گرفته‌اند بطوریکه جزو افسانه‌ها و اساطیر تاریخ قرار گرفته داستانی برای آیندگان گشته‌اند چنانکه در آیات شریفه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ {المؤمنون: ۴۴}

«و آنها را مایه عبرت [و زبانزد مردم] گردانیدیم. دور باد [از رحمت خدا] مردمی که ایمان نمی‌آورند»

﴿و ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾ {سبأ: ۱۹}

«و ما آنان را داستانهایی (برای عبرت دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم در این ماجرا، نشانه‌های عبرتی برای هر صابر شکرگزار است.»

البته حقایق ثابتۀ عالم وجود که ادیان حقه الهیه متضمن آنند هرگز نیست و نابود نمی‌شود و نعمت هدایت و کلید سعادت را بدست هر کسی که فقط نام مسلمانی بر خود نهد نمی‌دهند و خدا هم چنین تعهد و التزامی نسپرده است که مدعیان مسلمانی را بدون عمل به مقتضای اسلام عزیز بی‌جهت نماید! و تجربه چندین قرن هم این حقیقت را با فصیح‌ترین بیان آشکارا می‌دارد که هر کس دارای خصال و صفات مسلمانی شد هر چند بودائی یا مسیحی یا یهودی باشد دارای عزت و احترام خواهد بود نه آن را که بامسلمانی راهی نیست و اسمی بی‌مسمی است بلکه اگر تدبر به آیات شریفه قرآن کنیم می‌بینیم که با بلیغ‌ترین بیان ما را که به نام مسلمانی بر خود نهاده‌ایم تهدید بذلت و زوال و انحطاط و اضمحلال می‌نماید و انذار می‌کند که اگر با شرایط اسلامی رفتار نکنیم قومی غیر ما را برای آن دولت عظیم و نعمت جسیم انتخاب و اختیار خواهد کرد آنجا که می‌فرماید :

﴿وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ﴾ (محمد: ۳۸)

و اگر روی بگردانید گروهی جز شما را جایگزین کند، آن گاه [آنان] مانند شما نباشند

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ

وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]

«ای مؤمنان، هر کس از شما که از دینش برگردد [بداند که] خداوند گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و [آنان نیز] او را دوست می‌دارند.»

روی این نظر و عقیده بر آن شدم که برخلاف نویسندگان غرورانگیز و اغواگر برادران خود را که در نتیجه گمراهی دور و دراز مدتهاست در بیابان بی‌خبری ویلانند از این غفلت و اهمال بی‌گماهانم و تا حدود توانائی خود صدای نارسای خود را به گوش فهم و اندیشه ایشان برسانم هرچند که با وضع موجود بعید می‌نماید که صدای من و هزاران امثال من و بهتر از من نتیجه‌ای دهد و ثمری به بار آورد خصوصاً که مخالفان بی‌هدفی نه از روی منطق و دلیل بلکه تنها به منظور مخالفت با هر چه که موافق سلیفه آنها نباشد یا تقریباً الی العوام بنای جنجال و غوغا می‌گذارند تو گوئی که مانند چینیان خرافی معتقدند که اگر دستی به ترکیب این وضعیت که عقلا و منطقاً مخالف کتاب و سنت و عقل است زده شود اژدهای مقدس حامل زمین زخمین شده و دنیای طوفانی و نابود می‌گردد!!

یکی از حرفهای مخالفین اینست که چرا این بحث از طرف این ناچیز آغاز شده است و حق این بود که مثلاً چنین موضوعی اگر لازم است از طرف علما یعنی کسانی که بکسوت روحانیت ملبس و بدین مزیت از دیگران ممتازند آغاز می‌شد! و شاید به همین نظر بوده که گاهی کلماتی موهن و تحقیرآمیز و حتی غوغا انگیز در بیانات خود

آورده‌اند از قبیل اینکه دیگران بهتر از تو فهمیده‌اند!! یک نفر کارمند ساده فرهنگ وارد موضوعاتی شده که من که چنین و چنانم جرأت نمی‌کنم که وارد این مباحث شوم؟! و از این قبیل!!

ما به این اعتراض که در نزد ارباب دانش و عقول مردود و غیرقابل قبول است چیزی نمی‌گوئیم زیرا سخافت و بی‌ارزشی آن مخصوصاً در این زمان بر اکثریت خوانندگان مسلم است و تقریباً منطبق مردم جاهلیت است که نزول قرآن را بر پیغمبر عظیم‌الشان فوق مقام او دانسته می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ {الزُّخْرَف: ۳۱}

«و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [مردم] این دو شهر فرو فرستاده نشد؟»

ولی به این آقایان می‌گوئیم ما نه تنها ادعائی نداریم بلکه در نزد نفس خود از آنچه هم شما نسبت داده و گمان می‌برید پست‌تر و کوچک‌تریم و حتی برای استراضای خاطر شما و رغم انف خود حاضریم اقرار کنیم که ما نه تنها در جرگهٔ علما و دانشمندان نیستیم بلکه برای خاطر شما می‌گوئیم! که جز و طبقه بی‌سوادان و درس‌نخواندگانیم و از تعلیم و درس و بحث معموله دارای حظ قلیل و ناچیزی می‌باشیم ولی با تمام این وصف از موجودات و مردم روی کرهٔ ارض و در ردیف بنی نوع انسان بوده و مقدرات و سرنوشت ما بستگی تام و تمام به مقدرات و سرنوشت دیگران دارد آیا شما با کمال علم و عدل و عقلی که ادعا می‌کنید به یک موجود انسانی اجازه می‌دهید که در سرنوشت خود اظهار نظری کرده و لااقل دردی که جان او را می‌آزارد بیان نموده گفتگوی آنرا در میان بگذارد. یا چنین حقی هم ندارد؟۱

اگر در منطق شما یک موجود دارای حس و ادراک، حتی حق ندارد در سرنوشت خود نظر کرده و درد و المی که او را می‌آزارد و چاره‌ای که برای او می‌اندیشد بیان کند در این صورت یقین داشته باشید که در دستگاه طبیعت چنین پیش بینی نشده و چنین

خاصیتی در موجودات ذی حس نیست و فشار آزار اندرون هر وقت باشد ظاهر و آشکار خواهد شد و خواه ناخواه این ابر ضخیم جهالت از جلوی خورشید حقیقت برداشته می‌شود!

بهر صورت قبول داشته باشید یا نداشته باشید ما یک فرد از هم سرنوشتان شما بوده و در این کشتی متلاطم اجتماعی که ما را در دریای حوادث پیش می‌رود با شما همسفریم و با نگاهی که به اطراف و اکناف خود می‌نماییم و وضع خود را با ملل دیگر و گذشته و آینده خود مقایسه می‌کنیم جایگاه خود را مطمئن نمی‌بینیم و به قدر فهم و ادراک خود حس می‌کنیم و چاره‌هائی را که به نظرمان می‌رسد عرضه می‌داریم شما اگر ما را در خطا و اشتباه می‌بینید با بیانی مستدل و آرامش‌بخش خطای ما را روشن و مستدل بیان کنید تا موجب اطمینان ما گشته یقین کنیم که خطرهای که حس می‌کنیم خطر نبوده و چاره‌جوئی ما نیز درست نیست و گرنه هو و جنجال و تحقیر و تکفیر این چنانی شما، اگر ما را به نظرات و عقاید خود محکم‌تر نکند باری سست نخواهد کرد و ناچاریم حتی شما را هم که با ما هم عنان و هم سر نوشتید در ردیف کسانی شماریم که چنین روزگار سیاهی برای ما پیش آورده‌اند بلکه مبارزه با شما را تا آنجا که بتوانیم لازم‌تر شماریم زیرا دشمن خانگی هر که باشد بدتر از دشمن بیرونی است. و سزاوار نیست که :

عدوی خانه خنجر تیز کرده تو از خصم درون پرهیز کرده!
 پس اگر سوءنظر نباشد حتی اگر کودکی هم در قافله‌ای احساس خطر کرده و کاروانرا به موارد خطرانی که احساس نموده خبر داد عقلا بدان بی‌اعتنا نمانده لاقلاً به تمسخر و استهزاء وی نمی‌پردازند! مگر اینکه شما انتقادکنندگان تمسخر کار حتی انکار وقوع و خطر ادعای نفی وجود ذلت و ضرر نمائید و آنچه امروز بر ملت اسلام از طرف دشمنان حیل‌گر و دوستان گول و نادان، گذشته و می‌گذرد نادیده انگارید و به چیزی شمارید و آن را قابل دفاع و مورد اعتنا ندانید و فقط آن موقع دیک تعصبتان به جوش

و رگ غیرتتان به جنبش درآید که به یک یاز عادات معموله و خرافات مأنوسه‌تان تجاوز و بی‌احترامی شود! که در چنین صورت با شما عرضی نداریم و فقط داستانی را که مولوی در مثنوی برای چنین غیرتمندان! آورده تذکاراً یادآور می‌شویم.

وی در دفتر پنجم مثنوی می‌گوید :

راستی کدام مسلمان مطلع از عظمت حیرت انگیز و افتخار آمیز مسلمانان راستی قرون گذشته و با خبر از ذلت و نکبت فزون از حد امروزه آنهاست که کشور پهناور و عزیز و زرخیز اسلامی هر نقطه‌ای در دست متجاوزی ستمگر و دشمنی استعمارگر است این اوضاع را به بیند و نیندیشد که علت و جهت آن چیست و بدان بی‌اعتنا بماند اما همینکه گفته شود ترک احکام خدا و نسخ محکومات ما انزل الله آن را بدان صورت آورده رگ غیرتشان به جنبش آید که این گفته مخالف رأی فلان آخوند! و ناموافق با سلیقه به همان است که در زمانی دم از مرجعیت می‌زده است! اگر در درک علل و انتخاب و چاره آن ما را مصیب ندانسته و یا در تردید هستید اینک ما آن علل و راه چاره آن را در این صفحات به طور اختصار به حدی که برای هوشمندان کافی و قانع باشد از نظر شما می‌گذرانیم تمنا داریم با دقت و بصیرت مورد مطالعه قرار داد. آنگاه با نظر کریمانه و خالی از تعصب اگر آن را حق یافتید ما را در این راه نصرت و کمک دهید و اگر به اشتباه ما واقف شدید برای خاطر حق و از روی صفا و صمیمیت نه عناد و لجاجت ما را به اشتباه و خطایمان بی‌گانه‌انید امیدواریم پروردگار کریم ما را که به عقیده خود نظری جز جلب رضایت حضرت او نداریم آن قدر وسعت صدر و بصیرت کرامت فرماید که بتوانیم راهنمایی‌ها و نشان دادن خطاهای ما را از جانب شما به حسن قبول تلقی کرده و آنرا نصب العین خود قرار دهیم و در هر صورت در پیشگاه پروردگار معذور و مأجورید اما به شرطی که حقیقتاً به حق رسیده و مقصودتان طرفداری از حق باشد و اگر نه ما آنچه را در این اوراق به نظر شما می‌رسانیم چون به صدها دلیل عقلی

و نقلی حقانیت آن بر ما مسلم است آنرا به عنوان اعلام خطر و ارشاد چاره‌جوئی استشهاد می‌کنیم و معتقدیم که لاقبل در پیشگاه خداوند ادای وظیفه خود را نموده‌ایم و اگر هم عذابی رسید و ما را نیز با دیگران در ربود مضمون آیه شریفه را یادآور می‌شویم:

﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۴]

«و آن گاه که گروهی از ایشان گفتند: «برای چه قومی را که خدا هلاک‌کننده ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟» گفتند: «تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد، و شاید که آنان پرهیزگاری کنند.»»

و اگر با این همه ما را در این باب معذور ندانسته و آنرا حمل بنازکدلی و غمخواری بی‌جهت ما کردید ما تحمل این عیب را بر خود می‌نمائیم (اگر بزعم شما عیب باشد) و می‌گوئیم چه باید کرد که ما چنین آفریده شده‌ایم بقول صائب:

هرکه پا کج می‌گذارد ما دل خود می‌خوریم شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما و علی این حال ما مطالبی را که در آن روزنامه به طور پراکنده (که از خصوصیات روزنامه است) انتشار دادیم اینک در این مقدمه بطور جامع از نظر شما می‌گذرانیم و یقین داریم:

آن کوز دیار آشنائست داند که متاع ما کجائست
در نظر داشتیم قبل از شروع در بیان عوامل ارتقاء و علل انحطاط تصویری از
حقیقت جامعه اسلامی که منظور نظر بنیادگذار این دین مبین است ولو بطور مختصر
برای خوانندگان خود ترسیم کنیم تا به بینند که اگر حکومت واقعی اسلامی روی کار
آید و چنانکه باید به اجرای احکام شریعت پردازد چه مدینه فاضله‌ای در روی زمین

تشکیل می‌یابد که افلاطون حتی خواب آنرا ندیده و در خیال خود هم نمی‌توانست آنرا مجسم نماید! ولی دیدیم به واسطه دوری مردم از معالم اسلام و آشنا نمودن عامه به حقایق دین و غفلت اکثریت از قوانین کتاب و سنت ما هر چقدر هم در این منظور سعی کنیم نمی‌توانیم حتی سایه کمرنگی هم از آن مجسم نمائیم لذا تصمیم گرفتیم که در ضمن بیان موجبات ارتقاء و علل انحطاط که هر دو (موجبات و علل) یکی هستند یعنی همان چیزیکه موجب ارتقاء آنروز مسلمین بوده ترک همان چیز علت انحطاط امروز مسلمانان شده کهبا اجرای آن خود به خود این منظور بدست خواهد آمد و تصور می‌کنیم بعد از شرح آن موجبات و علل صورت نسبتاً کاملی از مدینه فاضله اسلامی در نظر خوانندگان مصور خواهد شد و مطالعه‌کنندگان درخواست خواهند یافت که اسلام با چه احکام سهل و اسان به آرزوهای محال فلاسفه الهی جامه وجود و عمل پوشانده است آنگاه تعجب خواهند کرد که جهالت و نادانی مسلمانان و زنده شدن بدعت‌های مجوس و فراعنه چگونه آن را از ارزش انداخته است! در اینجا تذکرا این نکته ضروری است که پاره‌ای از نویسندگان و گویندگان علت مهم این انحطاط و ذلت را غلبه سیاست استعماری دولتهای اروپا و امریکا می‌دانند در حالیکه آن علت نیست بلکه معلول است زیرا وقتی که ملتی از وظائف اجتماعی و اجرای احکام محکمه اسلامی تن زند، نه حکومتی داشت و نه جهادی نه جماعتی داشت و نه اتحادی بناچار طعمه کسانی خواهند شد که از آنها قوی‌ترند! مگر اروپا و امریکا التزام سپرده‌اند که به مدعیان مسلمانی بی‌احترامی نکنند یا آن قدر احمقند که از طعمه‌های مهیا و مهنا دست بردارند؟!!

آنکس که از دشمن توقع انصاف و ترحم دارد احمق است!

نخستین عامل ارتقاء که ترک و قصور در آن علت انحطاط مسلمین گشت

نخستین وسیله و عامل ترقی هر فردی از افراد نوع انسان علم و فهم است که موجب مزیت و شرف آدمی بر جمیع موجودات روی زمین گشته و همین خاطر بوی منصب خلافت و رتبه فضیلت داده او را صدر نشین بزم هستی و یکه تازه میدان وجود نموده است. ما در فضیلت علم و عالم نمی‌خواهیم در این مختصر به شرح و تفصیل بپردازیم چه آن مطلبی است که امروز حتی بر حیوانات عجم فضیلتش آشکار است و فقط می‌خواهیم نظر اسلام را در این مورد و اهمیتی که شارع مقدس آن به علم داده و مسلمانان را به تعلیم و تعلم آن امر کید و اصرار شدید فرموده تا حدی روشن کنیم تا مسلم شود که بنیادگزار این دین مبین تا چه حد به عالمی و فهمیدگی پیروان خود علاقمند بوده است.

در اهمیت علم و عالم از نظر شارع همان بس که پروردگار جهان دانشمندان را در پس از ذکر ذات مقدس خود، فرشتگان و سپس دانشمندان را قائم بعدل می‌شمارد و از ساکنان کره ارض عالمان را آشنا به حقایق وجود و گواه بر وحدانیت معبود علی الاطلاق می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

﴿ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ﴾ {آل عمران: ۱۸}

خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان

[او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست

و هر سخنی در فضیلت علم بعد از این بیان فروغ شمع را در مقابل آفتاب تابان دارد! و در فضیلت تعلیم و تعلم همین بس که خلقت آسمان و زمین و مجموع عوالم موجوده در فضای لایتناهی را برای این می‌داند که مردم دانا و عالم شوند آنجا که در آخر سوره طلاق می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطَّلَاق: ۱۲]

خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است

و در مذمت بی‌علمان همین بس که پروردگار سبحان بر سبیل تفریح و استفهام انکاری می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ {الزُّمَر: ۹}

«آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند»

و نیز می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ {الرُّوم: ۵۹}

این گونه، خدا بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد

آنچه در این باب مورد نظر است فضیلت علم و عالم نیست زیرا چنانکه گفته شد این مطلب چندان محتاج تشریح و تفصیل نیست بلکه آنچه مقصود ما است اینست که این همه تأکیدات در شریعت مطهره و این قدر در فضیلت علم و عالم آیات و روایاتی که وارد شده منظور و مقصود چه بوده است؟ آیا همینکه تا چندی قبل به شدت معمول بود و هنوز هم آثار آن باقی است این بوده که به سنت زردشتیان و عادت ایرانیان قدیم یک طبقه مخصوصی از طبقات ممتازه کشور به نام آخوند و ملا و روحانی از هرگونه امور پرمشقت و با مسئولیت معاف و بار دوش عوام بوده آنان را به نام اینکه اینها عالم

و روحانیند تا ابد تقدیس و احترام کنند و نان و آب و تجملات زندگی و آقائی آنها را تهیه و اداره نمایند! واضح است که مقصود از آن همه مدح و منقبتی که در فضیلت علم و عالم وارد شد این نبوده که طبقه خاصی آنرا وسیله آب و نان و سرمایه دکان خودکنند که در این صورت نه تنها بعلم و دانش اهمیت و احترامی گذاشته نمی شود بلکه در واقع آن را ناچیز و خوار و حقیر بی مقدار در انظار خواهد نمود زیرا در نظر مردم آب و نان و پول مطلوب و محبوب است برای آنکه بیدارترین حواس حیوان و انسان حس تشنگی و گرسنگی است و آنچه الم عطش و زحمت جوع را تسکین بخشد قهراً مطلوب است اوست و هر کس که بدان چشم داشته و بخواهد آنرا از کف وی برباید چنین کسی طبعاً مبعوض و مغضوب او خواهد بود. پس آن عالم‌نمای بی حقیقت که پس از مدتها ادعای تحصیل و تکمیل چشمش دنبال آن باشد که آب و نان را از دست و دهان فلان عوام دهاتی یا به همان بازاری شهری برباید با اینکه مدعی است دارای علم و کمالی است که او را در ردیف فرشتگان که مدبرات امور این جهانند در آورده و خلاصه و نتیجه خلقت زمین و آسمان است! آنوقت چنین کسی برای معاش و گذران خود دست احتیاج و گدائی (هرچند به صورتی محترمانه باشد) به طرفان کسی که چنین ادعائی ندارد اما به اولین وظیفه خلقت خود که تأمین مایحتاج است پرداخته دراز کند به طور قطع و مسلم از نظر افتاده و در باطن و حقیقت دارای هیچگونه احترام قلبی در نزد او نیست هرچند به صورت ظاهر از وی تبجیل و تجلیل کند و به هر اندازه چنین عالمی به مردم نزدیک شود هر چند به منظور ارشاد و هدایت باشد به همان اندازه از نظر آنها افتاده و موهون می گردد و آثار نکبت بار این رویه مشئوم را هر ذی شعوری به قدر مقدور درک کرده است و ما در اینجا نیازی به نشان و بهران نداریم لذا وجود چنین عالمی موجب ننگ و عار و مشتق و شغار علم است و از تبلیغ و ارشادش جز بی رغبتی و تنفر بدین نزیاید که گفته اند:

گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود کافر از بیم توقع بگریزد تا چین

پس آنکس که مدعی علم و دانش است اگر واقعا بعلم و دانش علاقمند است باید در درجه اول بکوشد تا به هر وسیله مشروعی که باشد خود را از مردم بی‌نیاز کند که فی الحقیقه اولین شرط تحصیل علم و کمال بی‌نیازی از قدر ضروری مال است، وگرنه در مذهب عقل و وجدان علمی که تحصیل آن بر پایه احتیاج به مردم عوام و نادان باشد در حقیقت زور و وبال بلکه نعمت و نکال است و این را هر صاحب شعوری درک می‌کند.

و اگر کسی را بدون دسترس بر مایحتاج در خیال عروج بر معراج علم و کمال است هوس خام می‌پزد و عرض دانش می‌برد و فرشته را در زنجیره شیطان می‌کشد!

پس دانسته شد که علمی که شریعت مطهره اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید غیر این وضع و صورتی است که اکنون دیده می‌شود و با مطالعه آیات و اخبار بر هر فرد باهوش و غیرمقید به عادات محیط آشکار خواهد شد که منظور شارع غیر این کیفیت است.

علمی که اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید چیست؟!

خداوند عالم و پیغمبر محترم، امت اسلامی را عالم و دانشمند می‌خواهد و به موجب احادیث شریفه طلب علم را بر هر مسلمانی زن باشد یا مرد واجب فرموده است^۱ بدیهی است که علمی که طلب آن بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است در درجه اول

(۱) در جلد اول کتاب شریف بحار الانوار، حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» به طریق کلمه (مسلمه) نیز بر آن اضافه شده که طریق اول از کتاب امالی شیخ طوسی و دوم از مجالس مفید و سیم از غوالی اللعالی محمد بن جمهور احساوی است و حدیث شریف از هر سه طریق نبوی و بدین عبارتست: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة.

شناختن خدا به وحدانیت و علم اجمالی به صفات مقدسه وی و یقین به معاد و ایمان به نبوت و معرفت به ضرورت وجود انبیاء و آشنائی به احکام الهی از حلال و حرام و آنچه بر مسلمان اجرای آن واجب و ترک آن حرام است و سایر فروعیات ولو بنحو اجمال می‌باشد این علمی است که هیچکس در قصور تعلّم آن معذور نیست و اما علوم دیگر با کثرت شعبه‌ها و فزونی رشته‌ها تحصیل آن بر عامه مسلمین و جامعه مکلفین به نحو وجوب کفائی واجب است و اگر در تحصیل آن به قدر لازم کوتاهی شود عموم مسلمانان در پیشگاه خداوند جهان معاقب و معذب خواهند بود علاوه بر اینکه در همین دنیا به کیفر آن گناه مأخوذ و به باد افره آن مستول و مبعوض خواهند شد چنانکه اکنون هم ملت اسلام به نکبت این گناهان یعنی به ترک تحصیل لوازمات و انجام واجباتی کفائی گرفتار قهر پروردگار شده و ذلیل و خوار و گرفتار گردیده است مانند ترک تحمیل علوم حسی و مادی و کسب صنعت مواد شیمیائی و اتمی و هزاران از این قبیل که بعداً این مطلب توضیح داده خواهد شد.

چه علمی موجب ترقی مسلمین صدر اول گشت!؟

چون ما مدعی هستیم که ترقیات حیرت‌انگیز مسلمین صدر اول در نتیجه پیروی از احکام خدا و متابعت ما انزل الله بوده است و اولین عامل ترقی آنها را علم دانستیم و گفتیم علمی که تحصیل آن بر هر مسلمان واجب است چیست.

اینک به بینیم مسلمانان صدر اول که اکثر بلکه همه آنها جز معدودی که از شماره انگشتان دست یک نفر تجاوز نمی‌کرد بقیه همه بی‌سواد بودند و حتی الف را از با نمی‌شناختند و معهدا واجد آن همه عزت و عظمت شدند این ادعای ما که آنان عالم بودند با این موضع و حال آنها چگونه درست درمی‌آید؟

باید دانست منظور از عالم بودن همان علم اجمالی است که موجب و موجد یقین باشد بوحدانیت خدا و معرفت به صفات مقدسه وی و ایمان به معاد و نبوت و آشنائی

به احکام الهی است، نه خواندن و نوشتن و خوض در مشکلات علوم و بحث منطقی و کلامی و کشمکش اصولی و فلسفی! که اکثراً صاحبان این علوم میمانشان نه تنها از آنچنان مؤمنین محکمتر نیست بلکه غالباً ضعیف‌الایمان و در وادی شک و حیرت ویلان و سرگردانند! اشتباه نشود مقصود ما این نیست که تحصیل آن علم به اصطلاح عالی لازم نبوده و غیر مفید است بلکه چنانکه گفتیم به وجوب کفائی آن علوم بر عموم مسلمین واجب است و حتماً باید در میان مسلمانان کسانی به قدر تحمیل کفایت در هر عصر و مصری به حدی واجد آن علوم باشند که بر تمام عالمیان تفوق و رجحان یابند.

گفتگوی ما فعلاً در اینعلومی نیست که بر عموم مسلمانان و اکثریت ایشان تحصیل آن علوم واجب نمی‌باشد اما آن علمی که از جهل آن معذور نیستند آن است که به مقتضای زمان آشنا به معارف حقه و قوانین الهیه باشند و تحصیل این علم در زمان بعثت رسول خدا و صدر اول اسلام احتیاج بگذراندن دوره چند ساله تحصیل نداشت! زیرا معارف و معالم دین مبین به توسط حضرت خاتم‌النبین ﷺ بوسیله تلاوت آیات کتاب مبین به مسلمین آموخته می‌شد و عموم مردمیکه در محضر شریف آن حضرت حضور داشتند به مجرد شنیدن آن آیات چون اهل آن بودند هر کس به قدر فهمش آنچه باید بفهمد می‌فهمید: ﴿فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدْرِهَا﴾ [الرعد: ۱۷] و دیگر این پیچ‌خم اشکالات و زیر و بم تدویلات و تسویلات کنونی وجود نداشت که شنوندگان را گم و گیج کند.

اینست که تقریباً تمام آنان به مبادی ایمان و معارف قرآن آشنا بودند و بدان تصدیق و اذعان داشتند و همان ایمان شدید بدون ریب و تردید آنها بود که موجب آن نهضت عجیب و موجد آن عظمت و ارتقا شد چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«ولقد كنا في زمن رسول الله نقتل آبائنا و اخواننا و لا يزيدنا هذا الا ايمانا و تسليها.»

و در کلام شریفش در همان کتاب باخوارج می‌فرماید:

«فلقد كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و ان القتل ليدور وبين الاباء و الابناء و الاخوان و القربات فما نزداد على كل مصيبة و شدة الا ايماننا و مضيا على الحق و تسليها للامر»

پس معلم مسلمین صدر اول در عصر نبوت خود خاتم النبیین ﷺ بود که:

﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ {البقرة: ۱۲۹}

«و به آنان کتاب و حکمت می آموزد و آنان را پاک می دارد»

﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ {الأعراف: ۱۵۷}

«آنان را به [کارهای] پسندیده فرمان می دهد و آنان را از [کارهای] ناپسند باز می دارد. و پاکیزه ها را برای آنان حلال می گرداند و ناپاکیزه ها را بر آنان حرام می شمارد و بار گرانشان و قید [و بند] هایی را که بر [عهده] آنان بود، از [دوش] شان بر می دارد. پس آنان که به او ایمان آوردند و او را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با او فرو فرستاده شده است پیروی کردند، آنانند که رستگارند»

و بعد از آن حضرت معلم دوم همان مسلمانانی بودند که احکام الهی را مستقیماً و شفاهاً از رسول خدا اخذ نموده بودند که به صحابی مشهور شدند اینان علاوه بر آیات خدا طرز اجرای آنرا که خود از آورنده آن احکام یعنی حضرت خیر الانام ﷺ دیده بودند

رفتار و گفتار آن حضرت را برای دیگران بیان می‌کردند و همین عمل برای آنها تعلیم و برای مسلمین آن زمان تحصیل علم شمرده می‌شد و پرواضح است که این کیفیت موجب چندان مؤنه و زحمت نبود و چون آفت تشکیک و تأویل هنوز در میان مسلمانان راه نیافته بود مسلمانان قرن بعد نیز تقریباً با همان ایمان مسلمین عصر نبوت برای بسط و توسعه اسلام می‌کوشیدند و مجاهده می‌کردند تا اینکه به تدریج که کشورهای روم و ایران، ممالک باصطلاح متمدنه آن زمان مفتوح گشت و مباحث لاطائل و بی‌حاصل ارباب ادیان باطله در بین مسلمین اشاعه و رسوخ یافت مخصوصاً پس از آنکه فلسفه یونان وارد مدارس مسلمانان شد و گبرزادگان و یهودیان بسمت مترجمی بنشر و اشاعه آن پرداختند سخنانی به میان آمد که تا آن روز بگوش مسلمانی نخورده بود! بساط قال و قیل پهن و بازار تشکیک و تأویل رواج گرفت، لذا تردید و شبهه در دل اهل ایمان راه یافت و آن مباحث بیهوده و دور و دراز کم‌کم مسلمانهای درس‌خوانده را از قرآن و سنت غافل و ذاهل و بدنبال آن موهومات که بافته خیالات فلاسفه یونان بود انداخت، در نتیجه فرق گوناگون و شعب متفرقه پیدا شد و مذاهب باطله که همه آنان خود را منسوب به اسلام و قرآن می‌دانستند به وجود آمد و تفرقه و تشتت که اسلام، مسلمانان را از آن سخت برحذر می‌داشت وقوع یافت و این علل و عوامل به وسیله دشمنان تقویت و تشدید گرفت تا سرانجام منجر به ترک احکام جاریه و ضعف حکومت اسلامی و قوی‌گشتن دشمنان و کسانی که در انتهای فرصت چنین روزی بودند گردید و این علل و عوامل روزبروز رو بتزاید و تقویت گذاشت تا چنانکه می‌بینیم کار به اینجا کشیده که امروز به موجب اخبار ائمه سلام الله علیهم اجمعین.

«لایبقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه»

بسکه بر او بسته شد برگ و ساز! گرتو بینی شناسیش باز!
گذشته هر چه بود! امروز برای تعلیم مسلمانان و آشنائی آنان به احکام دینشان چه باید کرد؟

چنانکه گفتیم تعلیم معالم حقه و تحصیل معارف دینی به موجب آیات و روایات وارده بر عموم مسلمانان واجب است و عقل و نقل این معنی را تأیید می‌کند چنانکه حدیث شریف وارده در مجالس شیخ مفید که وی از ابن قولویه روایت می‌کند و او از هرون بن زیاد می‌فرماید:

قال سمعت جعفر بن محمد و قد سئل عن قوله تعالى: فله الحجة البالغة فقال ان الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة اكنت عالما فان قال نعم قال له افلا عملت؟ و ان قال كنت جاهلا قال له افلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه و ذلك الحجة البالغة.

که مضمون خبر صدق مشحون آن است که خدای تعالی در روز قیامت ببندۀ خود می‌گوید آیا تو عالم بودی اگر گفت آری می‌فرماید: چرا بعلم خود عمل نکردی؟ و اگر بگوید جاهل بودم می‌فرماید چرا نیاموختی تا عمل کنی پس او را محکوم می‌کند و اینست حجت بالغه...؟

بدیهی است تحصیل علم برعموم مردم واجب است اما هدایت و تعلیم مردم نادان بر دانایان نیز واجب بلکه واجب‌تر است زیرا عقلا رهبری گمراهان و کوران بر راهنمایان و بینایان واجب است. درست است که شوق فطری و سائق طبیعی هر کسی را به سوی علم سوق می‌دهد و او را بدانش علاقمند می‌کند اما به هر حال دستگیری نایبایان و نجات کودکان مشرف بغرق بر صاحب بصران و شناگران واجب است که :

اگر بینم که نایبنا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است و اما نقلا بسند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که آن حضرت فرمود:

«ما اخذ الله على الجهال ان يتعلموا حتى اخذ على العلم ان يعلموا.»

خدا تا از دانشمندان پیمان نگرفت که نادانان را بیاموزند از نادانان پیمان نگرفت که تحصیل علم کنند، پس اول تعلیم علم را بر دانایان واجب فرمود و سپس نادانان را به

تحصیل علم امر نمود. و آیات شریفه صراحتاً وجوب تعلیم علم را بر دانایان بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید :

﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا

تَكْتُمُونَهُ ﴾

(آل عمران : ۱۸۷)

«خدا از دانشمندان و کسانی که علم کتاب و دین به آنها داده شده میثاق و پیمان گرفته است که آنرا برای مردم بیان نمایند و کتمان نکنند.»

چنانکه در سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۴ می‌فرماید :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَهُدًى مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ

فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴾ [البقره: ۱۵۹]

کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که خداوند آنان را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند.

که حاصل آن این است که خداوند به هر عالمی که علم داد بر او همان پیمانی را گرفت که از پیغمبران گرفت به این که آنرا برای مردم بیان کند و کتمان ننماید. پس همان گونه که پیغمبران از جانب خداوند مأمور به رشاد مردمند عالمان نیز مأمور بتعلیم جهانند، البته هر کس بقدر وسعت و استطاعت خود، اینعمل علاوه بر شکر نعمت و ادای واجب فواید و ثمرات فراوان و بی‌پایانی دارد که بالمآل عاید همین عالمان آموزگار و راهنمایان عالی مقدار خواهد شد زیرا علاوه بر ثنوبات اخروی از بهره‌های دنیوی آن نیز مستفید خواهد شد چه واضح است مرد دانشمند هرگاه در میان طبقه

جهال و نادانان باشد به هر اندازه که مقام علمیش عالی و درجاتش در دانش رفیع گردد به همان اندازه روزگار بر او تلخ و عرصه بر وی تنگ خواهد شد اما هر گاه اطرافیان و پیرامونیانش دانا باشند به هر اندازه که به حقایق و معارف آشناتر باشند به همان اندازه زندگی را شیرین‌تر و فضای حیات را وسیع‌تر خواهند نمود! پس چه کاری از این بهتر که مرد دانشور به عمل تعلیم یعنی به بیان احکام خدا پردازد که اگر وقت یابد از نتایج دنیوی آن نیز بهره‌ور گردد و اگر نه اجر جمیل و خیر جزیل او در سرای آخرت عاید وی شود، و چه بشارتی از این بهتر که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

لئن يهدى الله بك رجلا خير لك مما طلعت به الشمس.

ولی چنانکه در صدر مطلب یادآور شدیم شرط مهم آن اینست که دانشور آموزنده، آموختنش محض برای رضای خدا و اخذ نتایج معنوی باشد نه اینکه تعلیم احکام الهی را دکان نان و سرمایه دکان خود قرار دهد! زیرا اشعار انبیای الهی و معلمان بشری همه و همه این بود که:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۹۰]

«من، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.»

و هرگاه خدای ناکرده تعلیم علوم واجبه یعنی بیان احکام الهی وسیله ارتزاق و بدست‌آوردن جاه و مال و کسب نفقه عیال گردد، در چنین صورت علم را از مقام اعلی‌علیین خود باسفل سافلین نظر حقیرانه عامه در آورده او را تحقیر و ناچیز می‌نماید! پس در این زمان کسانی که خداوند چشم دل آنان را به نور ایمان روشن کرده و از علم دین به هر کیفیت بهره‌ای بدیشان مرحمت فرموده باید با انضمام به هم فکran خود جمعیتی به صورت حزب تشکیل داده و از ممرهای مشروع و سایلی برای اجتماع مردم فراهم آورند و با یک برنامه روشن و پی‌گیر و دامنه‌دار بدون جنجال و غوغا بکار تعلیم و تربیت مردم و آشنا نمودن آنان به حقایق و معارف دین و مخصوصاً به بیان پاره‌ای از

احکام مهمه اسلام که مختصری از آن در همین اوراق به نظر خوانندگان خواهد رسید پردازند تا زمانیکه عده بتوانند به انجام منظوره‌های لازم پردازد آماده و مهیا شود آنگاه تشکیل حکومت دینی داده و شاهد مقصود را در بغل گیرند البته اگر این جمعیت از طریق فرهنگ منظور خود را تعقیب و افراد خود را مأمور تعلیم اطفال و جوانان مدارس کند شاید زودتر به مقصود خود دست یابد هر چند که تمسک بدین وسیله چندان آسان و بدون زحمت نیست.

حال اگر برای طالبین حق و عاشقان کمال و استقلال پیش آمد مساعدی روی دهد مانند اینکه در رأس حکومت مرد حقیقت پروری اتفاق افتد در چنین صورت نظر به مسئولیت عظیمی که طبقه دانشور در پیشگاه خدا و خلق دارد باید از چنین فرصتی حداکثر استفاده را کند و وقت را غنیمت شمارد.

در اینجا تذکر این حقیقت بسی لازم است که امت اسلام کنونی در واقع از برکات علوم اسلامی قلیل الحظ و کم بهره بوده و بعبارت دیگر چیزی که مزیت او را بر ملل دیگر جهان مسلم دارد، ندارد، و از آن همه شعبات علوم که فی‌المثل فخر رازی هشتصد سال قبل در فنون علوم کتاب ستین می‌نوشت و صاحب نفائس الفنون صد و شصت رشته علوم زمان خود را اختصاراً در کتاب بزرگ خود بدست می‌داد و تمام آن علوم و فنون بنام علوم اسلامی شهرت داشت امروز اثری نیست.

اکنون در مدارس دینی منحصرأ از علوم دیگر و مختصری از منطق و فلسفه و صرف و نحو باقی مانده که به انصاف می‌توان گفت در قرون اخیر حتی یک نفر مانند مؤلفین کتب المعتمد در منطق و شفا در فلسفه و بن حاجب و ابن مالک و امثال ایشان در صرف و نحو یافت نشده و هنوز کتاب‌های مؤلفین هزار سال قبل بهترین کتابها در این رشته‌ها می‌باشد و علم فقه هم با همه اهمیتی که بدان داده‌اند هنوز کتب گذشتگان مشار بالبنان می‌باشند و با کثرت احتیاجی که به مقتضای عصری مردم این زمان به دانستن احکام اسلام و معاوف دینی دارند متأسفانه آثار دانشمندان دینی‌ها از چند جزوه و رساله علمیه

که حاوی مسائل تقلید و مقداری از مسائل نجاسات و مطهرات و قدری از احکام صوم و صلوه و اندکی از خمس و زکوة است تجاوز نمی‌نماید و بقیه آن شرایع الهی و قوانین آسمانی متروک و مهجورمانده به طوریکه می‌توان گفت از هزارمسلمان حتی یک نفر بدان احکام عارف و بینا بلکه مأنوس و آشنا نیست!! در حالیکه چنانکه گفتیم بر حسب فرمان واجد الاذعان:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ {الأنفال: ۶۰}

«و آنچه از نیرو و مهیا ساختن در توان دارید برای [مقابله با] آنان آماده سازید»

امت اسلامی در تمام علوم و فنون باید مسلط و مسیطر بر مقتضای زمان و افراد آن در علم و کمال باید سرآمد جهانیان باشد.

در پیرامون وضع اسف‌آور تعلیم علوم در اسلام

در اینجا چند نکته غزالی مصری در کتاب کیف نفهم الاسلام ص ۳۱-۳۲ می‌نویسد در مذمت دستگاه فرهنگ مصر.

نظر بوجه مشابهی که دستگاه تعلیمات دینی ما با آن دارد بلکه به مراتب عقب‌تر است در اینجا آنرا یادآور می‌شویم نامبرده چنین می‌نویسد:

در کسانی که اکنون در لباس رجال دین (که خوشبختانه در دین لباس مخصوصی برای دانشمندان نیست) درآمده‌اند چند عیب وجود دارد که از انجام این امر یعنی تبلیغ دین قاصرند.

اول - فقدان خصائص نفسی و ذهنی آنها، زیرا غالب کسانی که داوطلب تحصیل علوم دینی می‌شوند اشخاص کم فهم و تنگ نظر و درمانده‌های اجتماع هستند که از انجام کارهای پرمفعت عاجزند و دارای روح بلند و نظر عالی نیستند لذا اینان در

مدتهای طولانی که مشغول فحوص و بحث در علوم دینی می‌شوند جز در چند رشته مقدمات که چندان احتیاج بامعان نظر و تفکر عمیق ندارد در سایر نواحی علوم دینی آنجا که مربوط به وحی یا جوانب درک معارف الهی است تخصص نمی‌یابند زیرا مغزهای کوچک و همت‌های پست نمی‌تواند معانی بلند و معالم عالی اسلامی را دریابد پس همان طور که مالال را شایسته خطیبی و ابله را درخور نجیبی نمی‌دانیم نیز چنین افراد وازده‌ای را که صاحب شهوات رذیله و نیت‌های فاسد و عقل‌های کند و نارسا هستند شایسته رسالت دین که باید مسیطر بر عقول و سیراب‌کننده افکار عالی بوده و داعیان مردم از تیره‌گیهای زمین به سوی ملکوت درخشان آسمان باشند بدانیم.

دوم - نقص اطلاعات جامعی که باید دارا باشند، برای اینکه ممکن نیست کسی حقیقت اسلام را درک و آن را به طور صحیح بفهمد مگر اینکه قبل از تعلیم علوم دینی تحصیل ثروت عظیمی از معارف انسانی و تحقیقات کیهانی نماید زیرا قرآن کریم و سنت نبوی متعرض تمام شئون نفسی و کونی و مسائل اجتماعی و تشریحی و

توجیهاات داخلی و خارجی است، پس کسیکه در این قبیل علوم تسلط و دستی نداشته باشد بفقہ کامل و پخته‌ای نرسیده و مردی است مخدورالفکر و مختل‌التصور! و پرواضح است که چنین کسی نمی‌تواند و نباید در دین خدا که بر سرتا سر شئون حیات بشری حاکم است نظر دهد زیرا آنرا درک نکرده و نفهمیده است. آنگاه می‌نویسد بهترین طریقه برای بوجد آوردن مبلغین دینی آن است که از بین کسانی که از مرحله تعلیمات ابتدائی و متوسطه گذشته‌اند افرادی انتخاب شوند که اقلا علاقه و عشق به درک حقایق داشته و روح اسلامی در وی رسوخ کرده باشد و ثانیاً به بسیاری از رشته‌های علوم آشنا و اصطلاحات آن را فهمیده باشد و لازم است که دانش‌آموز دینی تسلیم طبیعت و ذوق و عملی شود که در آینده بوی واگذار می‌گردد، پس مبلغین داخلی باید غیرمبلغین خارجی باشند و تربیت‌کنندگان اطفال غیرمدرسین طبقه متوسطه و عالی.

بدیهی است مطالبی که به آنها گفته می‌شود کمأ و کیفأ متفاوت است علاوه بر آن چیزی که لازم است به ضرورت آن عطف توجه گردد و جوب اطلاعات دامنه‌دار بر معارف اسلامی است که در علوم روانشناسی و اجتماع و اخلاق منشعب و وسعت یافته است و همچنین در علوم گیاه شناسی و جانورشناسی و طبیعی و شیمی است کما اینکه ناچار است نظریه‌ای عمیق ویا لاقلاً سطحی بر تاریخ جهان و نژاد و دیانات و نهضت‌های قدیم و جدید آن افکند و جولانگاه وسیعی بین امت اسلامی و امم دیگر باز کند و به هر حال جایز نیست کسی اشتغال به تعلیم دین نماید که خود از آن بی‌بهره یا قلیل‌الحظ باشد زیرا تصدی کسی به دعوت بسوی خدا یا تبلیغ رسالات الهی که خود او به طبیعت جهان و آفرینش جاهل باشد و یا دارای افکار غلط بوده باشد هیچگاه سزاوار نیست، چنین کسی قبل از آن که به شخص خود جنایت کرده باشد به آن دینی که تعلیم می‌دهد و به آنچه مردم را به آن دعوت می‌کند جنایت می‌نماید!!.

سوم - تعالیم دینی در نزد چنین کسی معیوب بوده زیرا به جمله‌ای از حقایق اسلامی که تعلیم می‌دهد احاطه کامل ندارد و در ترتیب و تنظیم اجزاء آن یا غلو و یا تقصیر کرده است و چنانکه دیده می‌شود اکثراً فقه از مسجد و اطراف آن تجاوز نمی‌کند و سنت نبوی تدریس نمی‌شود و دانشگاه الازهر که بزرگترین دانشگاه اسلامی است همش فقط مصروف در عبادات شخصی است و کوشش خود را در این باره مصروف می‌دارد در حالیکه از قانونگزاری‌های تجاری و اقتصادی و سیاسی که ملت اسلامی بدان محتاج است سخت غافل است.

همان‌طور که برزگران مصری تصور نمی‌کنند جز صحرای صاف و بیابان سبز نقطه دیگری در دنیا وجود داشته باشد و اعراب جزیره جز توده‌های شن و بیابان ریگستان نمی‌پندارند و ساکنان جزایر صبح و شام فقط دریائی می‌بینند که بیابان ندارد و زنگیان آفریقا جز جنگلهای بهم پیوسته نمی‌شناسند همچنین در مقابل آن در هر طایفه‌ای روی فهم قاصر و علم محدود ای را دانستنیهای خود می‌داند و بس! در حالیکه دینی که

حقایق آن را قرآن احصا و پیغمبر بیان کرده است خیلی بزرگتر و عظیم‌تر از آنهاست و از قضا حقایق دینی مانند دستگاه رادیو و ماشین بهم مربوط است که اگر تمام اجزیه او حاضر باشد ولی یک پیچ بی‌مقداری که بقدر ده شاهی قیمت ندارد اگر از وی مفقود شود دیگر نمی‌تواند کار کند.

یک مرض دیگر در پاره‌ای از دانش‌آموزان دینی از وسواسی و عدم شخصیت وجود دارد و آن این است که اینان بعد از هفتاد سال تحصیل هنوز خود را قابل فهم آیات و روایات نمی‌دانند تا آن را به مرحله عمل درآورند و این صرف نظر از عدم قابلیت - یکی از وسواس شیطانی است. پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ فرموده است :

ان الشيطان ربا سبقتكم الى العلم فقليل يا رسول الله و كيف ذلك قال ﷺ يقول
اطلب العلم و لاتعمل حتى تعلم فلا يزال في العلم قابلا و العمل سوف حتى يموت و
ما عمل (محجة البضار فيض ص ۸۰)

می‌فرماید : باشد که شیطان بر شما به علم پیشی گیرد عرض کردند : یا رسول الله چگونه چنین می‌شود فرمود : شیطان به طالب علم می‌گوید دنبال علم برو ولی عمل مکن تا خوب بفهمی پس همواره او علم را پیش گرفته عمل را عقب می‌اندازد تا بمیرد و عمل نکرده باشد، و حضرت صادق در روایت مرویه در کتاب شریف کافی در ذیل فرمایش خدای تعالی :

﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ {فاطر: ۲۸}

«جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند»

فرمود :

یعنی: «العالم من صدق فعله قوله و من لا يصدق فعله قوله فليس بعالم»

مقصود خدا از علماء در این آیه شریفه کسی است که کردار او گفتارش را تصدیق کند و کسی که فعلش قولش را تصدیق ننماید عالم نیست.

چهارم عیبی که در دانش‌آموزان دینی است آن است که بین علما و مبلغین و قول و فعل آنها فاصله بزرگی است که احوالشان افعالشان را تصدیق نمی‌کند به سخنانی که آنها از خدا و روز بازپسین و عبادت و تقوی می‌گویند مردم گوش می‌دهند اما وقتیکه کردار آنها را می‌بینند حیرت ایشان را فرا می‌گیرد از این فاصله طولانی که بین قول و فعل آنهاست! جای تعجب است که وقتی که از طبقه دانش‌آموزان دینی انتقاد می‌شود اینان فوراً در جواب می‌گویند ما فاسدتریم یا دانش‌آموزان دیگر که در کجا و کجا تحصیل می‌کنند؟! اینان که خود باید میزان حق و باطل باشند دیگران را مقیاس و میزان خود می‌گیرند و خود را با آنان می‌سنجند آنچه ما از این دسته زشت می‌شماریم تن‌زدن آنها از ادای واجب یا لغزش آنها به ارتکاب حرام نیست زیرا این گونه عصیان واضح معدود بر عموم مسلمانان زشت است لاجرم از خاصان خود آنرا بسی زشت می‌شمارند و انتظار وقوع آنرا از ایشان ندارند در حدیث است.

«الزبانية اسرع الى فسقة القراء منهم الى عبدة الاوثان»

بلکه آنچه مورد مواخذه از علماء و مبلغین است کارهایی است که آنها را به خطا یا خطاهائی می‌افکند که با رسالتی که آنها بر عهده دارند مساس پیدا می‌کند و راهشان را دشوار می‌نماید بیشتر از این طایفه در یک حدود معینی از هدفهای کوچک و پست بکار می‌پردازند آنگاه متوقف می‌شوند! یعنی همین که احساس مواجه شدن با سلطه‌های جابرانه یا تقلیدهای معموله یا اوضاعی که از اصلاح آن مأیوس می‌کنند دیگر دم فرو می‌بندند مثل اینکه برای امر و نهی دایره محدودی است که در میان آن دایره هرچه از حق و باطل می‌خواهد باشد اینگونه ترسها از جباران یا تقلید عوام یا سیطره خرافات بسیاری از علما را بر ترک بسیاری از حدود الهی واداشته تا جائیکه احتمال آن می‌رود که آن حدود مخفی شود بلکه بسیاری از آنها مخفی شده به طوریکه کمتر مسلمانی آن حکم را از احکام دین می‌داند و آنچه به مرور زمان مخفی شده علتش جز ترس و خیانت از اعلان به حق نبوده است، همین علتها بوده که در شرایع در بین اهل کتاب

پیشین باعث شد که آن شرایع از بین رفت تا وقتیکه پیغمبر اسلام آمد و مجرای آن شرایع را پاک و عمیق گردد در حالیکه اهواء و آراء باطله آن را پر کرده بود، جائیکه در آیات شریفه می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ {المائدة: ۱۵}

«ای اهل کتاب، رسول ما به سوی شما آمده است که بسیاری از آنچه از کتاب [آسمانی] را که نهان می‌داشتید، برای شما روشن می‌سازد و از [کوتاهی‌های] بسیاری در می‌گذرد.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ {البقرة: ۱۵۹}

«کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که خداوند آنان را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند»

دانشمند نام برده در کتاب دیگرش در بحث اجتهاد یادآور می‌شود: اگر مراد از اجتهاد آن باشد که در مسائلی مانند وضو و غسل و تیمم همه روزه بحث‌های لاطائلی شروع کنیم همان بهتر که باب اجتهاد مسدود باشد زیرا اگر افتتاح باب اجتهاد نعمت و فضیلتی باشد برای آن است که دین اسلام و احکام آن با تطور زمان منطبق و قابل اجراء باشد وگرنه چه فائده‌ای دارد که باب اجتهاد برای ضربات تیمم و خرطات استبرا یا غسل حیض چنین و غسل میت چنان باشد، تطور زمان را در وضع احکام وضو و تیمم و نماز و روزه و عبادات فردی که مطمح نظر فقهاست چندان دخالتی نیست، احکامی قابل دقت و در معرض تطور است که اصلا تاکنون فقها نخواسته یا نتوانسته‌اند در آن وارد و به بحث و اجتهاد در آن بپردازند مثلا در آیه شریفه :

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ {الأنفال: ۶۰}

«و آنچه از نیرو و مهیا ساختن در توان دارید برای [مقابله با] آنان آماده سازید»

که فرمان واجب‌الاذعان خداوندی آن است که مسلمانان همواره مهیا و به قدر استطاعت خود نیروئی برای ارباب دشمن و حشمت اسلام آماده دارند در سنت نبوی عبارت بود از تهیه تیر و کمان و شمشیر و اسب و امثال آن و پرواضح است که تطور زمان در اعصار بعد، اقتضای دیگر داشت، تا امروز که مراد از آن تهیه بمبهای هیدروژنی و موشک‌های قاره‌پیما و اقمار آسمان رواست، و البته فقهای اسلام در این مورد باید دارای نظر و اجتهاد باشند و همچنین وسعت میدانهای جنگ امروز که چندین برابر وسعت میدانهای جنگ زمانهای سابق است و وضع کار سربازان جنگی و شهدای عرصه پیکار مانند خلبانان هواپیما و سرنشینان زیردریائی‌ها که هر کدام را در میدانهای جنگ وظایف خاصی است و هرگاه شهید شوند دارای دستورات مخصوصی‌اند، همچنین در اوضاع اجتماعی و رژیمهای سیاسی و فنون صناعت و تغییرات تجارت و امثال آن، اگر باب اجتهاد را مفتوح بخواهیم برای اینگونه مسائل است که با در نظرگرفتن اصول، فروعی را از آن استخراج و استنباط کنیم چنانکه فرموده‌اند :

«انما علينا ان نلقى اليكم الاصول و عليكم التفريع»

وگرنه کوشش و بحث و دقت در اینکه تیمم بر ریگ یا خاک چگونه است مسائلی است که مفروغ منه است و تطور و تغییر زمان در آن دخالتی نیست و فتوای این و آن تأثیری در نتیجه و حقیقت آن نمی‌نماید.

اکنون که سخن بدین جا رسید لازم است یادآور شود که متأسفانه وضع علمی کشورهای اسلامی مخصوصاً از نقطه نظر دینی بسیار اسفانگیز و ملالت‌آور است و بیشتر از آن جهت این موضوع مهم و قابل دقت است که دین مبین اسلام یگانه دینی

است که به علم و تعلیم و عالم‌بودن امت خود اهمیت فراوان داده است و تمام علوم از نظر شارع مقدس اسلام لازم و مهم است ولی بدبختانه اخیراً جز قسمت ناقصی از فقه، آن هم نه چیزهای لازماً، مورد بحث و گفتگو است و پاره‌ای از آن درست در نقطه مقابل نظر شارع قرار گرفته است و گفتگوهای زیاد و القاء شبهات باعث شده که ضد مقصود شارع در جریان است! مثلاً یکی از آنها ربا است، اهمیت حرمت این عمل جهانسوز از نظر اسلام به آن اندازه‌ای است که مباشر آن را محارب خدا و رسول دانسته و اخذی که درهم آن را بیشتر از چندین برابر عمل شنیعتر با محارم خود شمرده است! و در زشتی و فساد این عمل همین بس که تا امروز دو چنگ بزرگ جهانی را باعث گشت که در هر کدام در حدود صد میلیون نفوس بشری تلف و چقدر از تمدن انسانی ضایع و باطل شود و فساد و قبح آن بقدری واضح و آشکار است که هر طفل ممیزی می‌داند که رباخواران، زالوهای اجتماعی هستند که بدون هیچ گونه زحمت و مسئولیتی دسترنج دستهای کارگر و نتایج زحمات دیگران را در مقابل هیچ بجیب‌زده سنگینی بر جامعه انسانی هستند! این مطلب به این روشنی در نزد پاره‌ای از فقهای ما به قدری مجهول و نامعلوم است که یکی از آنها در کتابی که بر رد محقق ثانی نوشته صریحاً می‌نویسد.

تحریم الربا امر تعبدي لا يتعلق بمصلحة!!.

آنگاه راههای حيله را برای رباخواری پیشنهاد می‌کند که باید گفت اینگونه فتاوی از جهل به حکمت احکام است.

تو گوئی اینان مأموریت دارند که زحمات پیغمبر و برکات دین خدا را به هر قیمتی باشد از بین ببرند در حالیکه می‌دانیم که مناط احکام شرعی مصالح و مفاسد واقعی است نه صورت‌سازی! و این گونه نظرها ناشی از جهل به حکمت احکام است. یکی از علمای بزرگ شیعه در لبنان جناب آقای شیخ جواد مغنیه که از بزرگان فقها و از مفاخر تشیع است در کتاب شریف مع الشیعه الامامیه ص ۱۳۱ تحت عنوان (فقه اسلامی در

اسلوب جدید) می‌نویسد: در کتب فقهای شیعه و سنی احکامی دیده می‌شود که با هیچ مبدای از مبادی اسلامی متفق نیست و بدبختانه این گونه احکام از حد احصاء متجاوز است که ما پاره‌ای از آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا شاهد باشد بدانچه ما می‌گوئیم. از آن جمله این است که فقهای شیعه اجماع نموده‌اند.

بر آنکه هرگاه عینی در دست کسی بوده باشد و اقرار کند که این مال دیگری است سپس اقرار کند که این مال کس دیگر است مثل اینکه بگوید این مال زید است بلکه مال عمرو است، بر اقرارکننده واجب است که عین آن چیز را به شخص اول (زید) و بهای آن را بدومی (عمرو) بپردازد زیرا در اقرار بین آن دو نفر مساوی بوده است لذا باید عین را به اولی بدهد برای اقراریکه بدان نموده و قیمتش را بدومی برای اینکه حائل بین او و حق شده است و این حیلولة به منزله تلف است.

اینگونه حکم، ضرر فاحشی بر اقرارکننده است به جهت اینکه حکم بر او، به بیش از آنچه در واقع ثابت است گردیده است! و از آن جمله اینست که باز فقهای شیعه اجماع نموده‌اند بر اینکه هرگاه شخص زورمندی کارگری را به ستم حبس کند و نگذارد او دنبال معیشت خانواده‌اش برود هرچند آن مرد زورمند گناهکار و مستوجب مذمت و عقاب است و لکن محکوم بپرداخت مبلغی که از آن کارگر فوت شده نیست! اما هرگاه

چهارپائی را غصب کند منافع آن را ضامن است خواه غاصب از آن چهارپا استفاده کرده باشد خواه نکرده باشد در این حکم استناد این آقایان به این است که انسان چون خودش آزاد است به مال تقویم نمی‌شود پس منافع او نیز چنین است! به خلاف چهارپا که آن و منافعش به مال تقویم می‌شود!

این حکم با مبدأ حریت و احترام نفوس و اموال منافی است و عرب هیچ تفاوتی بین حبس کارگر که اگر آزاد باشد تحصیل مال می‌کند و بین تعدی بر مال حاصل از او نمی‌بیند.

و از آن جمله مسئله ایست که صاحب مسالک و جواهر در باب طلاق آورده اند که: همینکه زنی شوهر خود را دوست نداشت و می خواهد عقد زناشویی را فسخ کند راهش این است که از اسلام مرتد شود! در این صورت عقد فسخ گشته و او از شوهرش جدا می شود پس همینکه بعد از این به اسلام رجوع کند از او قبول می شود و حيله اش کامل و تمام شده است!! بکاربردن مانند این حيله ها را برای تحقق اهوأ و شهوات، هیچ عقل و شرع آسمانی و هیچ قانون زمینی اجازه نمی دهد پایان منظور!

شما را به خدا ببینید اینان چگونه سعی دارند که راه و رخنه هایی برای تخریب حصار شرع پیدا کنند و آن را بدین روزی که می بینید درآورند. هرگاه دین دچار چنین دانشمندانی شود همان بهتر که دانشمند نداشته باشد.

و این همان مصیبتی است که قرآن کریم همواره اولوالعلم را که تولید اختلاف و بغی می کنند مورد مذمت قرار می دهد. خدا ملت اسلامی را به علمی که او را به حقایق اسلام رهبری کند مرزوق فرماید:

ما در صفحات بعد در بحثهای مسائل حکومت و جهاد اندکی از این مسائل بدون هیچ دلیل را که موجب ذلت و عقب ماندگی مسلمانان گشته و اسلام را بدین روز سیاه نشانیده است یادآور می شویم. انشاءالله تعالی.

علت مهم دیگری که موجب انحطاط مسلمین شده است

بعد از علت جهل و نادانی که عمده علت عقب ماندگی و ذلت مسلمین است علت عمده دیگری که میتوان گفت علت العلل انحطاط مسلمانان است همانا موضوع حکومت است که در لسان شرع بخلافت و امامت تعبیر شده و این علت به قدری مهم و بزرگ است و مسلمانان درباره آن به حدی جاهل و نادانند که اگر گفته شود یگانه علت ذلت و انحطاط و عقب ماندگی و بدبختی مسلمانان این مسئله است به یقین خلاف و گزاف نیست و خسارات و جنایاتی که از عدم اعتنا به این موضوع عاید مسلمین ردیده به هیچ مقیاس سنجیده نمی شود!

در اهمیت حکومت و لزوم آن برای هر اجتماعی اعم از اینکه از حیث وحشیت و نادانی در ردیف شیاطین و یا از حیث تربیت و علم در سلسله فرشتگان و مقربین باشند هرچه گفته شود مانند آن است که کسی در اهمیت آب و هوا برای جانداران و ارزش نور خورشید برای موجودات ارضی سخن گوید زیرا گذشته از انسان که اشرف مخلوقات و خلاصه موجودات عالم است حتی بسیاری از حیوانات نیز اهمیت آن را طبعاً و قهراً درک کرده و به تشکیل آن پرداخته اند، تشکیلات زنبور عسل و اجتماع موریانه و آشیانه مورچه و دقت و تتبع در زندگانی پاره ای از طیور که هر کدام نسبت به وضع و طبع خود دارای حکومت و تشکیلاتی هستند ما را بی نیاز از اقامه دلیل و شاهد

می‌نماید تا چه رسد به انسان که شریفترین آفریدگان و برگزیده پروردگار جهان است چنانکه در آیه شریفه می‌فرماید :

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰]

«و به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم و در بیابان و دریا آنان را [بر مرکب و غیر آن] سوار کردیم و از پاکیزه‌ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش چنان که باید برتری دادیم»

تا آنجا که حافظه تاریخ به یاد دارد هیچگاه هیچ جامعه‌ای حتی اگر دو نفر بوده اند که با یکدیگر زندگی کرده‌اند، نبوده مگر اینکه یکی از آن حاکم و دیگری محکوم و بعبارت شرع یکی امام و دیگری مأمور بوده و جای تعجب است که عین این عبارت در احادیث شریفه اسلامی است که وجود امام یعنی همان حاکم، خلیفه، پادشاه، رئیس جمهور، نخست وزیر و هرچه که بنامید در شرع مطهر اسلام از ضرورات و مالا بدمنه است که اگر در دنیا نماند مگر دو نفر، به ناچار یکی از آن امام خواهد بود و معهذا در این موضوع دیر زمانی است در میان مسلمانان به قدری بی‌اعتنائی شده در مسئله حکومت که نظرات بلند شارع آنقدر بدان اهمیت داده و ما به یاری خداوند اندکی از آن را در این مختصر از نظر مطالعه کننده گان می‌گذاریم، که در هیچ موضوعی این اندازه تأکید نشده مگر همان چیزهاییکه وابستگی به همین موضوع داشته است.

غرابت این مطلب بیشتر از آن جهت بزرگ است که دین مبین اسلام عنایت و نظری که به مسئله حکومت دارد به هیچ یک از مسایل دیگر چنین عنایت و توجه نداشته است، زیرا بزرگترین عبادات و اقرب قربات از طاعات را که انجام فرایض عظیمه و جهاد و اجرای احکام حدود و دیات و جمع و جبایت صدقات و زکوات و امثال آن را

مربوط و موقوف بوجود حاکم می‌داند و با نبودن حاکم و سلطان و خلیفه و امام تو گوئی بر اکثر احکام و قوانین ابدی خود که باید تا یوم القیام جاری باشد قلم نسخ کشیده و از اجرای همه آنها چشم پوشیده است!! و شما می‌دانید که صرف نظر از شارع مقدس اسلام که به تصدیق تمام عقلا و دانشمندان جهان، عقل کل بوده هیچ دیوانه‌ای مرتکب چنین عمل مسخره‌ای نمی‌شود!!

و بدبختانه مسلمانان در این موضوع مهم به قدری دچار اختلاف و افتراقند که جماعتی از آنان آن را تالی اطاعت خدا و رسول می‌دانند و در هر گونه ظلم و فسق و بغی و کفر چون قتل ذراری پیغمبر و اسارت خاندان آن سرور و کشتار و قتل عام مردم مدینه رسول خدا و هتک نوامیس مسلمین و خراب کردن کعبه و سوزاندن خانه خدا را به دستور حاکم و خلیفه جایز و روا بلکه اطاعت خدا و موجب قرب الی‌الله دانسته تخلف از اوامر و نواهی چنین مستکبر متجبری را عصیان پروردگار می‌شمارند و بنا بر این ممیزی بین طهارت و نجاست و تفاوتی میان حق و باطل نمی‌ماند!! از این نظر اگر حاکم و خلیفه مسلمین علی بن ابی‌طالب باشد یا معاویه و یا فرمانروایی چنگیز باشد یا عمر بن عبدالعزیز! همه یکسانند و متابعتشان اطاعت خدای سبحان و ندانسته دلیلشان آیه شریفه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ {النساء: ۵۹} است.

البته ملتی که بین خوب و بد و حق و باطل این اندازه بی‌تمیز و نادان باشد بدیهی است که هر گردنکش متجبر و هر قداره بند فاجر در صدد احراز مقام سلطنت بر می‌آید و به هر حيله و دسیسه‌ای باشد خود را به مسند حکومت می‌رساند تا در آنجا حاکم علی‌الاطلاق و فرمانروای آفاق گردد و خود را تالی خدا و رسول نماید و به اجرای شهوات و قضای و طرات خود مشغول شود و چون التزام و اجرای احکام اسلام بر خلاف مقتضای شهوات حیوانی است چنین کسی که خود را بدین مقام رسانیده

هرگر در صدد اجرای آن احکام بر نمی‌آید مگر تا آن حدی که با مصالح او موافق و با اوضاع سلطنت او مقتضی باشد این است که او امر شرع در دست او چون تیغی در کف زنگی مست برای انجام شهوات پست اوست.

کتبی که پاره‌ای از علمای اسلام در اطاعت سلطنت از طرف رعیت نوشته‌اند مانند عقدالفرید و امثال آن و وصایائی که در این مورد کرده‌اند چیزی است که موجب جرأت و جسارت حکام بر طغیان و عدوان بر بندگان خدا سبحان است تا جائیکه عبدالله عمر گفته: (اذا كان الامام عاداً اقله وعليك الشكر و اذا كان الامام جائراً فله الوزر و، عليك الصبر) ودراین مورد تا آنجا افراط شده که باید بدون چون و چرا تسلیم اغراض و اهواء سلاطین شد.

و اما دسته دیگر در این موضوع به یک معنی افراط و به معنای دیگر تفریط نموده‌اند که جز امام معصوم و منصوص و مؤید به معجزات و مسلط بر خوارق عادات که زبان تمام موجودات داند و به روان گشتن جبال و راکد ماندن بحار حکم راند و بقضای حاجات و محالیه و احیای اموات و عظام بالیه پردازد! کسی دیگر را قابل و لایق حکومت نمی‌دانند و اطاعت حاکم را به هر صورتی که باشد در صورت قدرت از تخلف، اطاعت جبت و طاغوت شمرده حرام می‌دانند و تا ممکن باشد و از پیششان بروند و مخالفت او را جایز و فرار از دستورات را واجب می‌شمارند!! و نتیجه این عقیده احراز مقام سلطنت اگر در میان آنها آسان باشد حفظ آن بسی مشکل است و همین اشکال حفظ سلطنت است که اگر در میان شیعیان کسانی به آسانی می‌توانند مقام فرمانروائی را احراز کنند ناچارند که برای حفظ آن مقام به وسایل و وسایطی مثبت شوند و با مخالفین و متمرذانه جنگ و جدال پردازند این است که سلاطین و فرمانروایان شیعه ممکن است در ابتدای امر اشخاص خوب و عادل و مهربان باشند اما همینکه به مشکل حفظ مقام به جهت کارشکنی و عدم اطاعت رعیب برمی‌خورند به

سختگیری و فشار و سوءظن و بد اندیشی می‌پردازند و سرانجام غالباً پادشاهانی جبار و فرمانروایانی خونخوار از کار درمی‌آیند همچون شاه عباس و نادرشاه و امثال اینان که تاریخ تمضمن احوال نکبت مآل ایشان استو پادشاهان سنی و خلفای عامهٔ مردمانی عایش و هرزه می‌شوند چون اکثراً خلفای عباسی و عثمانی و غیر هم و اخیراً فاروق مصر! ولی به حق و درستی که دین مبین اسلام از این هر دو عقیده بیزار و فاصلهٔ آنها با دین اسلام فاصله بین بهشت برین و جهنم بئس‌القرار است! و ما بیاری پروردگار این مسئله مشکل و موضوع مهم را در این اوراق توضیح داده و حقیقت آنرا تا آنجا که در خور اطاعات ماست به نظر مطالعه کنندگان می‌رسانیم.

و من الله التوفیق وعلیه التکلان و المستعان.

اینک به بینیم نظر بلند شارع اسلام در موضوع حکومت و سلطنت چیست و آن را چگونه می‌خواهد!

در اینکه حکومت و سلطنت و بدست آوردن قدرت از محبوبات اسلام است و آنرا همواره طالب و جالب است از روشن‌ترین موضوعات و آشکارترین مصرحات آیات با برکات قرآن مجید است.

پروردگار منان در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران آیه ۲۶ می‌فرماید:

﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمَلِكَ

﴿ مِّن تَشَاءُ ﴾ (آل عمران : ۲۶)

«و خداوندا، ای دارنده فرمانروایی، به هر کس که خواهی فرمانروایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی بازستانی»

که دادن حکومت و سلطنت و پادشاهی و قدرت را یکی از نعمای بزرگ خود می‌شمارد و بعد به طریق لف و نشر مرتب می‌فرماید :

﴿وَتُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران : ۲۶)

«و هر کس را که خواهی گرامی داری و هر کس را که خواهی خوار سازی»

که به هر کس و هر ملتی که حکومت و سلطنت داد او را عزیز کرد و از هر کس و هر ملتی که پادشاهی و سلطنت را گرفت او را ذلیل و خوار و منحط و بی‌مقدار خواسته است و در سوره النساء آیه ۷۵ و ۵۸ می‌فرماید :

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾ ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ

النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ [النساء : ۵۳*۵۴]

«آیا آنان بهره‌ای از فرمانروایی دارند؟ پس آن هنگام هم هموزن کمترین ذره‌ای به مردم نمی‌دهند»

«آیا با مردم بر آنچه که خداوند از فضل خویش به آنان داده است، حسد می‌ورزند؟ ما خود به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی بزرگ بخشیدیم»

در این آیه شریفه اولاً اهل کتاب را مذمت می‌فرماید : که اگر چیزی از پادشاهی و سلطنت در دست آنان باشد به قدر نقیری به مردم نخواهند داد آن گاه از عطایای بزرگی که به آل ابراهیم ارزانی داشته بر سبیل منت می‌شمارد تا اینکه پادشاهی و سلطنت را در ردیف کتاب و حکمت که عالیترین نعمت الهی است در آورده و آنرا از فضل خدا بر آل ابراهیم شمرده است و در سوره یوسف آیه ۱۰۲ از زبان حضرت یوسف به عنوان

سپاسگزاری از پروردگار مقداری از حکومت فرعون مصر را که بر آن جناب داده شده بود شکرگزاری نموده عرض می‌کند.

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ ﴾ [یوسف: ۱۰۱]

و در آیه ۲۵۱ سوره بقره می‌فرماید:

﴿ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ ﴾ [البقره: ۲۵۱]

که بسی واضح است که قتل جالوت و دادن پادشاهی و سلطنت به داود از نعمت‌های بزرگ الهی است و در سوره ص آیه ۳۴ از زبان حضرت سلیمان به عنوان مناجات و تقاضای فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا ﴾ [ص: ۳۵]

که سلطنت و پادشاهی را با کمال تضرع از پروردگار عالم درخواست نماید. اینک باید دید شریعت اسلامی عملاً درباره این موضوع مهم چه اقدامی کرده است؟ آنچه مسلم است اینست که در زمان حیات رسول اکرم ﷺ امر حکومت و سلطنت و اجرای احکام و قضاوت منحصر به شخص حضرت خاتم النبیین ﷺ بود و کسی از مسلمانان در این امر منازع و مخالف آن حضرت نبود و نباید باشد زیرا حضرتش مهبط وحی الهی و محط فیوضات نامتناهی بود و کسی را نمی‌رسید که در این مورد چون و چرا کند و این مطلب از حیث وضوح احتیاج به هیچ برهان و دلیلی ندارد. اما بعد از آن حضرت ﷺ مسلمانان دو فرقه شدند دسته‌ای مدعی‌اند که اساساً پیغمبر سخنی درباره حکومت نگفته و طائفه‌ای معتقدند که این موضوع را بیش از همه احکام مورد عنایت قرار داده و مسئله ولایت و امامت که در واقع همان حکومت است از نظر پیغمبر محترم از تمام امور اهم و اعظم بوده است.

بدیهی است ادعای دسته اول بسی باطل و نامعقول است زیرا هرگز عقل باور نمی‌کند که پیغمبری که برای آوردن آخرین دین تا آخر عمر دنیا مبعوث شده

در موضوعی بدین اهمیت که شعور ادنی‌ترین مردم لزوم آن را درک می‌کند این گونه بی‌اعتنا بماند و درباره آن هیچگونه دستوری ندهد! و حق بادسته دومی است که آن را اعظم امور برای اصلاح جمهور دانسته است، اما اینکه آیا امر حکومت منحصر فقط بعده معدودی با نام و نشان چنین و چنان تا پایان جهان است و اگر آنها نبودند دیگر کسی حق حکومت ندارد و مسلمانان باید در این امر مهم منتظر بنشینند تا مگر امام معصوم و منصوسی که دارای معجزات و خوارق عادات منصور به جنود سموات و قادر به احیای عظام وفات اموات باشد بیاید و متصدی امر حکومت شود! این هم ادعائی است که متأسفانه با هیچ خردی سازش ندارد!!

و اگر دینی را به این کیفیت بر هر فردی از افراد بشر در هر بحر و بوی معرفی کنند از روی عقل نخواهد پذیرفت و این خود بهترین دلیل بطلان آن دین از نظر عقل زرین است و اگر بنا باشد عقل را کنار بگذاریم و هر گفته ناصواب و نامعقولی را به نام اینکه از ناحیه دین است بپذیریم علاوه بر اینکه برخلاف نظر دین مقدس اسلام است که به ارباب عقول و ذی الالباب اهمیت می‌نهد و همواره در حقانیت خود مردم را به تأهل و تعقل امر می‌فرماید اصلاً وقتی پای عقل در میان نباشد پس حقانیت و بطلان میزانی نخواهد داشت و هر کس هرچه را پذیرفت جای ملامت نیست زیرا بدون عقل تمام حق و بال و خبیث و طیب یکی است پس باید دید نظر اسلام در حق و بال ادعای این دو دسته که بنام سنی و شیعه مدعی پیروی آنند در چه مقام است هر چند به جهت گرد و غبار اهواء و آراء و تاریکی‌های غرضها و مرضها تا حدی این مسئله مورد ابهام قرار گرفته و باعث اختلاف شدید گردیده است اما برای طالب حق بدون التفات به سر و صدای مغرضین و حب و بغض آن و این می‌توان حقیقت مطلب را چون روز روشن درک نمود و این معنی با رعایت چند اصل، واضح خواهد گشت.

اصل اول: توجه تام و تدبر کافی به آیات شریفه قرآن مجید بدون التفاوت به تأویل و تفسیری که این و آن از ارباب غرض نموده‌اند.

اصل دوم: دقت در اخبار و احادیثی که در این موضوع فریقین نقل کرده‌اند با توجه به اینکه ممکن است هر کدام از دو دسته برای پیش‌بردن مقصود خود از کذب و جعل بری نباشد چون مهمترین موضوعی که انگیزه جعل و کذب است همین موضوع است.

اصل سوم: ملاحظه و تتبع بعمل مسلمین که بعد از رحلت رسول اکرم در این موضوع چگونه وارد و خارج شدند اما در خصوص آیات شریفه چنانکه قبلاً گفتیم امر حکومت امری است مطلوب و محبوب و اکثر احکام اسلام بدان مربوط و موقوف است و خواهد آمد اما در خصوص احادیث یک دسته از آن در خصوص اهمیت موضوع حکومت است که فریقین از پذیرش آن ناچارند و ما به یاری خدا اندکی از آن را به نظر شما می‌رسانیم و اما دسته دیگر در خصوص طرز حکومت و احقیقت و اولویت که با ملاحظه و دقت در عمل مسلمین صحت و سقم آنها معلوم خواهد شد.

اینک با مطالعه تاریخ می‌بینیم که پس از فوت رسول خدا مهمترین موضوعی که مسلمین را به خود مشغول داشت که حتی جنازه رسول خدا را در خانه او گذاشته قبل از آنکه به عمل کفن و دفن آن حضرت پردازند به امر تعیین خلیفه همت گماشتند و جز معدودی از اهل بیت رسول خدا دیگر مسلمانان در سقیفه بنی ساعده و یا در رکاب اسامه بن زید بودند. خوب! در اینجا از نظر عقل و شرع وظیفه مسلمانان چه بود؟

از یک طرف رسول خدا از دنیا رفته و باید به تجهیز و تغسیل او پرداخت حالا آیا باید عموم مسلمین به این کار پردازند یا تصدی من به الکفایه کافی است؟

از یک طرف چون رسول خدا در میان نیست احکام اسلام که مسلماً با فوت او نباید از میان برود و در موقع اجرا است.

مثلا اسامه بن زید که عازم یرموک است و سایر مجاهدین که در اطرافند و دشمنانی که در کمین اند و منافقینی که منتهمز فرصتند برای تکلیف هر کدام از این امور احتیاج به مرجع و مصدری است که حاکم یا به اصطلاح خلیفه باشد و پرواضح است که اهمیت این امور در نظر شارع اسلام از کفن و دفن پیغمبر محترم کمتر نیست بلکه به جهاتی مهمتر است زیرا هرگاه غفلت و امهال در تعیین ولی امر و حاکم اسلام که مرکز و مرجع امور است بشود. دشمنان قوی پنجه‌ای مانند ابومسلمه کذاب که در همان زمان حیات حضرت ختمی مرتبت ﷺ دعوی نبوت کرده بود و حتی پای گستاخی را بدان اندازه دراز نمود که نامه‌ای به حضرت نوشت و ادعا کرد که نصف جهان از آن تو نیمی از آن من است و نیز سجاج دختر حارث در همان آوان دعوی دار پیغمبری بود و با پیوند با ابومسلمه و امتزاج با وی نیروی خطرناکی علیه اسلام تشکیل شده بود همچنین ابوطلیحه اسدی و اسود عنسی هر کدام از جانبی بسیاری از مردم را فریفته و با پیروان متعصب که تا پای جان برای همراهی ایشان آماده بودند پایتخت نبوت را در مخاطره می‌داشت و هر آن بیم آن می‌رفت که یکی یا چند نفر از این پیغمبران دروغی پس از شنیدن رحلت حضرت ختمی مرتبت متوجه مدینه گردند و نهال نارس اسلام را ریشه‌کن نمایند بعلاوه دشمنان زخم‌خورده دیگر مانند هرقل و امرای وی که در غسان و یرموک آماده جبران شکست و انتقام بودند و یهودیان فراری بنی‌قریظه و خیبر که از فشار نیروی اسلام وطن مألوف را ترک گفته و در گوشه و کنار در انتظار فرصت بودند. همه اینها چیزهایی بود که مسلمانان را به تعیین مقامی که عهده دار انجام تکلیف اجتماعی و سیاسی مسلمین شود ترغیب می‌نمود. پس اقدام مسلمانان در این امر یک امر خیلی واجب فوری بود که بایستی هر چه زودتر تکلیف خود را در برابر این پیش‌آمدها بدانند و ولی امر و امام زمان خود را بشناسند که:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»

از تواتر آثار اسلامی است.

برای اینکه در این گفته تنها نباشیم و از خود راضیان خودپسند به تهمت و تحقیرمان نپردازند نظر مجلسی را در بیان حدیثی که از خصال و امالی و عیون صدوق در حدیث صفت امام از حضرت رضا علیه السلام در جلد ۷ بحار آورده است شاهد بر مدعای خود می‌آوریم آن بزرگوار در بیان این فرمایش امام که (امر الامامه من تمام الدین) گفته است یعنی شکی در این نیست که امر امامت از امور دین بوده بلکه عظیم‌ترین آنهاست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مسلمانان آن را بر تجهیز رسول خدا مقدم داشتند به اینکه تجهیز آن حضرت از واجب‌ترین امور بود پس ناچار امر امامت (یعنی تعیین خلیفه) از چیزهایست که پیغمبر مأمور به تبلیغ آن بوده. اجتماع عده‌ای از انصار و افرادی از قریش در سقیفه بنی‌ساعده هر چند نظر خاص چند نفر صاحب غرض هم‌انگیزه آن شده باشد اما به هر حال یک اصل و مایه دینی داشت و یک واجب بزرگ شرعی بلکه همان تعیین ولی امر و حاکم مرجع مسلمین باشد باعث اصلی آن بود و همین معنی بود که یک عده اگر نگوئیم اکثر مسلمین حاضر در مدینه را بسقیفه بنی‌ساعده کشانید و در اطراف سعد بن عباده که اولین آرزومند خلافت و ولایت بود و سپس ابوبکر و عمرو ابوعبیده جراح را جمع نمود و سرانجام قضیه به نفع قریش و مهاجرین که ابوبکر سردار آنان بود خاتمه یافت. آنچه مسلم است این است که اکثریت مسلمانان در این میان نفع شخصی نداشتند که بیهوده طرفداری ابوبکر کنند و حق را از مرکز خود خارج نمایند زیرا ابوبکر نه قبل از اسلام و نه بعد از آن در میان مردم مدینه دارای ایل و قبیله نبود که طرفداری و تعصب قبیله‌اش باعث پیشرفت او گردد و مرد ثروتمندی هم نبود که به واسطه بذل و بخشش دل همگان را به سوی خود جلب کرده باشد (هرچند در مکه علی‌المشهور قبل از اسلام ثروتمند بوده).

از مجموع این قضایا آنچه مسلم به نظر می‌رسد اینست که نظر اسلام در مورد حکومت و اهمیت آن همان است که مسلمین صدر اول بعد از وفات پیغمبر ﷺ بدان پرداختند و حتی آن را بر تغسیل و تکفین جنازه آن حضرت که من به الکفایه بدان اقدام نموده بود مقدم داشتند و اینکه در این مورد به شور و نظر اجماع پرداختند نیز کاملاً به صواب بود زیرا در امر حکومت و جهاد و امثال آن باید به شوری پرداخت که ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۱ [الشُّورَى: ۳۸] اما آنچه را می‌توان بر ایشان خطا گرفت آن

(۱) علامه نائینی در کتاب تنزیة المله می‌فرماید: شورای عمومی بنص کلام مجید الهی عزاسمه و سیره مقدسه نبوی ﷺ که تازمان معاویه محفوظ بود این حقیقت از مسلمات اسلامی است و دلالت آیه مبارکه (و شاورهم فی الامر) که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلا است مکلف فرموده است بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است بعد استدلال به آیه مبارکه (و امرهم شوری بینهم) و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب (واشیروا علی اصحابی) نموده و متابعت رسول خدا را در مشورت از ردی اصحاب با اینکه رأی مبارکش برخلاف آنها بود و صدماتی که از این ناحیه تحمل فرمد یادآور شده می‌گوید: عدم تخطی خلفای اولین از این سیره مقدسه در ترقیات فوق العاده مترتبه بر آن هم از وقایع صدر اول تفصیلاً معلوم است. آنگاه به شرح خطبه حاضرین امیرالمؤمنین پرداخته سرانجام می‌فرماید: چقدر سزاوار است ما مدعیان والای تشیع اندکی در سراپای این کلام مبارک تأمل کنیم بعد چنین نتیجه می‌گیرد که پس البته لازم است نحوه سلطنت اسلامی را اگرچه متصدی مغتصب باشد به قدر قوه تحفظ کنیم و بعد از دست آخوندهای درباری و سواسی فریاد کشیده می‌گوید: زهی اسف و حسرت که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی چقدر از مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بی‌خبریم و حتی آیه واضح الدلاله راهم گویا در کتاب مجید الهی عز اسمه هرگز نخوانده و یا به مفادش بر نخورده یا آنکه بواسطه منافاتش با شهوات و شعبه استبداد و استعباد خودمان داستان:

است که اولاً با وجود نصوص فراوانی که از حضرت خاتم پیغمبران درباره علی بن ابی طالب شرف صدور یافت مخصوصاً نص یوم الغدیر که تواتر و اشتهار آن کالشمس فی رابعه النهار است آنان را احتیاج به این شور و اجتماع نبود زیرا این امور در وقتی لازم است که نص وجود نداشته باشد.

ثانیاً بر فرض اینکه نصی صریح وجود نداشت و یا نصوص وارده را همه نشنیده بودند یا آنها را نمی توانستند با ولایت و خلافت تطبیق کنند چرا آن حضرت را گذاشته و دیگری را به خلافت برداشتند؟!

ما چون بتمام مسلمانان آن زمان که اکثراً شرف مصاحبت پیغمبر را داشتند و ممدوح قرآند نمی توانیم گمان بد داشته باشیم و از آن طرف نمی توانیم از این همه مرحجات و منصوبات وارده درباره علی بن ابی طالب صرف نظر کنیم ناچاریم که بگوئیم امر بر آن مسلمانان مشتبه شده و چون بیعت ابوبکر به قول عمر فلتة و ناگهانی بود و خوف و رعبی که از فوت پیغمبر بر مسلمین رخ داده بود و شاید ارباب اغراض هم بنا به مصلحت خود آن را تشدید می کردند باعث شد که قبل از اندیشه کافی و تدبیر کامل به عمل بیعت که در شریعت امری بسیار مهم و عظیم و لازم الوفا و واجب الرعایه است پرداختند و یک وقت متوجه شدند که تیر از کمان خارج شده و دیگر اعاده آن امکان ندارد مگر اینکه خود ابوبکر بیعت را اقاله کند و امیرالمؤمنین نیز از حسن ظن خود به مسلمانان گمان نداشت که آن همه نصوص و تصریحات را درباره وی نادیده بگیرند به همین جهت هم وقتی عباس به او پیشنهاد بیعت کرد فرمود (اولها غیری) و تصور نمی کرد که مردم اولی و احق و افضل و اعلم را گذاشته به دیگری بپردازند.

﴿ تَبَدَّلَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ [البقرة: ۱۰۱] را تجدید نمودیم.

مؤلف.

تعیین حاکم و پیشوای اسلام با بیعت و مشورت است

علاوه بر دستور محکم ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشُّورَى: ۳۸] حقیقت مطلب هر چه باشد (ژیرا اکنون ما در صدد اثبات ورد اقوال نیستیم) آنچه مسلم است این است که در موضوع حکومت و خلافت رویه شوری و انتخاب مورد عمل و تصویب تمام مسلمین در همان صدر اول شد و حتی خود امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین این رویه را تصویب و تجویز کرده و بنای تأسیس و تشکیل حکومت اسلامی را بر آن گذاشتند و در نهج البلاغه می‌فرماید:

ولعمری لان کانت لاتنقذ الامامة حتی تحضرها عامة الناس ما الی ذلک سبیل
ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس الشاهدان برجع و لالغایب ان
یختار.

که فقرات مبارکه بیانات شریفه دال است بر اینکه برای انعقاد بیعت برای امامت و خلافت همان اهل حل و عقدی که در پایخت نبوت هستند و آشنا تر از همه مردم به مقررات و قوانین اسلامند همینکه کسی را انتخاب نمودند او حاکم و امام می‌باشد و دیگر کسی را نمی‌رسد. و در نامه‌ای که به معاویه نوشته است صریحا این معنی را تأیید می‌فرماید: چنانکه در نهج البلاغه و سایر کتب معتبره است.

انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد
ان یختار و لا للغائب ان یردوا انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی
رجل و سموه اماما کان ذلک علی الله رضا فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة
ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و و لاه الله ما تولی.

می‌بینید که حضرتش در این فقرات مبارکه چگونه مقررات تعیین حاکم و امام و خلیفه و سلطان و هر چه باشد بدین مضمون بیان می‌فرماید که با من بیعت کردند همان

مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کردند به همان تفصیلات و مقرراتی که با خلفای گذشته بیعت شد.

پس آن کسی که حاضر است نمی‌تواند کس دیگر را اختیار کند و غائب را نمی‌رسد که آن بیعت را رد نماید و شوری فقط حق مهاجرین و انصار است که درک صحبت پیغمبر را کرده و از همه مردم به مقررات اسلام در انتخاب حاکم آشناتر و داناترند پس اگر آنها بر مردی اجتماع نموده و او را امام نامیدند این مورد پسندیده خداست.

اگر کسی از امر ایشان به طعنه‌زدن و ملامت‌کردن یا احداث بدعتی (یعنی رویه تازه‌ای در امر حکومت احداث کرد) خارج شد چنین کسی را به امری که از آن خارج شده برمی‌گردانند پس اگر سرکشی کرد و تسلیم نشد به گناه اینکه بر غیر طریقه مؤمنین است با او مقاتله می‌کنند و مادامی که در مخالفت بسر می‌برد خدا کفایت او را از مسلمانان خواهد نمود و او را به سزای خود خواهد رسانید.

در کتاب شریف بحارالانوار جلد هشتم و همچنین در ارشاد شیخ مفید وارد است.

لما اعتزل سعد و من سمیاه امیر المؤمنین و توقفوا من بیعتهم علیہ السلام و حمد الله و اثنی علیہ ثم قال ایها الناس انکم بايعتمونی علی ما بویع علیہ من کان قبلی و انما الخیار للناس قبل ان یبایعوا فلا خیار لهم و ان علی الامام الاستقامة و علی الرعیة التسلیم و هذه بیعة عامة و من رغب عنها رغب عن دین الاسلام و تبع غیر سبل اهلہ.

در این فقرات مبارک می‌فرماید: ای مردم شما با من به همان قراری بیعت کردید که با خلفای قبل از من: ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید البته قبل از اینکه مردم بیعت کنند اختیار دست خودشان است که خوب در قضیه دقت کنند و به صلاح و فساد امر بیندیشند اما همینکه بیعت کردند دیگری اختیاری برای آنها باقی نمی‌ماند و بر امام و آن کسی که به پیشوائی وی بیعت شده است، لازم و واجب است که استقامت ورزد (و به اقبال و اعراض بهانه جوین اهمیت نگذارد) و بر رعیت است که تسلیم شود در این

بیعت عمومی (که وظیفه عموم مسلمین است) کسیکه از آن روی گردان باشد در حقیقت از دین اسلام روی گردان است (زیرا قانون اسلام این است) و چنین کسی غیرطریقه مسلمین را پیش گرفته است) و این فرمایش حضرت اشاره به آیه شریفه است که می فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾
 {النساء: ۱۱۵}

«و هر کس پس از آنکه هدایت برای او روشن شد با رسول [خدا] مخالفت ورزد و جز از راه و رسم مؤمنان پیروی کند او را به آنچه روی کرده واگذاریم و او را به جهنم در آوریم. و بد جایگاهی است»

چنانکه در نامه شریف خود به معاویه نیز همین آیه را متذکر شدند آنجا که فرمودند:

«فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین»

خدایا! چگونه این مسلمانان دین قویم و صراط مستقیم تو را ضایع کردند با اینهمه حجج واضح و آیات ساطعه خرابکاری مسلمانان کار را به آنجا کشانیده که گفته شده: در اسلام دستور حکومت نیست و هرج و مرج است چنان که وضع حاضر مسلمانان بهترین گواه این مدعا است.

در این مورد آنچه از وسواسان و بهانه تراشان شنیده می شود که فرمایش حضرت از روی تقیه بوده یا طبق مذاق و عقیده معاویه خواسته او را محکوم کند سخنانی است که در مقابل بینه و برهان و بیانی است که در برابر عیان کمترین ارزش را ندارد.

حکومت طبق دستور قرآن: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸] بنابر مشاورت است و عمل اصحاب پیغمبر که تمام آنان را منافق و کافر نامیدن از هیچ ملحدی سر نمی زند برخلاف عقل و وجدان و تکذیب آیات قرآن است و بعلاوه خود مولای متقیان

بدان تسلیم و مخالفت آنان را گناه عظیم می‌شمارد و در تمام عمر مبارک خود به مقتضای آن عمل فرمود اگر همه اینها تقیه باشد پس غیر تقیه آن کدام بوده؟! این استقامت رفتار و آن صراحت گفتار هر کسی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ناچار می‌نماید که با نهایت تسلیم مطیع این مقررات باشد و آن را اصل و حقیقت دستور اسلام در مورد حاکم و امام بداند و اگر خدا و پیغمبر محرمانه به گوش کسی چیزی گفته‌اند برخلاف آنچه از کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره مسلمین بدست می‌آید اگر چنین سخن محرمانه‌ای حجت باشد برای همان محرم حجت است و دیگران نمی‌توانند بدان بهانه از مقررات اسلام شانه خالی کنند و خود را به مرده بازی و وسواسی زنند!!

علاوه بر اینکه عقل و وجدان بر حسن این رویه و خوبی این شیوه حاکم و شاهد است و وضع و ترقی ملل متمدنه عالم هنوز بدان کمال نرسیده اما به هر حال نزدیک به همین رویه است که اسلام مقرر فرموده و اگر کسانی به این مقررات راضی و تسلیم نیستند بگویند پس برای تعیین حاکم چه طریقی خوب است به شرط آنکه از مقررات دین خارج نشده و امور محالی را پیشنهاد ننمایند.

اینک ما مقررات اسلام را در تعیین حاکم و طرز حکومت تا آنجا که از مطالعه آثار و اخبار اهل بیت علیهم‌السلام بدست آورده‌ایم در معرض مطالعه اهل هوش و انصاف می‌گذاریم تا بدانند نظر خود ال بیت در این مورد چه بوده است بنا بر اخبار و آثار وارده بر عموم مردم مکلف واجب است که برای تعیین حاکم و نصب امام عادل که در عرف شرع همان حاکم رئیس دولت است پس از فوت یا عزل حاکم سابق قیام و با شور و مشورت و انتخاب به هر صورتی که مقتضی است اقدام نمایند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنا بر آنچه علامه مجلسی در جلد هیجدهم بحار و سلیم بن قیس هلالی روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود:

والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل؛ ضالاً کان او مهدیان ان لایعملوا عملاً و لایقدموا یداً و لا رجلاً قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عقیفاً عالماً عارفاً بالقضاء و السنة یجیبی فیئهم و یقیم حجهم و جمعتهم و یجیبی صدقاتهم.

در این فقرات مبارک می‌فرماید هم در حکم خدا و هم در حکم اسلام بر تمام مسلمانان واجب است که بعد از اینکه پیشوای سیاسی آنها مرد یا کشته شد خواه آن امام شخصی گمراه و خواه هدایت شده باشد، واجب است که مسلمانان هیچ عملی انجام ندهند و دست از پا نشناسند قبل از اینکه برای خودشان یک نفر پیشوای عقیف و داناتی عارف به قضا و سنت اختیار و انتخاب نمایند تا مالیات آنها را جمع‌آوری نموده و حج و جمعه آنها را بر پا دارد و صدقات و زکوه آنها را به مصارف لازمه برساند. شما در کدام دین و مذهب و در چه ملت و امتی دستوری بدین عضویت و اهمیت سراغ دارید.

افسوس که مسلمانهای اسمی اصلاً نمی‌دانند که چنین دستوری در میان دستورات مذهبی آنها وجود دارد.

زیرا چیز دیگری غیر از ضربات تیمم و خطرات استبراء و امثال آن چیز دیگر نشنیده‌اند! و نمی‌دانند حکومت یعنی چه؟ اساساً تعیین حکومت یک حق عمومی است و مربوط به خود مردم است چنانکه در فرمایش امیرالمؤمنین دیدیم که می‌فرماید:

«الامامة لاتنقذ حتی تحضرها عامة الناس»

و در خطبه امیرالمؤمنین منقوله در ارشاد مفید و جلد هشتم بحار است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وانما الخیار للناس قبل ان یبایعوا»

در این جا لازم است که در پیرامون کلمه امام که اخیراً در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان معنای خاصی پیدا کرده توضیحاتی داده شود، باید دانست که کلمه امام در اصطلاح شرع به پیشوای سیاسی اطلاق می‌شود و در فارسی معنای آن پیشواست و چون در دین اسلام امور دینی و سیاسی از یکدیگر منفک نیست اینست که پیشوای سیاسی همان پیشوای دینی است و این حکم هر چند در مورد عمل اعم است یعنی بهر پیشوائی هر چند در راه پیمائی و نماز و غیر آن سمت پیشوائی را داشته باشد امام می‌گویند اما متبادر به ذهن همان معنای پیشوای بزرگ سیاسی است که به آن خلیفه و حاکم و سلطان هم می‌گویند و اگر می‌بینیم درباره پاره‌ای از بزرگان دانشمندان چون امام غزالی و امام فخر رازی و امام فلان و فلان گفته می‌شود به معنای مجازی آن است و گرنه در کتاب و سنت این کلمه به چنین معنایی استعمال نشده و اگر هم استعمال شده باشد به قدری کم است که در قبال معنای اولیه چندان ارزشی ندارد البته امام به معنای من یقتدی به آمده که درباره ائمه معصومین اطلاق می‌شود و به معنای قصد نیز آمده ولی آنرا از معنایی که فوقاً توضیح شد خارج نمی‌کند و بیشتر آنچه در اخبار از معصومین درباره امام رسیده همین معنی را افاده می‌کند مثل این فرمایش حضرت رضا علیه السلام که می‌فرماید:

«ان الامامة اساس الاسلام و فرعه السامی»

تا آنجا که می‌فرماید :

«و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف»

که پرواضح است که مراد از امام، پیشوای سیاسی است که اجرای حدود و احکام کرده و سرحدات را حفظ می‌نماید و حتی آنکه می‌فرماید :

«والامام یحلل حلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله»

که باز مراد همان پیشوای سیاسی است که می‌تواند حلال خدا را به مجرای حلال اندازد و جلوگیری از حرام خدا کند و حدود الهی را بر پا دارد و از دین خدا محافظت نماید! از این حدیث شریف هم اهمیت حکومت و هم شرایط حاکم بدست می‌آید اما نه به آنطور که محال اندیشان آن را در گرو وجود امام معصوم و منصوص محی الاموات گذارند و شریعت الهی را به این انتظار مهجور و متروک بلکه منسوخ نمایند! همچنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت وارده در جلد هفتم بحار و نهج البلاغه در شرایط امام و حاکم می‌فرماید:

«و قد علمتم انه لا ینبغی ان یکون علی الفروج و المغانم و الاحکام و امامة المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهمه و لا الجاهل فیضلمهم بجهله و لا الجافی فیظلمهم بجفائه و لا الحایف فیتخذ قوماً دون قوم و لا المراتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بهادون المقاطع و لا المعطل للسنک فیهلك الامة...»

که مضمون فقرات مبارک آن است که کسیسکه متصدی امور فروج و تقسیم غنائم و اجرای احکام و پیشوای مسلمین می‌گردد نباید بخیل باشد تا روی بخل خود اموال آنان را ببلعد و جاهل نباشد تا ایشان را گمراه کند و جفاکار نباشد تا به جفای خود مردم را بیچاره کند و اموال مردم را به جهت دوست و رفیق گرفتن حیف و میل نماید و رشوه خوار نباشد تا حقوق مردم را از بین ببرد و سنت را معطل و موقوف کند تا امت را به هلاکت افکند.

آری این شرایط پیشوای مسلمین است که حیازت آن در شخص مسلمان خیلی آسان بوده لااقل محال نیست تا آن را خاص امام معصوم منصوص چنین و چنان کنند و با نبودن او تمام این جنایات مشروحه در این حدیث شریف را بر مسلمانان روا دارند -

و حضرت زین العابدین علیه السلام در رساله حقوق می فرماید (وکل سائس امام) باز حضرت امیرالمؤمنین چنانکه در نهج البلاغه است به عثمان می فرماید :

فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هادی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة وان السنن لنيرة لها اعلام و ان البدع لظاهرة لها اعلام وان شر الناس عنه الله امام جائر.

در این فقرات مبارک می فرماید: بهترین و فاضلترین بندگان خدا در نزد خدا امام عادل است که اولاً خود هدایت یافته و تربیت شده باشد پس سستی را که معلوم است اقامه نماید و بدعتی را که مجهول است و در دین خدا شناخته نشده بمیراند و از بین برد و انتقاض سنت خیلی روشن است و دارای اعلام و نشانه‌ها بوده و بدعت بسی ظاهر است و دارای علاماتی است (یعنی برای تشخیص آن زحمتی نیست و بدترین مردم در نزد خدا امام جائر و پیشوای ستمکار است)

در این حدیث شریف اولاً علائم و شرایط پیشوای سیاسی مسلمین را بیان می کند و امام را به عادل و جائر تقسیم می نماید و منحصر بعدد معدودی نمی داند زیرا شرط پیشوائی فقط عدالت و دانائی و تقوی است که تمام مردم بداشتن این صفات مأمورند و امام مسلمین بدان مخصوص و مشروط است و البته امام و پیشوا بایستی عادل باشد.

در کتاب شریف کافی و جلد هفتم بحارالانوار از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود :

قال رسول الله ايها مؤمن او مسلم مات و ترك ديناً لم يكن في فساد و لا اسراف فعلى الامام ان يقضيه فان لم يقضه فعليه اثم ذلك

که در این حدیث یکی از وظائف حکومت و پیشوای مسلمین که امام نامیده می شود آن است که وام مسلمان مدیونی که مقروض بوده و قرضش در فساد و اسراف صرف

نشده باید آنرا امام ادا نماید و اگر ادا نکند گناه آن وام برگردن امام است! واضح است که اگر مراد از امام معصوم بود گناه‌پذیر نبود تا چنان قیدی شود و در حدیث زراره می‌فرماید :

در ثمن عبدی که مرتکب زنا شده باشد (و علی امام المسلمین این بدفع ثمنه الی مولاه من سهم الرقاب) ایضاً در کتاب کافی از حضرت امام محمدباقر روایت شده که فرمود :

«قال رسول الله لاتصلح الامامة الا لرجل فيه ثلاث خصال ورع يحجزه عن معاصي الله و حلم يملك به غضبه و حكم الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم»

و فی روایه اخری (یکون للرعية کا الاب الرحيم) می‌بینید که در این حدیث، شرایط پیشوائی را فقط سه خصلت می‌داند که هر مردی که دارای آنها بود می‌تواند امام مسلمانان باشد : اول ورع و تقوائی که او را از معاصی خدا بازدارد. دوم حلمی که بوسیله آن بتواند مالک غضب خود شود، سوم - با مردم در امر ولایت خوش رفتار باشد و با رعیت خود مانند پدر مهربان باشد و تحصیل این صفات برای یک نفر مسلمان خیلی مشکل نیست که منحصر به امام معصوم و منصوص شود و بسیاری از پادشاهان را می‌شناسیم که دارای این صفات به حد اکمل بوده‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«من نصب نفسه للناس اماماً و فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤذنها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم»

حضرت امیرالمؤمنین در جواب طلحه و زبیر همینکه گفتند که (نبایعک علی اننا شرکائک) به این شرط با تو بیعت می‌کنیم که شریک در حکومت باشیم) فرمود:

هل يصلح ان يدبر امر الرعية امامان وهل يجتمع السيفان في غمد؟

آیا درست است که امر رعیت را دو امام تدبیر کنند و آیا هرگز دو شمشیر در یک غلاف اجتماع می‌کنند؟ که در اینجا هم معنای امام به معنای همان حاکم و پیشوای سیاسی است و در نهج البلاغه می‌فرماید:

«ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه الا بلاغ بالموعظة و الاجتهاد في النصيحة و

الاحياء للسنة و اقامة الحدود على مستحقها و اصدار السهمان على اهلها»

در کتاب کافی و وافی از ابو حمزه ثمالی است که می‌گوید:

«سئلت ابا جعفر ما حق الامام على الناس قال حقه عليهم ان يسمعوا له و يطيعوه

قلت فما حقهم عليه قال يقسم بينهم بالسوية و يعدل في الرعية فاذا كان ذلك في

الناس فلا يبالى من اخذها هنا و هنا»

که معنای کلمه امام بحاکم و پیشوای سیاسی بسی واضح است و حضرت امام زین‌العابدین در رساله حقوق مرویه از تحف العقول و خصال و کتاب رسائل کلینی می‌فرماید:

(فحقوق ائمتک ثلاثة اوجبها عليك حق سائسک بالسلطان ثم سائسک بالعلم ثم

سائسک بالملك و کل سائس امام).

آنگاه حقوقها را می‌شمارد تا می‌فرماید: (ثم حق امامک في صلوتک) که معلوم

می‌شود امام جماعت هم یکی از امامهاست! بعد در شرح حقوق ائمه می‌فرماید: (فاما

حق سائسک بالسلطان) آن کسیسکه سائس و کارگزار و از طرف دولت است و به

اصطلاح امروزه فرماندار یا رئیس شهربانی است حقیقت آن است ... که چنین و چنان کنی بعد حقوق سائس علم را می‌شمارد آنگاه می‌فرماید: (و اما حق سائسک بالملک فنحو سائسک بالاسلطان الا ان هذا یملک مالایملکه ذات تلزمک طاعة فی ما دق و جل الان ان یخرجک من وجوب حق الله) در اطاعت سلطان می‌فرماید: (فاما حق سائسک بالسلطان فان تعلم انک جعلت له فتنه و انه مبتلی فیک بها جعله الله له علیک من السلطان و ان تخلص له فی النصیحة و ان لاتماحکه و قد بسطت یده الیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکه) این صفات هیچکدام با ائمه معصومین سازگار نیست و حال اینکه خود حضرت آنها را امام نامیده فرمود (کل سائس امام) هرگاه این شرایط را موقوف و منحصر به امام معصوم بدانیم می‌بینیم از ائمه دوازده‌گانه سلام الله علیهم اجمعین جز امیرالمؤمنین و چند صباحی حضرت امام حسن علیه السلام دیگران واجد این مقام نگشتند و بیان این صفات و شرایط یک چیز غیرلازم و بی‌فائده بوده است زیرا در مردم عادی و عصور غیبت که موردعمل ندارد و اگر امام معصومی هم آمد که به خواندن نهج‌البلاغه و کافی و کتبی که شیخ طوسی و کلینی و شیخ مفید و امثال اینان نوشته‌اند احتیاج ندارد که مطالعه کند و ببیند فلان راوی از فلان و او از بهمان و او از فلان امام در وظایف امام چه حدیث کرده است و چه دستوری در آنها نوشته شده.

تا آن حضرت آنها را بار بندد! او معصوم است و خود به صلاح کار خود از همه بیناتر است و حتی بنا به بعضی از روایات حضرت مهدی از سایر ائمه غیر از امیرالمؤمنین از همه داناتر است پس احتیاج به این حرفها ندارد! خداوند قوی عقل و شعور نصیب آن کسانی کند که از روی سادگی و نفهمی مرتکب این گونه اقوال می‌شوند و نابود کند آن کسانی را که با دین خدا بازی می‌کنند و موجب این گونه ذلت و نکبت برای مسلمین می‌شوند و آنان را از نعمت حکومت شرعی بدعوی اینکه باید

فقط امام معصوم و منصوص باشد محروم کرده دشمنان را نسبت به اسلام جری و ظالمان را قوی و ملت را غوی و پیچاره و سرگردان نموده‌اند، و حال اینکه به دلیل عقل و نقل و راهنمای وجدان و نص کتاب و اخبار اهل بیت قرآن تعیین و نصب حاکم بر عموم مسلمین واجب است و آن همین است که عادلترین و با تقواترین مردم را تا آنجائی که شناخته و لایق می‌دانند برای حکومت خویش انتخاب نمایند اما دلیل از کتاب، اگر نبود مگر همان آیه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ {الأنفال: ۶۰} که با ایجاز کلام شامل جامعترین و عالی‌ترین معنا در این مقام است کافی بود زیرا داشتن تشکیلات حکومت و سازمان سیاسی اولین مقدمه و نخستین پایه اعداد نیرو، برای مقابله و ارباب دشمنان خارجی و اصلاح شئون داخلی است و چون احکام اسلام الی یوم القيامة باید در جریان باشند. (و حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة) پس هرگاه انجام واجبی مقدمه‌ای را ایجاب کند تهیه آن مقدمه نیز واجب می‌شود.

این در صورتی است که دستور صریحی در این باب داده نشده بود و حال اینکه آنچه قبلاً یادآور شدیم و آنچه بعد از این خواهد آمد هر منصف هوشمند را قانع و معتقد می‌کند که امر حکومت در اسلام از روشن‌ترین امور است ملاحظه آیات الهی و مطالعه سیره نبوی و مسلمین صدر اول برای بدست آوردن این حقیقت بهترین برهان است.

و از طریق سنت همان حدیث شریفی که قبلاً از مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور داشتیم و باز یادآور می‌شویم که می‌فرماید:

«والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او

یقتل؛ ضالاً کان او مهدیا ... ان یختاروا لأنفسهم اماماً»

چنانکه در صفحات قبلی گذشت و احادیثی که بعد از این می‌آوریم و عقل و وجدان به صحت حقیقت آن حاکم است.

و در کلمات قصار نهج البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود:

(السلطان وزعة الله فی ارضه و قیل ما یزع الله من الدین بسطان اکثر مما یزع عنه

بالقرآن.)

که سلطان و حاکم پاسبان و حافظ دین و پناهگاه خدا در زمین است و برکت وجود او چیز یاست که از قرآن بیشتر است.

و اساساً کسانی که حکومت را با آن شرایط ناممکن (مشروط بوجود معصوم) دانسته و برده‌اند آن را به بال جبرئیل چسبانیده‌اند در حقیقت شعارشان همان شعار خوارج نهروان بی‌ایمان است که می‌گفتند (لاحکم الله) چنانکه این گمراهان بی‌سر و سامان نیز با خرد پریشان خود همین را می‌گویند و مدعی‌اند که جز خدا کسی حق حکومت بر مردم ندارد و آن هم فقط بوسیلهٔ امام معصوم است و امام معصوم هم که در ظرف این چهارده قرن جز چهارده سال متصدی حکومت نشد پس در بقیهٔ ادوار و اعصار برای بشر دیگر تکلیفی در این باره نیست و به اصطلاح خودشان (رفع القلم) است! شکی نیست که کسی بر بشر جز خداوند اکبر صاحب اختیار نیست و انتصاب حاکم و تسلیم به او امر و نواهی او که اجرای حکم اسلام است همان حکم خداست حال به بینید عقیده اینان چگونه عین عقیده خوارج در باب حکومت است.

در خطبهٔ چهلیم نهج البلاغه مرحوم سید رضی می‌نویسد:

لما سمع قولهم لاحکم الله قال علیه السلام کلمة حق یراد بها الباطل نعم لاحکم

الله و لکن هولاء یقولون لا اماره.

جنابش همینکه شنید که خوارج شعار می دهند که لاحکم الا لله (حکومت جز برای خدا نیست) فرمود کلمه حقی است که بدان باطل را اراده می کنند آری حکم راندن جز خدای را نیست ولکن اینان می گویند فرماندهی و حکومت نباید باشد!! آنگاه فرمود:

«وانه لا بد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یتستقمع فیها الکافر و یتبع الله فیها الاجل و یجمع به الفی و یقاتل به العدو و تأمنه السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یتراجع بر و یتراح من فاجر»

می فرماید: برای مردم ناچار است که امیری و فرماندهی بوده باشد حال خواه آن امیر خوب و نیکوکار باشد یا فاجر و بدکردار تا در پناه فرمانروائی او مؤمن بعمل پردازد و کافر نیز در آن از حیات خود بهره ور شود و مدتهای الهی به سر رسد (گویا اشاره به آنست که هر کس مجال آن یابد که مطابق ذوق و استعداد خود طریق کمال را به پیماید و مورد خطاب ﴿أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ﴾ {فاطر: ۳۷} گردد و غنائم و مالیات بوسیله او جمع آوری شود و بوسیله او با دشمنان جهاد و قتال صورت گیرد و بوجود وی راهها ایمن شود و به توسط وی از قوی برای ضعیف داد گرفته شود تا نیکو کار به آسایش رسد و از شر بدکار آسودگی دست دهد بیهقی نظیر این حدیث و شریف را از امیرالمؤمنین روایت کرده به این عبارت که قال عليه السلام:

«لا یصلح الناس الا بامیر بر او فاجر، قالوا هذا البر فکیف بالفاجر؟ قال ان الفاجر یؤمن بالله به السبل و یجاهد به العدو و جیبی به الفی و یقام به الحدود و یحج به البیت و یعبده الله فی المسلم آمننا حتی یاتیه اجله»

در جمله می فرماید مردم را اصلاح نمی کند مگر امیر و فرماندهی خواه نیکوکار باشد خواه بدکار، عرض کردند نیکوکار معلوم است ولی بدکار چگونه اصلاح می کند؟ فرمود: خدا بوسیله همان بدکار راهها را امن می کند و بوسیله او جهاد با دشمنان را

صورت می‌دهد و به توسط او مالیات را جمع‌آوری نموده بوجود وی حدود را اقامه می‌کند و باو حج بیت‌الله را انجام می‌دهد در حکومت همان فاجر هم مسلمان خدا را در حال امن آسایش عبادت می‌کند تا اجلش فرا رسد. می‌بینید که در تمام این فقرات استناد فعل را به خدا می‌دهد یعنی در واقع حکومت از آن خدا است زیرا هر چند فرمانده خود فاسق و فاجر است اما فرمانهائی که می‌دهد: عبارتست از امنیت راهها و جهاد با دشمنان دین و جمع‌آوری مالیات و اقامه حدود و حج بیت‌الله. تمام اینها فرمانهای الهی و احکام دین است که اجرا می‌شود پس در حقیقت حاکم همان خدا است.

شما را به خدا حالا به بینید آن کسانی که می‌گویند حاکم و خلیفه فقط و فقط باید امام معصوم و منصوص باشد و اگر او نبود تمام این احکامی که فوقاً گفته شد باید معطل و موقوف بماند تا خودش بیاید!!
چقدر از دایره شرع و عقل ارج و چگونه با حقیقت اسلام دانسته یا ندانسته دشمنی می‌کنند!!

از رسول خدا ﷺ فریقین روایت کرده‌اند که فرموده: **(الامام الجائر خیر من الفتنة)**
پیشوای ستمکار بهتر از فتنه و هرج و مرج است، و در اهمیت و عظمت آن فرمودند:

«اقرّب الناس یومالقیامة الی الله تعالی الملك العادل و ابعدهم عنه الملك الظالم»

شکی نیست که پیشوای دین و حاکم مسلمین در درجه اول باید امام عادل معصوم و منصوص باشد و با وجود او در صورتیکه حاضر برای حکومت شود تصدی دیگری برای این امر حرام و بیعت با او ناقص و ناتمام است، اما در صورتیکه امام معصوم نبود یا بود و حاضر برای تصدی حکومت نشد این واجب بزرگ که دایر مدار تمام احکام الهی است از مسلمین ساقط نمی‌شود و واجب است بر مردم که لایق بر این مقام را دعوت و یاری کرده و به مسند حکومت بنشانند چنانکه بر شخص لایق واج است که

قبول کرده و به انجام این مهم پردازد زیرا قبول این مسئولیت، واجب کفائی است که اگر ترک شود جمیع امت معاقبند و اگر من به الکفایه بدان پرداخت از دیگران ساقط ولی اطاعتش در اجرای احکام الهی بر همگان واجب است، و مادامیکه در اجرای احکام قرآن به تمشیت و اصلاح امور مسلمانان است اطاعت او چون اطاعت خدا و رسول است بنص آیه شریفه :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]

«ای مؤمنان، از خداوند اطاعت کنید و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم] اطاعت کنید هر گاه در چیزی اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، آن را به خدا و رسول بازگردانید. این بهتر و نیک انجام‌تر است»

و بمضمون و نصوص احادیثی که قبلاً گذشت و احادیثی که خواهد آمد انشاءالله. اینک که سخن از این آیه شریفه به میان آمد خوب است توضیحاتی دربارهٔ شبهاتی که به معنای اولی الامر القاء شده در این مختصر بقدر مقدور بعرض خوانندگان برسانیم. در اینکه مراد از کلمهٔ اولی الامر در این آیه شریفه حاکم و فرمانرواست جامع نظر فریقین است زیرا هر چند اهل سنت در آن دچار تشویش و اضطراب شده گاهی مراد از آن را اهل حل و عقد گرفته‌اند و زمانی به علما تعبیر کرده‌اند اما اکثراً آنرا دربارهٔ سلاطین و خلفا تفسیر می‌کنند، و اما شیعه آنرا مخصوص ائمهٔ معصومین می‌دانند. در حالیکه حقیقت این است که اطاعت اولی الامر که همان حکام و فرمانروایانند مادامی که در مجرای دین و اجرای احکام خدا است واجب بوده و تالی اطاعت خدا رسول است و این معنی صرف نظر از صدها آیات و روایات دیگر از خود همین آیه

استنباط می‌شود زیرا پروردگار عالم اول امر به اطاعت خود و بعد به اطاعت رسول آنگاه به اطاعت اولی‌الامر می‌کند و پرواضح است که معنای این جمله آن نخواهد بود که اطاعت معاویه و یزید در کشتن بناحق اولیای خدا و مسلمین و هدم و هتک نوامیس دین واجب است!

من نمی‌دانم آنانکه می‌بینند در صدر آیه اطاعت اولی‌الامر، اطاعت خدا و رسول قید شده

چگونه می‌گویند مراد از اطاعت اولی‌الامر اطاعت مطلق بدون قید و شرط است حتی کشتن بندگان خدا و اسیرنمودن اهل بیت پیغمبر و خراب‌کردن خانه خدا و از این قبیل!! اینان مگر کور یا از عقل و دانش مهجورند که خدا در صدر آیه اطاعت خود را شرط نموده آنگاه اطاعت رسول را قید کرده سپس امر به اطاعت اولی‌الامر می‌کند! این گونه استدلال ک اطاعت اولی‌الامر در هر چیزی واجب است هر چند کشتن فرزند پیغمبر و اسیری ذراری آن سرور باشد مثل اینست که پادشاهی اطاعت خود را یادآور شود و گوید مثلاً از نخست وزیر من و فرماندهان سپاه نیز اطاعت کنید آنگاه یکی از آن فرماندهان به کشتن فرزندان آن پادشاه و هتک ناموس وی و خرابی خانه او فرمان دهد و مردم از او اطاعت کنند و فرزندان شاه را کشته و حرم سرای او را اسیر گرفته و خانه‌اش را خراب کنند و حجتشان این باشد که تو گفتی مرا و نخست‌وزیر مرا و فرماندهان سپاه را اطاعت کنید و ما به موجب این امر چنین کاری کردیم. آیا هرگز از ایشان چنین عذری پذیرفته خواهد شد؟ و عقل هیچ دیوانه‌ای چنین استنباطی می‌کند؟! این در صورتی است که هیچ قید و شرطی جز اطاعت خود را در صدر فرمان نیاورد حالا اگر قیدهای دیگر باشد در آن وقت چه می‌گویند؟!!

در حالیکه چنانکه گفتیم اندک دقت به همین آیه شریفه مطلب را بر طالب حق و منصف بی‌غرض معلوم و روشن می‌کند که اطاعت حاکم و ولی امر و خلیفه که همان

از افراد اولی الامر است در سایه اطاعت خدا و رسول و در حدود آن است، بعلاوه صدها آیات و روایاتی که در عدم اطاعت کسانی که اطاعتشان خلاف اطاعت خدا و رسول نازل و وارد شده

از آن جمله آیه شریفه ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره شعراء است که صریحاً می فرماید :

﴿ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۵۱﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا

يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۲﴾

(الشعراء : ۱۵۱-۱۵۲)

«و از فرمان اسرافکاران اطاعت نکنید (۱۵۱) کسانی که در این سرزمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند»

و آیه شریفه ۲۸ از سوره کهف است که می فرماید:

﴿ وَلَا تُطِيع مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ

فُرْطًا ﴿۲۸﴾

(الکهف : ۲۸)

«و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است»

و آیه ۲۴ از سوره هل اتی که می فرماید :

﴿ وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آتِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿۲۴﴾

{الإنسان: ۲۴}

«و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن»

و آیه ۱۰ از سوره القلم است که می فرماید:

﴿ وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مِّنَّا لِلْخَيْرِ

مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾

(القلم : ۱۰-۱۳)

«و از هیچ سوگند خوار بيمقداری اطاعت مکن (۱۰) و از [هیچ] عیب جوی رهسپار سخن چینی (۱۱) دریغ دارنده مال، تجاوزگر گناهکار(۱۲) از [هیچ] سخت روی. بعد از این [همه از هیچ] بی اصل و نسب»

که در تمام این آیات شریفه از اطاعت کسانی که مخالفت با احکام الهی می نمایند و در زمین به فساد پرداخته اند بلکه به اصلاح آن نمی کوشند و تابع هوای خودند، نهی فرموده و از فرمانبرداری از آنها برحذر می دارد. آیا با این کیفیت باز هم می توان گفت اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط است؟!

از آن طرف در احادیث و تفاسیر شیعه، اولی الامر تفسیر شده به ائمه معصومین سلام اله علیهم اجمعین، شکی نیست که مصداق کامل و اکمل این آیه وجود مقدسه ایشان است و با وجود ایشان تصدی امر حکومت بر دیگران حرام است اما اینکه منحصرأ ایشانند و لا غیرهم :

دلایلی که آورده اند اینست: اولاً - اطاعت اولو الامر بدون قید ذکر شده و پرواضح است که اطاعت غیر معصوم بدون قید صحیح نیست.

جواب آن است که اطاعت اولی الامر چنانکه گفته شد بدون قید نیست بلکه چنانکه صدر آیه گواهی می دهد اطاعت اولی الامر با رعایت اطیعوا لله و در سایه اطاعت خدا است و اگر مقصود اطاعت معصوم بود قید اطیعوا لله در اینجا بی مورد بود ثانیاً در بسیاری از موارد امر به چیزی بدون قید شده و حال اینکه می دانیم از خارج قید داشته و دارد.

و ما این بحث را به طور کافی و قانع کننده انشاءالله دنبال می کنیم تا ثابت شود که اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط نیست و اگر منحصر بائمه معصومین بود احتیاج به این قیودات نداشت علاوه بر تالی فاسدهای دیگر که فعلاً در اینجا مجال شرح آن نیست.

ثانیاً گفته‌اند که احادیث وارده دلالت دارد که مراد از اولی‌الامر فقط معصومین‌اند در جواب گفته می‌شود که احادیثی که در این باب وارد شده مطابق آنچه در تفسیر البرهان است ص ۳۸۱ تا ۳۸۷ جلد اول چاپ جدید در حدود سی و دو حدیث است که پاره‌ای از آنها اصلاً مربوط به این آیه نیست مانند حدیث سوم و پنجم و یازدهم و پاره‌ای از آنها اطاعت اولی‌الامر را می‌رساند بدون مقیدنمودن بآئمه معصومین مانند حدیث هشتم و چهاردهم و پانزدهم و سی و دوم، و پاره‌ای از آنها مکرر است مانند حدیث هفتم و ۱۳ و بیست و هفتم و چهارم و نهم و ششم و بیست و پنجم و دوازدهم و بیست و هشتم، و پاره‌ای از آنها محرمانه‌بودن تفسیر آیه را می‌رساند مانند حدیث هفتم و بیست و دوم و مخصوصاً حدیث اول که جابر جعفی می‌گوید از جابر بن عبدالله انصاری پرسیدم از معنای آیه که چنین و چنان گفت و در آخر جابر گفت رسول خدا فرمود (هذا مکنون سر الله و مخزون علمه فاکنتمه الا عن اهله) و پرواضح است که اگر اطاعت اولی‌الامر منحصر به دسته خاصی بود باید رسول خدا آن را در ملاء عام بیان نماید نه اینکه جابر را دستور دهد که آن را مکتوم دارد زیرا آن از مکنون سر الهی و مخزون علم اوست! پس تکلیف مردمی که باطاعت اولی‌الامر مأمور شده‌اند چیست؟

کسانیکه خدا بدین صراحت امر به اطاعت ایشان می‌فرماید: آیا باید آن قدر مخفی باشند که حتی رسول خدا آن را فقط به جابر گفته باشد و به او هم دستور داده باشد که این مطلب را مخفی دار و کتمان کن!!! پس چنانکه گفتیم اطاعت اولی‌الامر انحصار بوجود مقدسه معصومین ندارد و چنین کسانی حتماً باید در میان مسلمین شناخته و معلوم‌الامر باشند و دسته خاصی که منحصر به زمان معدودی باشند نیستند بلکه همان حاکمان و فرمانداران منتخب از جانب مردم هستند که مطیع خدا و رسول می‌باشند و توضیح این مطلب بعداً خواهد آمد.

و اگر در اخبار و آثار وارده فرضاً معنای انحصار دهد باز آن را از عمومیت و اطلاق بیرون نمی‌برد و فقط قاعده جری و اولویت را باید جاری ساخت زیرا در تفسیر بسیاری از آیات، این قبیل مطالب را آورده و بدان انحصار داده‌اند که اگر ما آن را قبول نمائیم باید بگوئیم العیاذ بالله قرآن یک کتاب مخصوصی است که برای طایفه مخصوصی در زمان خاصی آمده و به مردم و ازمنه و اعصار دیگر کاری ندارد!! مثلاً در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (النساء: ۵۸) که عالی‌ترین دستور اسلامی و بهترین احکام اخلاقی و اجتماعی است و البته شامل کافه مردم جهان است و هر انسانی باید این حکم مقدس را اجرا و امانت را به اهل آن بسپارد ولی در همین تفسیر برهان در ص ۳۸۰ جلد اول ۱۵ حدیث در تفسیر این آیه آورده که آنرا منحصر می‌کند به این که امامی امانت امامت را به امام بعد از خود بسپارد!! خوب اگر ما بگوئیم معنای آیه همین است و بس! اولاً - آیه را از عمومیت و اطلاق خارج کرده و قرآن شریف را از اینکه برای هدایت ورهبری عموم جهانیان است بیرون برده‌ایم زیرا دستورات آن شامل و ناظر به طایفه خاصی است و بس!

ثانیا - ادای امانت را باید امام انجام دهد و به دیگران مربوط نیست!!
ثانیاً - خواندن و دانستن چنین آیاتی هم لازم نیست زیرا امری که انجام آن مربوط به کس دیگر است به من و شما چه که در آن درباره آن مطالعه و دقت کنیم خود امام می‌خواند و خودش هم عمل می‌کند!!

علاوه بر این در اکثر اخبار کلماتی از قبیل ناس، والذین آمنوا، و مؤمن، و امت، و باب، و حتی بعوضه و ذباب! بامام تفسیر شده اگر ما تفسیر این کلمات را منحصرأً به امام معصوم بدانیم در آن صورت قرآن به کلی از جنبه عملی می‌افتد و یک کتاب داستانی می‌شود که در پیرامون افراد معدودی آنهم به طور مبهم و کنایه است که از هیچ آدم ترسو و جبونی چنین اثری باقی نمی‌ماند چه رسد به خدای قادر قاهر مالک و خالق

تمام اشیاء و همچنین مسأله بعثت را به صورت زشتی درمی آورد که هیچ مسلمان عاقلی بدان رضانمی دهد و کفری بدین صراحت را نمی پذیرد.

پس مطلب همان است که ما گفتیم که در این قبیل آیات فرد اکمل و اولی ائمه معصومین می باشند نه اینکه منحصر به ایشان باشد و لاغیر.

اما دلایل راجع به اینکه اولی الامر کسانیند که متصدی امر حکومت یا سلطنت یا وزارت یا از طرف دولتند و این بحث محتاج چند مقدمه است.

اول: اینکه به ببینیم امر که صاحبان آن مورد اطاعتند چه می باشد؟ با مراجعه به قرآن کریم که می فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (سوره آل عمران ۱۵۹) ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (سوره الشوری ۳۸) ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ {الأحزاب: ۳۶}

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و رسولش کاری را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند،»

تمام این آیات در مورد حکومت و جهاد و بالأخره موضوعات سیاسی و اجتماعی است که اولی الامر به صاحبان و متصدیان این امور اطلاق می شود پس اطلاق آن منحصرأ بائمه معصومین در صورتیکه اکثر ایشان متصدی امر حکومت و جهاد و حتی سرایا نبودند خالی از اشکال نیست.

ثانیاً: در ذیل آیه، قضیه تنازع است و پس از امر به طاعت اولی الامر می فرمایند (و ان تنازعتم فی شیء) هر چند گفته اند که (تنازعتم فی شی) بطور اطلاق گفته شده پس شامل تمام امور شرعی است لکن با مراجعه به آیاتی که در امر تنازع است مثل آیه ۱۵۲ سوره آل عمران که می فرماید:

(آل عمران: ۱۵۲)

﴿وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾

و در آیه ۴۳ سوره الانفال که می‌فرماید:

﴿وَلْتَنْزِعْتُمُنِي الْأَمْرَ﴾ (الأنعام: ۴۳)

موضوع تنازع در امر جهاد و قتال است چنانکه در آیه اولی موضوع مخالفت و تنازع مسلمین در جنگ احد با عبدالله بن جبیر است که با اینکه پیغمبر دستور داده بود که مسلمانانی که تحت قیادت و فرماندهی عبدالله بن جبیرند از محل خود حرکت نکنند، معذک همینهکه دیدند کفار قریش فرار کردند خواستند به جمع‌آوری غنائم پردازند هر چند عبدالله فرمانده آنها آنان را از تخلیه مراکز خود منع نمود نشنیده با او به منازعه پرداختند و گفتند که نهی پیغمبر برای زمانی بود که قریش فرار نکرده بودند و اکنون که آنها فرار کرده‌اند دیگر موضوعی ندارد و صلاح دید عبدالله جبیر که می‌گفت دشمن در کمین است و ممکن است حادثه ای رخ دهد بالاخره کار تنازع به جایی کشید که مخالفت عبدالله را کردند و به جمع غنائم پرداختند و سرانجام دچار حمله خالد بن ولید که در کمین آنها بود گردیدند و بسیاری از آنان شهید شدند و بقیه رو به فرار گذاشتند و موجب وهن و شکست لشکر مسلمانان شدند پس یکی از موارد آیه شریفه آن است که اطاعت اولی‌الامر کنید و از تحت فرمان فرمانده خود خارج نشوید. همچنین آیه دوم که موضوع تنازع امر در خصوص امر جهاد در جنگ بدر است.

و اگر مراجعه به کلمه امر که در آیات متعدده قرآن شریف است بنمائیم خواهیم دید که اکثر مربوط به حکومت و سلطنت و امور سیاسی و اجتماعی است مانند

﴿فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ﴾ (یونس: ۷۲)

﴿إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾ (یوسف: ۱۰۲)

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (الشعراء: ۱۰۲)

و حتی آیاتیکه در صفات باری تعالی است تمام آنها به معنی حکومت و سلطنت و امثال آن است پس اطلاق اولی الامر به صاحبان فرمان و حکومت اولی تر از اهل حل و عقد و امثال آن است.

و واقعاً جای تعجب است که دانشمندی مانند فخر رازی در تفسیر این آیه دچار انحراف شده به اینکه اولی الامر را بعلمای تفسیر کرده و خواسته است از آن حجیت قیاس و اجماع را استنتاج کند و با این خیال غلط به تفصیل پرداخته و چندین ورق سیاه کرده است!!

اشکالاتی که بر تفسیر کلمه اولی الامر بسلاطین و فرماندهان شده است :
اشکال اول - اطاعت اولی الامر بطور اطلاق واجب شده پس اگر مراد از آن سلاطین و حکام باشند اطاعت سلاطین جور چون یزید و معاویه و چنگیز و تیمور هم واجب می شود؟!

ج- در این باره توضیح دادیم که در صدر آیه خدا اولی الامر باطاعت خود و سپس باطاعت رسول و در ثالث امر به اطاعت اولی الامر می نماید و پرواضح است که هر امری که منافی اطاعت خدا و رسول باشد اجرائش واجب و لازم نمی شود زیرا چنین امری تناقض است و از خدای حکیم در قرآن کریم چنین کاری قبیح است پس اطاعت اولی الامر در سایه و دنباله اطاعت خدا و رسول است.

اشکال دوم - گفته اند اطاعت اولی الامر به هیچ قید و شرطی مقید نشده با اینکه خدا در اموری کم ارزشتر از آن، هر جا به چیزی امر کرده اگر احتمال خطائی می رفته برای احتراز از آن قیدی آورده مانند: [وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا] (سوره العنکبوت ۸)

«و انسان را نسبت به پدر و مادرش به نیک [رفتاری] فرمان دادیم. و اگر بخواهند تو را وا دارند تا چیزی را که به [حقیقت] آن دانشی نداری، به من شرک آوری، از آنان اطاعت، مکن»

پس اطاعت مطلقه بدون قید برای غیر معصوم جایز نیست.
 جواب اینست که: اولاً در آیات قرآن بسیاری از امور بطور اطلاق است و قید آن به
 قرینه است مانند آیه شریفه ۵۹ سوره هود:

﴿وَتَلَّكَ عَادٌ جَحْدُوا بِعَايَتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ

جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (هود: ۵۹)

«و این [سرگذشت قوم] عاد است که آیات پروردگارشان را انکار کردند و از
 فرستادگانش نافرمانی کردند و از فرمان هر سرکش ستیزه‌جویی پیروی کردند»

که در آن به طور اطلاق می‌فرماید قوم هود پیروی فرمان هر جبار عنیدی کردند و
 حال اینکه تمام جباران عالم در آن نقطه نبودند و آنان نیز اطاعت هر جباری نکردند
 بلکه به قرینه معلوم است که فقط اطاعت چند نفر از جباران قوم خود را کردند.
 ثانیاً – در همان امر به احسان بوالدین که می‌گویند بلافاصله قید آورده مطلب چنین
 نیست بلکه در بیش از هفت مورد در آیات قرآن امر به احسان والدین نموده بدون هیچ
 قید و شرطی مانند آیه ۷۷ سوره بقره و آیه ۴۰ سوره النساء و آیه ۱۵۲ سوره الانعام و
 آیه ۲۴ سوره الاسراء و آیه ۱۴ سوره احقاف و غیر آن و فقط در یک مورد قید زده مانند
 آیه فوق‌الذکر.

ثالثاً – در بسیاری از آیات قرآن مجید است که پروردگار عالم امر به چیزی نموده
 بدون قید ولی قید آن را در آیات دیگر آورده مانند این آیات شریفه

امر بدون قید ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ﴾ {النور: ۳۲}

قید آن -

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ {النساء: ۲۲}

امر بدون قید

﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلْالًا طَيِّبًا﴾ (البقره : ۱۶۸)

قید آن

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَحُمَ الْخِنْزِيرِ﴾ (المائده : ۴۰)

امر بدون قید

﴿وَأَتُوا اللَّيْتَمَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾ (النساء : ۲)

قید آن

﴿وَأَبْتَلُوا اللَّيْتَمَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا

فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ (النساء : ۶)

امر بدون قید

﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (المنافقون : ۱۰ - البقره : ۲۵۵)

قید آن

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ (الفرقان : ۶۷)

رابعاً - آیاتی هست که در ان امر باطلاق شده ولی از قرائن خارجی از آیات دیگر

می دانیم مقصود اطلاق نیست مثلاً در آیه شریفه ۱۲۰ سوره التوبه می فرماید :

﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

(التوبه : ۱۱۹)

به طور اطلاق امر فرموده که با راستگویان باشید مقصود از راست گویان دسته مخصوصی است که در آیات دیگر وصف آنها شده مانند ایه ۷۲ سوره البقره

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾
{البقره: ۱۷۷}

تا آنجا که می فرماید :

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾
{البقره: ۱۷۷}

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؕ أُولَئِكَ هُمُ

الصَّادِقُونَ﴾
(البقره : ۷۲ - حجرات : ۱۵)

یا آیه ۲۵ سوره الاحزاب

﴿ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ﴾
(احزاب : ۳۵)

یا

﴿ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا﴾
(احزاب : ۲۳)

پس اگر امر به بودن یا راستگویان کرده مقصود با این اشخاص است نه مطلق راستگویان! مانند راستگوی آیه ﴿فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ {النور: ۶} بدیهی است چنین راستگوئی لازم نیست واجد تمام آن صفات

باشد یا راستگوی آیه شریفه ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ {البقرة: ۱۱۱} پس همین طور که در این آیه امر ببودن با راستگویان بطور اطلاق شده و قید آن در آیات دیگر است ممکن است امر به اطاعت اولی الامر در این آیه به طور اطلاق و قید آن آیات ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ {الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ} {الشعراء: ۱۵۱/۱۵۲} و آیه شریفه ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾ {الكهف: ۲۸} و غیره باشد.

خامساً - خوشبختانه در خود آیه سه قید بزرگ است که اصلاً جائی برای این گونه شبهات واهیه باقی نگذاشته است اینک آن سه قید :

قید اول - چنانکه فوقاً گفتیم قید اطاعت خدا و رسول است، پس اولی الامر را می توان اطاعت کرد که در درجه اول در آن امر خدا و بعد رسولش اطاعت شده باشد و فضل و اولویت اطاعت خدا و رسول هم عقلاً و هم بر حسب ترتیب آیه بسی واضح است.

قید دوم - کلمه اولی الامر مقید به (منکم) است.

یعنی اولی الامر از خود شما! و چون آیه مصدر به خطاب (یا ایها الذین آمنوا) می باشد پس معنی آن چنین است که اولی الامری که از مؤمنین باشد و توصیف مؤمنین هم در آیات دیگر روشن است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ

زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ {الأنفال: ۲}

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾

{الشورى: ۳۷}

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ {الشورى: ۳۸} ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ {الشورى: ۳۹}

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ {الحجرات: ۱۵}

پس معلوم شد که قید منکم که خطاب به مؤمنین است قید بسیار بزرگ و مفصل است که حتی شامل آیه ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ {التوبة: ۱۱۹} نیز می شود یعنی اولی الامری که از مؤمنین اند اطاعت نموده و با آنها بوده باشید پس اولی الامر باید دارای صفات مذکور باشند.

جای بسیار تعجب است که پاره ای از مفسرین معاصر و گذشته که علی المشهور دارای هوشی فوق العاده هم بوده اند بقیدی به این واضحی متوجه و متفطن نشده اند و کلمه (منکم) را قیاس با کلمه (منکم) در (رسل منکم) نموده اند یعنی (من جنسکم و نوعکم) در حالیکه صدر آن آیات، خطاب ببنی آدم یا بجن و انس است و معنای (منکم) یعنی (من نوعکم) مانند آیه ۳۳ سور الاعراف که می فرماید :

﴿يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ {الأعراف: ۳۵}

و آیه ۱۳۰ سوره الانعام که می فرماید :

﴿يَمَعَشَرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ﴾ (الانعام : ۱۳۰)

البته در این آیات چون خطاب به بنی آدم و جن و انس است معنای (منکم) یعنی من نوعکم است این چه ربطی دارد به آیه‌ای که مصدر است به خطاب یا ایها الذین آمنوا و مقید به منکم و مذیل به جمله «ان کتتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر»؟! می‌بینید که صدر و ذیل آیه هم‌ه‌اش طرف خطاب با مؤمنین است پس اولی الامر با کلمه منکم یعنی از خود شما مؤمنین! و مؤمنین هم صفاتشان معلوم است.

اگر که به یک دسته کارگر کارخانه یا به عده‌ای معلم بگویید شما از رؤسای خودتان اطاعت کنید آیا معنی آن جز این است که از کارگرهای همان کارخانه یا از طبقه معلمین، رئیسی که دارید و باید اطاعت کنید، یا فرمان هر فرماندهی را باید اطاعت کنید؟!

قید سوم - می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾
{النساء: ۵۹}

پس چون احتمال تنازع در اطاعت اولی الامر می‌رود می‌فرماید اگر در آن به جائی برخوردید که تکلیف را ندانستید و شک در حرام و حلال بودن اطاعت داشتید به خدا و رسول یعنی به کتاب خدا و خود رسول در زمان حیاتش و به سنت رسول در مماتش مراجعه کنید، و این خود قید بزرگی دیگر است که اگر احتمال خطا و اشتباهی رود باید به خدا و رسول مراجعه کرد این را چگونه اطلاق و بدون قید و شرط نامید؟!

در کدام یک از اوامر الهیه این قدر قید وارد شده است؟

پس آنجا که می‌گویند ما چنین دستور اطاعت یزید و معاویه و چنگیز هم واجب است معلوم شد که چقدر واهی بوده و حرف مفت می‌زنند خدا می‌فرماید از اولی الامر که از خود شما مؤمنین است و به صفات ایمان آراسته است، چنان که در آیات دیگر توصیف شده اطاعت کنید.

از کلمه منکم ممکن است یک معنای دیگر هم استفاده شود و آن (من جانبکم است) یعنی اولی الامریکه به انتخاب خود شما بوده و از جانب خود شما تعیین شده و نظیر آن در قرآن مجید زیاد است مانند (تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم ای من جانب الله - انه من سليمان - ای من جانب سليمان - خیر من ربکم - من جانب ربکم. علاوه بر اینها اصلاً معنای کلمه (منکم) را خدا در آیه دیگر روشن فرموده آیه ۷۵ که در سوره الانفال می فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنۢ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ

مِنكُمْ ﴾

(الانفال : ۷۵)

پس آن کسانی (منکم) می باشند که مؤمن و مهاجر و مجاهد باشند و واقعاً آدم متحیر می شود که چگونه (منکم) در آیه شریفه (وانكحوا الايامی منکم) را با اینکه صدر آیه هم خطاب به مؤمنین نیست آن را به مؤمنین تفسیر می کنند ولی در این آیه شریفه با دو قید کلمه ایمان میگویند (منکم) یعنی (من نوعکم!!) باز جای تأسف است که پاره ای از مفسرین کلمه شیء را در جمله شریفه (فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول) گاهی به معنای نزاع اولی الامر گرفته اند و همچنین پاره ای به اشتباه عجیبی که سیاق آیه از آن بیگانه است دچار گشته اند که آن را در مطلق احکام گرفته اند یعنی در هر حکمی که دچار منازعه شدید به خدا و رسول مراجعه کنید! البته این حرف صحیح است که در هر منازعه باید به خدا و رسول مراجعه کرد، اما قید این حکم در این جا بی معنی است بلکه چنانکه سیاق آیه می رساند و حتی هر عامی بی سواد می فهمد که وقتی که خدا فرمود اطاعت اولی الامر کنید و اگر منازعه ای برایتان اتفاق افتاد آن را به خدا و رسول برگردانید تا رفع نزاع کنند، مقصود در همان اطاعت اولی الامر است، نمی دانم این جدلها و بحث های بیجا چقدر مغز آدمی را باید خراب کرده باشد که مطلب به این واضحی را نفهمد! و بیهوده این در و آن در بزنند؟! آخر چه معنا دارد که فی المثل پادشاهی دستور

دهد که اطاعت فرماندهان جنگ را بکنید و فی الفور دنبال آن بدون فاصله بگویید اگر در امر کشت و زرع و نکاح و طلاق نزاعی داشتید به پادشاه رجوع نمائید!! در این جا صحبت از اطاعت فرماندهان جنگ است، چه ربطی به کشت و زرع و نکاح و طلاق دارد؟ و آنکه مگر احکام الهی قابل نزاع است که در آن مردم منازعه کنند؟ و آن وقت خودشان آنقدر شعور نداشته باشند که در احکام دینی مثل نماز و روزه و غیره باید به خدا و رسول مراجعه کنند که احتیاج به دستور مخصوصی باشد؟ آن هم در بین آیه‌ای که دستور اطاعت اولی الامر می‌دهد؟!

بلی مقصود، نزاع در اطاعت اولی الامر است که چون مقتضیات و محیطهای گوناگون ایجاب تکالیف و دستورات متنوعی می‌نماید و تنوع و تطور زمان و مکانهای بی حد و حصری که در وضع و کیفیت حکومتها رخ می‌دهد قهراً ایجاب نزاع و جدال می‌کند، در این جا برای اینکه امت اسلامی راه پرییج و خم زندگی را گم نکند می‌فرماید:

اگر دچار منازعه‌ای شدید رجوع به کتابخدا و سنت رسول نمائید.

اینک اشکالاتی که بر تفسیر اولی الامر به معصومین وارد است

۱- مراد از اولی الامر معصومین نیستند برای اینکه اطلاق کلمه امر مربوط به امور سیاسی و اجتماعی است و به مجرد اطلاق کلمه امر چنانکه گذشت ذهن متبادر به آن می‌شود و اگر مقصود معصومین بودند چون غالباً متصدی امور نبودند لازم به تعریف مخصوص بود، و اگر اشکال شود که تعریف اولوالامر اگر به معصومین نشده به دیگران هم نشده و حال اینکه چنانکه گفتیم با قرینه آیات قبل: ﴿وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ و

﴿وَلَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ مراد از اولی الامر فرماندهان جنگ و جهادند و با در

نظر گرفتن اسباب نزول، مطلب از این هم واضحهتر است زیرا:

۲- چنانکه از سیاق آیه بدست می‌آید اولی الامر در زمان خود رسول خدا وجود داشتند و با شرحی که فوقاً دادیم حتی احتیاج به سؤال از تعیین آنها هم نداشتند و

فرماندهان جنگ در زمان رسول خدا اطاعت خود را به استناد این آیه گوشزد می نمودند و حتی عبدالله بن حذافه آتشی روشن کرد و به افراد تحت فرمان خود به استناد این آیه امر به دخول در آتش کرد که قصه اش در کتب سیر مضبوط و مشهور است.

۳- در ذیل آیه موضوع تنازع است اگر مراد از اولی الامر، امام معصوم باشد، باید به خود او مراجعه کرد دیگر رجوع به خدا و رسول امر زائدی است زیرا ما رفتار و گفتار معصوم را مطاع و متبع می دانیم و منازعه و مناقشه با او کفر است، پس ارجاع به خدا و رسول برای آن است که معصوم نیست و در امر او احتمال خطا و اشتباه می دهیم.

۴- اولی الامر به لفظ جمع است و در زمان رسول خدا مصادیق فراوان از فرماندهان جنگ و امرای ولایات و سرایا داشت ولی در معصومین علاوه بر اینکه در زمان رسول خدا نمودند در هر عصری بیش از یک نفر نبوده و لفظ جمع با بلاغت قرآن که آیات بیانات و ابلغ و افصح کلمات است بسی ناسازگار است، وانگهی چه اطاعتی از معصومین نمایند آخر آنها که متصدی امری نبودند که اطاعت از آنها شود؟! اگر بگویند مقصود از اطاعت یعنی شیندن احکام خدا از آنها، این یعنی اطاعت اولی الامر نیست و اگر معنا این باشد پس از هر کسی که ما فرمان خدا را بشنویم اولی الامر خواهد بود!!

۵- سبب نزول آیه را چنانکه در اسباب نزول نوشته اند درباره عبدالله بن حذافه بن قیس که رئیس سریه بود، و درباره امان دادن عمار یاسر است که تحت قیادت خالد بن ولید بود و یک نفر را امان داد و خالد به او اعتراض کرد و سپس در نزد رسول خدا به منازعه پرداختند و یکدیگر را دشنام دادند و آیه نازل شد پس انحصار آن به ائمه طاهیرین علیهم السلام که اصلاً مورد چنین وقایعی نشدند خیلی بعید است.

۶- در آیه ۸۲ همین سوره مجدداً پای اولی الامر به میان می آید آنجا که می فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ {النساء: ۸۳}

«و هنگامی که خبری از ایمنی یا بیم به آنان رسد، آن را شایع کنند. و اگر آن را به رسول [خدا] و صاحبان امرشان باز می‌گردانند، کسانی از آنان که آن را در می‌یابند، [مصلحت] آن را می‌شناختند.»

که در این آیه ملامت می‌کند کسانی را که اسراری از نقطه‌نظر استراتژیکی و سیاحت جنگی که اخفاء آن لازم بوده، بدون توجه به عواقب آن پخش می‌کردند و دستور می‌دهد که این قبیل مطالب را اگر می‌خواهند حقیقت آن را دریابند و یا فائده آن را بدانند بهتر است که رسول خدا و فرماندهان جنگ که از نقشه جنگی و سیاسی که در جریان است مطلع اند، مراجعه کنند و پرواضح است که اولی‌الامر هرگاه منحصر به معصومین باشد اصلاً مورد چنین حوادثی نشدند صرف نظر از اینکه در زمان رسول خدا نبودند تا کسانی که امور خوف و امن را پخش می‌کردند به آنها مراجعه نمایند و با عدم مراجعه به آنها مورد ملامت قرار گیرند!

۷- احادیثی که از طریق معصومین رسیده آنرا ملوک و سلاطین و حکام دانسته و می‌داند چنانکه ذیلاً خواهد آمد.

۸- ما قبل آیه شریفه در دستور حکمرانی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾
 {النساء: ۵۸}

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به اهلهش بسپارید و چون در میان مردم حکم کنید به عدل [و انصاف] حکم کنی»

و چون با ولی‌الامر دستور فرمانروائی به عدل می‌دهد بعد از آن به مؤمنین اطاعت آنها را واجب می‌نماید، این خود می‌رساند که اولاً موضوع آیه موضوع حکومت و فرماندهی است و معصومین هیچکدام جز امیرالمؤمنین مقام حکومت و فرماندهی

نیافتند و ثانیاً آن شبهه را که اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط است رفع می نماید زیرا در صورتیکه اولی الامر ادای امانت و حکومت به عدل کنند فرمان برداری آنها واجب می شود و این معنی است که مرحوم آیه الله نائینی هم بدان متفطن شده و در کتاب تنزیه المله یادآوری فرموده اند:

اینک روایاتی که از طرق فریقین و ائمه اسلام این معنی را تأیید می کند به نظر خوانندگان می رسد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان مبارکی که به مالک اشتر نوشته است در نهج البلاغه می فرماید :

۱- و اردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشته علیک من الامور فقد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول فالردا الی الله الاخذ بمحکم کتابه به و الرد الی الرسول الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقه.

می بینید که در اینجا اطاعت اولی الامر را که خود آن حضرت اولین مصداق آن است نمی فرماید که در آنجا که کار مشکل و امر مشتبه می شود از من پیروی کن! بلکه ارجاع می دهد به کتاب خدا و سنت رسول.

۲- و خوشبختانه خود آن حضرت مورد و مصداق آنرا در موضوع تحکیم حکمین نشان دادند و در نهج البلاغه مذکور است که هنگامیکه به آن حضرت اعتراض شد که چرا به قبول حکمین تسلیم گردیدید؟

فرمود: (انا لم نحکم الرجال و انا حکمنا القرآن) تا آنجا می فرماید: (و قد قال الله سبحانه فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول فرده الی الله ان نحکم بکتابه و رده الی الرسول ان ناخذ بسنته) که در اینجا با اینکه وجود مقدسش بنص آیات قرآن خاتم انبیاء و نفس رسول خدا است، مع هذا استدلال می فرماید که وقتیکه در اطاعت اولی الامر

نزاعی شد (مانند قضیه رفع مصاحف در صفین) باید به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه شود.

۳- در کتاب خصال صدوق و جلد اول بحار بسند معتبر از ابوحمزه ثمالی از ابن طریف از اصبح بن نباته روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن ابواب ده‌گانه‌ای که تردد در آنها را لازم می‌داند می‌فرماید: «و ابواب الملوك الذين طاعتهم متصلة بطاعة الله عزوجل و حقهم و نفعهم عظیم و ضررهم شدید» و معلوم است که ملوکی که طاعت آنها متصل به طاعت خداست همین اولی الامر اند و معصومین نیستند زیرا آنها ملوک نبودند.

۴- در حدیث شریف وارده در کافی و جلد ۸ بحار الانوار و نهج البلاغه می‌فرماید: «فاعظم مما افترض الله تبارک و تعالی من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الولاية، فريضة فرضها الله عزوجل علی كل فجعلها نظام الفتهم و عزاً لدينهم و قواماً لسیر الحق» که معلوم است حقی که والی بر رعیت دارد و خدا آنرا مقرر فرموده همان حق اطاعت است که در این آیه شریفه است (و اولی الامر منکم) و حقیکه خدا بر والی مقرر فرموده همان (و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل) است.

و تمام این حدیث در محل خود خواهد آمد.

۵- در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شد.

که: آن حضرت فرمود: «صل الله طاعة ولی امر و مطاعة و رسوله و طاعة رسوله بطاعته فمن ترک طاعة و لایة الامر لم یطع الله و رسوله» و پرواضح است که والی و ولی امر حاکم است و آنجا که خدا طاعت ولی امر را به طاعت خود مقرون و متصل کرده که در همین آیه شریفه است و هیچ کس به معصومین غیر امیرالمؤمنین که متصدی حکومت شد ولی امر یا ولات امر نگفته است.

۶- در کتاب تحف العقول حضرت صادق می‌فرماید:

«ولاية ولاة العدل الذين امر الله بولايتهم و توليتهم على الناس واليان عادل» که خداوند به فرمانداری آنها دستور فرموده چه کسانی؟! بعد از شرح مکاسب و معایش حلال می‌فرماید (فوجه الحلال من الولاية ولاية الوالى العادل الذى امر الله بمعرفته و ولايته و العمل له فى ولايته ولاية ولاته) ولایت والی عادلی که خدا دستور به شناخت آن داده و عمل کردن در تحت حکومت و فرمان او و حکومت فرمانداران او و دست نشانندگان فرمانداران او که اطاعت همه آنها واجب است.

یعنی بر هر مسلمانی واجب است که بصیرت کامل و معرفت تمام به احوال والیان خود داشته باشد و شاید یکی از معنای (من مات ومن لم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية) همین باشد زیرا حاکم اسلام مهمترین وسیله معرفت خدا و رسول و اجرای احکام اوست پس باید مسلمانان با بصرت و بینائی تام و تمام زمام اختیار امر حکومت خود را به دست کسانی بسپارند که بدیانت و لیاقت و امانت و تقوای آنها، معرفت و شناسائی داشته باشند نه اینکه هر ظالم جبار و متجبر ستمکاری که از هیچ فسق و فجوری روگردان نیست با خونریزی و هتک نوامیس و ارتکاب هزاران فجایع، برگردن مسلمانان سوار شود و هر کاری که شیطان شهواتش به او دستور داد انجام دهد و رفتار او با مسلمانان مصداق این شعر گردد.

با تو آن بی حیا چه ها که نکرد؟ آنچه می‌خواست از کجا که نکرد؟

پس معرفت چنین پیشوائی که زمام امور مسلمین در دست اوست لازم است و جا دارد که اولین پرسش پروردگار از یک مسلمان مؤمن، این باشد که امام زمان و پیشوای سیاسی تو که مجری احکام اسلام بود و تو در سایه حکومت او به اعمال دین خود

می‌پرداختی چه کسی بود؟ والبته چنین است و خداوند از این وضع و کار مسلمین بطور مسلم و یقین باز خواست خواهد نمود.

آنگاه حضرت صادق در دنبال همین بیان می‌فرماید : (و ذالک ان فی ولایة والی العدل و ولایة احياء كل حق و كل عدل و امانة كل ظلم و جور و فساد) می‌فرماید برای این اطاعت والی عادل و حاکم بزرگ مسلمین و شناخت فرمانداران او و والیانی که از طرف فرمانداران او تعیین می‌شوند و اطاعت ایشان واجب است که در ولایت زمامدار عادل و فرمانداران او زنده‌شدن هر حق و هر عدالتی است و مردن و از بین رفتن هرگونه ظلم و جور و فساد است، آری این چیزها مطلوب و محبوب خداست و بشناخت و اطاعت چنین زمامداری دستور فرموده است باز توضیحاً می‌فرماید :

(فلذلک کان الساعی فی تفویة سلطانه و المعین له علی ولایته ساعیة الی طاعة الله مقوماً لدینه) برای همین است که آن کسیکه در تقویت سلطنت چنین زمامدار می‌کوشد و بر فرمانروائی او کمک و یاری می‌کند چنین کسانی ساعی و کوشا در طاعت خدا هستند و موجب قوام و برپاداشتن دین خدایند!!

آنگاه در دنبال این فرمایش می‌پردازد به مذمت و وجه حرمت ولایت والیان جور که البته بعکس والی عدل است تا مسلمانان در انتخاب حاکم چشم و گوش خود را باز کنند و بهر کس اجازه ندهند که با سرنوشت آنها هرچه بخواهد بکند و روزگارشان را به این وضعی که می‌بینید برساند.

خدایا! حضرت صادق و ائمه معصومین این دستورات را برای چه کسانی و چه زمانی داده‌اند؟! آیا مقصود از این همه دستورات متین همین بوده که گاهی در کتابها نوشته شود و احیاناً از هر چند صد هزار نفر یکنفر آنها را در حال خمیازه و چرت مطالعه کند یا نکند؟؟!

همین وهمین؟! لعنت بر این جهل!! حاکم اسلامی همینکه انتخاب شد باید به عدالت و طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول به امر حکومت پردازد و مادامیکه بر این رویه است چنانکه آیه فوق و احادیث گذشته مصرح اند اطاعتش اطاعت خدا و رسول، و نافرمانیش مخالفت و معصیت خدا و رسول است و هرگونه فتور و سستی که از عدم اطاعت رعیت بر دستگاه حکومت وارد آید و موجب وهن و تحقیر آن شود مسئولیت آن بر عهده کسانی است که بواسطه نافرمانی یا سستی در اطاعت موجب آن شده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان مالک اشتر و سایر عهود خود بدین حقیقت تصریح فرموده و در روایت مندرجه در کافی و بحار و نهج البلاغه می‌فرماید: «عن ابی جعفر علیه السلام قال خطب امیرالمؤمنین الناس بصفین فحمدالله واثنی علیه وصلی علی محمد و اله ثم قال فقد جعل الله علیکم حقاً بولایتی امرکم و منزلتی التي انزل الله عز ذکره بها منکم ولکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم و الحق اجمل الاشیاء فی التراصف و اوسعها فی التناصف... ثم جعل من حقوقه حقوقاً فرضها لبعض الناس علی بعض فجعل تکافی فی وجوهها و یوجب بعضها بعضاً و لا یتوجب الایبعض فاعظم مما فرض الله تبارک و تعالی من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی و فریضة فرضها الله عز و جل علی کل فجعلها نظاماً لألفتهم و عزاً لدينهم و قواماً لیسر الحق فیهم فلیست تصلح الرعیة الا بصلاح الولاية و لاتصلح الولاية الا باستقامة الرعیة فاذا ادت الرعیة الولاية حقه و ادى الیها الوالی كذلك عز الحق بینهم فقامت مناهج الدین و اعتدلت عالم العدل و جرت علی اذ لا لها السنن و صلح بذلك الزمان و طاب بها العیش و طمع فی بقاء الدولة و یئست مطامع الاعداء»

می‌بینید که در این فقرا مبارک چگونه اسباب و وسایل عزت و سعادت مسلمین و موجبات ارتقاء آنان را می‌شمارد و می‌فرماید: که خدا برای من که امروز حاکم و خلیفه و رئیس دولت شمایم حقی به جهت تولیت امر حکومت مقرر فرموده و منزلتی است که خداوند آن را نازل کرده، و شما را نیز بر گردن من حقی است مثل همان حقی که من بر گردن شما دارم (از شما اطاعت و از من حکومت به عدالت) حق را اگر نمایش دهند زیباترین چیزها است در قشنگی و وسیع‌ترین آنها در انصاف‌دادن. آنگاه می‌پردازد به شرح حقوق الهی که بر بندگان دار و می‌فرماید: از جمله حقوق خدا حقوقی است که برای پاره‌ای از مردم نسبت به پاره‌ای دیگر فرض و مقرر فرموده و این حقوق متقابل است که آنچه بر کسی فرض نموده در مقابل آن حقی برای وی منظور داشته که تا آن حق داده نشود این حق مطالبه نمی‌شود پس بزرگترین چیزی که خدای تبارک و تعالی از این حقوق فرض نموده است حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است این فریضه‌ایست که خدای عزوجل بر همه فرض فرموده است و آنرا وسیله نظام الفت و اجتماعشان قرار داده و سبب عزت و ارجمندی دینشان نموده است و موجب قوام گردش حق در بین آنهاست. پس رعیت اصلاح نمی‌شود مگر که والیان و زمامداران اصلاح شوند و زمامداران نیز اصلاح نمی‌شوند مگر به استقامت رعیت، پس همینکه رعیت حقوقی را که در عهده دارد بوالی پرداخت و زمامدار نیز حق رعیت را همچنان ادا نمود در آن صورت حق بین آنها عزیز و محترم می‌شود، ودین و دنیای آن بر پا می‌شود و معالم عدل معتدل می‌گردد و روی این میزان سنت در جریان می‌افتد، آنگاه بدین وسیله روزگار اصلاح و شایسته گشته زندگانی به خوبی و خوشی و خرمی می‌گذرد و می‌توان طمع در بقای چنین دولتی بست، و دشمنان دندان طمعشان کنده می‌شود و مایوس می‌گردند، این در صورتیست که رعیت و زمامدار هر کدام در مرز خود بوده حقوقی را که بر عهده دارند بپردازند.

اما هرگاه در ادای آن حقوق قصور کنند.

اینک بقیظ فرمایش ولی خدا را بشنوید!! می فرماید :

و اذا اغلبت الرعية على واليه و علا الوالى الرعية اختلفت هنالك المملكة و ظهرت
مطالع الجور و كثرت الاغال فى الدين و تركت معالم السنن فعمل بالهوى و عطلت
الآثار و كثرت علل النفوس و لا يستحوش الجسيم حد عطل و لا العظيم باطل فهنالک
تذل الابرار و تعز الاشرار و تحزب البلاد و تعظم تبعات الله عزوجل عند العباد...

که مضمون فقرات مبارک آن است که : تمام آن فوایدی که دارای حقوق رعیت و
زمامدار به یکدیگر بود در صورتیکه رعیب بر والی چیره شود و از پرداخت حقوق خود
سرباز زند و زمام دار بر رعیت بلندپروازی کند و از حد عدالت خارج شود آن وقت
است که اختلاف کلمه حاصل می شود و تفرقه می افتد، طلیعه های ظلم و ستم آشکار و
دغلبازی ها در دین رخ می دهد و معالم سنن متروک می نماید در نتیجه به هوا و هوس
می پردازند غرضها و مرضها روی کار می آید، کسی حساب از عدالت نمی برد، حدود
معطل می نماید البته در چنین موقع، نیکویان ذلیل خوار و بدکاران ارجمند و پرمقدار
می شوند نتیجتاً کشور خراب و عذاب الهی بر مردم واصل می شود:

اینها دستوراتی است که اول شخص اسلام درباره حکومت و زمامداری می دهد.

افسوس که ملت اسلام نه اسلام را شناخت و نه اولیای اسلام را. نادانان و
خرافه پرستان وقتی بخواهند فضایل برای علی بتراشند در گهواره اش او را به دریدن اژدر
می ستایند و به حدیث بساط و چاه بثرالعلم و قصرالذهب و امثال این مزخرفات برایش
معجزه تراشی می کنند ولی از تعالیم و دستورات آسمانی او بی خبرند! آری آنان خیالات
خود را می پرستند ولی را نمی شناسند و نمی دانند فضیلت چیست!!

خود این بزرگوار در تمام عمر عامل به این احکام بود و آن روزیکه مسلمانان عمداً
یا غفلتاً از فضای او چشم پوشیدند و مفضولی را بر حضرتش ترجیح داده به خلافت

برداشتند، بعد از آنکه صلاح مسلمین را بدیشان گفت و حق نصیحت را به جا آورد و نتیجه نگرفت چون تشخیص داد که دست به ترکیب اوضاع زدن به ضرر اسلام است و دشمنان از فرصت استفاده می‌کنند لذا جنابش از تمام مسلمانان نسبت به دربار خلافت که بدبختانه با نظر بغض و رقابت بدو می‌نگریست مطیعتر بود از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی مسلمین و خلفا آنی غفلت ننمود چنانکه در نهج‌البلاغه و جلد هشتم بحار از رجال ابراهیم روایت شده که بعد از آنکه مصر از طرف معاویه تصرف شد گروهی از اصحاب آن حضرت از جنابش تقاضا کردند که درباره ابوبکر عمر مطالبی بگوید! آن بزرگوار از این قبیل گفتگوها بسی متأسف و منزجر گشته نامه‌ای نوشت که بر مردم خوانده شود در آنجا در خصوص ابوبکر می‌فرماید:

(و اطعته فيما اطاع الله فيه جاهدا) می‌فرماید: در آنچه که ابوبکر اطاعت خدا را می‌کرد من نیز در کمال جد و جهد، وی را اطاعت کردم و در همین نامه مبارک در خصوص عمر نوشت:

(فلما احتضر بعث الی عمر فولاه فسمعنا واطعنا) می‌فرماید. همینکه ابوبکر محتضر شد، فرستاد دنبال عمر و او را ولایت و حکومت داد ما نیز شنیدیم و اطاعت کردیم! و همین که مردم بعد از سه خلیفه بطوع رضا و رغبت بلکه همان طور که خود آن حضرت توصیف فرمود مانند شتران تشنه که بر سر ابگاه تا زند مردم برای بیعت بدر خانه‌اش شتافتند، فرمود: (وان ترکتمونی فانا کاحدکم و لعلی اسمعکم واطوعکم لمن ولیموه امرکم وانا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً) می‌فرمود: اگر مرا واگذار کنید من هم یکی از شماهایم، و بسا باشد که من شنواترین از فرمان و مطیعترین از دستور کسیکه آن را ولی امر و حاکم خود می‌نمائید باشم و من اگر وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر شما باشم. و فرزندان معصومش نیز چنانکه اخبار و آثارشان نشان می‌دهد همواره مطیع و خیرخواه حکومت اسلامی بوده‌اند.

حاکم اسلام تا مطیع خدا و مجری احکام قرآن است اطاعتش واجب است و همینکه تخلف نمود اطاعتش حرام و عزل یا قتلش واجب می شود.
و این کاری است که در تاریخ اسلام سابقه روشن و درخشانی دارد و نیاز برهان ندارد.

خود مولی الموحدين، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که هنگام سیر از مدینه به بصره، برای اهل بصره نوشت چنین فرمود! (اما بعد فانی خرجت من حی هذا اما ظالماً و اما مظلوماً و اما باغبا، اما مغیا علیه) در جمله می فرماید: من از این قبیله حرکت کردم حال یا مظلوم واقع شده ام و یا ظالم هستم یا ستم پیشه ام و یا ستم رسیده، بهر حال کسیکه این نامه من به او برسد خدا را به او یادآور می شوم که بسوی من حرکت کند اگر راه درست و نیک می روم مرا یاری کند و اگر گناهکارم مرا به جایم بنشانند!!
و در خطبه مرویه در بحار و کافی و نهج البلاغه می فرماید:

فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابة و لاتتحفظوا منی بما يتحفظ به عند اهل البادية (ای غضب) و لاتخالطونی بالمصانعة و لاتظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعطاما النفسی فانه من استتقل الحق ان یقال له او العدل ان یرض علیه کان العمل بها اثقل فلان تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست فی نفسی بطوق ان اخطأ و لا لمن ذلك من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک منی فانها انا و انتم عبید مملوکون لرب لارب غیره.

می فرماید: با من مانند سخنان تملق آمیزی که با جبیره و سلاطین ستمکار می گویند مگوئید و از من بدانچه محافظه کاران در نزد دست نشانندگان قیصر و کسری خود را تحفظ می نمایند، محافظه کاری نکنید، با من بظاهر سازی و خودنمایی آمیزش ننمائید، بمن گمان مبرید که حق گوئی و حق جوئی در نزد من سنگین است، از من بزرگ شمردن

خود مرا مجوئید، برای اینکه کسیکه شنیدن حق بر گوش او سنگین باشد یا عدل را نتوان بر او عرضه کرد، عمل کردن بدان بر وی سنگین تر است از گفتار یا مشورت بعدل خودداری مکنید برای اینکه من به نفس خود آن توانائی را نمی بینم که خطا نکند و از این جهت بر کردار خود ایمن نیستم مگر اینکه خدا آن چه را که از من بدان مسلط تر است کفایت کند پس من و شما همه مان برای پروردگار بندگان مملوکیم و پروردگاری جز او نیست.

پس نصیحت و خیرخواهی و موعظه سلطان جائز از واجبات و یکی از کارهای بسیار باثواب است محمد بن ادرس در سرائراز حضرت ابی جعفر امام محمد باقر روایت نموده که آن حضرت فرمود: (من مشی الی سلطان فامرہ بتقوی الله و وعظہ و خوفہ له مثل اجر الثقلین الجن و الانس و مثل اعمالهم).

پس وقتی که حاکم اسلام از راه حق و طریقه عدالت عدول نمود، بر تمام مسلمانان واجب است که او را به طریق مستقیم انهاء و اخطار نمایند اگر برگشت فبها و گرنه قیام نمایند چنانکه قیام سادات اسلام چون حسین بن علی علیه السلام و فرزندان بزرگوارش برای این منظور بوده.

بنا بر نقل طبری و ابومخنف از عقبه بن ابی العیزران، که سید شهیدان و سالار آزادگان حسین بن علی علیه السلام در منزل بیضه در مقابل اصحاب خود و اصحاب حر بن یزید ریاحی تمیمی که مأمور گرفتن آن حضرت بود خطبه ای ایراد کرد:

«فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً الحرام الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخل مدخله»

می‌فرماید: رسول خدا فرمود هر کسی سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال شمردن و پیمان خدا را شکسته و مخالف سنت رسول خدا است، در میان بندگان خدا به بزه‌کاری و ستم‌شعاری عمل می‌کند، و آن کس آن اعمال را به فعل یا قولی تغییر ندهد بر خدا واجب است که او را در همان قرارگاه آن ظالم درآورد، و در نهج‌البلاغه است ان افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائر.

و از حضرت رسول خدا ﷺ به صحبت پیوسته که فرمود «سیدالشهداء عمی حمزة و من خرج علی امام جائر» و اساساً یکی از اهداف بعثت انبیا و جنبش اولیاء و نهضت مقدس حسینی برای همین واجب شرعی بود ولی چه باید کرد که هنوز روح ایمان و تعلیم اسلام در وجود مسلمانان آن زمان کاملاً رسوخ نیافته بود و مسلمانان این زمان هم بدبختانه حقیقت این نهضت را نفهمیده به صورت مسموخی نشان می‌دهند که روح صاحب آن از آن بیزار است!!

در کتاب صافی از جابر بن عبدالله بن انصاری روایت شده که (من ارضی سلطاناً جائراً بسخط الله خرج من دین الله) و نیز در همان کتاب از حضرت باقر است که فرمود: لادین لمن دان بطاعة من عصبی الله.

باری پس معلوم شد که هرگاه رئیس اسلام و حاکم مسلمین از حدود خود خارج شد بر عموم مسلمانان واجب است که دیگر از وی اطاعت نکرده و او را به عزل وادار یا به قتل برکنار نمایند چنان که با عثمان نمودند.

و اساساً این خود یکی از شرایط بیعت است که از اولین خلیفه و حاکم بعد از حضرت رسالت تا آنجا که حکومت اسلامی رنگ سلطنت قیصر و کسری نگرفته بود خلفای اسلام ضمن بیعت خود مخصوصاً آن را یاد آور می‌شدند.

اینک احادیثی که اطاعت حاکم و والی را مادامیکه مجری احکام شرع است واجب می‌شمارند. در کتاب شریف کافی در باب :

(ما يجب من حق الامام على الرعية) عن هرون بن مسلم عن مسعدة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام لا تختانوا و لا تكتم و لا تغشوا اهداتكم و لا تجهلوا ائمتكم و لا تصدعوا عن حکم تذهب ریحکم.

مضمون حدیث شریف اینست که با زمام‌داران خود خیانت نکنید و با رهبران خویش راه غش و حيله نه پیمائید، پیشوایان خود را بشناسید و آنان را به راه جهل و خطا نیندازید و رشته پیمان و اتحاد را نگسلید زیرا در چنین صورت سستی و تفرقه در میان شما می‌افتد و حیثیت و ارزش شما از بین می‌رود رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «و علی المرء المسلم السمع والطاعة فی ما احب و کره الا ان یؤمر بمعصية فاذا امر بمعصية فلاسمع و لا طاعة»

و نیز از آن حضرت روایت است که معاذ از آن بزرگوار سؤال نمود که یا رسول الله هرگاه بر ما امر و فرمانگذارانی باشند که بسنت تو عمل نکنند و امر تو را اخذ نمایند درباره اطاعت فرمان آنها چه امر می‌کنی؟ رسول خدا فرمود:

لا طاعة لمن لم یطع الله.

(کسیکه فرمان خدا را نبرد حق فرماندهی ندارد) و نیز از آن جناب ﷺ روایت شده که

فرمود :

«من امرکم بمعصية فلا تطيعوه»

و همان حضرت فرموده است:

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»

و مضمون این احادیث چنانکه در نهج البلاغه و رساله که حضرت رضا برای مأمون نوشت، به تواتر از آن بزرگوار به صحت پیوسته است و نیز فرمود:

«ان امر علیکم عبد حبشی مخدع فاسمعه و اطيعوه ما قادکم بکتاب الله»

در مجالس صدوق - «قال رسول الله ﷺ طاعة السلطان واجبة و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله عزوجل» و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «حق علی الامام ان حکم بما انزل الله وان يؤدي الامانة فاذا فعل ذلك کان حق علی المسلمین ان یسمعوا و یجیبوا اذا دعوا»

بر امام و پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین واجب است که حکومت کند به احکامی که خدا در کتاب خود نازل فرموده و ادای امانت نماید (هر چیز را در جای خود بگذارد) پس همینکه چنی کرد بر مسلمانان واجب است که از او حرف شنوی داشته باشند و همینکه از جانب او دعوت شدند اجابت نمایند.

این حدیث شریف درست مضمون و تفسیر آیات شریفه ایست که قبلا گذشت و تیمناً تکرار می شود ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ {النساء: ۵۸}

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به اهله بسپارید و چون در میان مردم حکم کنید به عدل [و انصاف] حکم کنید»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ

فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ {النساء: ۵۹}

«از خداوند اطاعت کنید و از رسول ﴿او﴾ و صاحبان امرتان ﴿هم﴾ اطاعت کنید هر گاه در چیزی

اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمن دارید، آن را به خدا و رسول بازگردانید»

و در کتاب کافی و وسائل است که «ان الله اوحى الى داود قد غفرت لك و جعلت عار ذنبك على بنى اسرائيل فقال كيف يا رب و انت لا تظلم قال انهم لم يعاجلوه بالنكرة»

شکستن بیعت و نقض عهد نسبت به حکومت از بزرگترین معصیت‌هاست رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيامة لاجحة له و من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة الجاهلية.»

و نیز آن حضرت فرمود «و على المرء المسلم السمع و الطاعة فيما احب و كره الا ان يؤمر بمعصية فاذا امر بمعصية فلا سمع و لا طاعة». و امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به خوارج می‌فرماید: «و الزموا السواد الاعظم فان يدى الله على الجماعة و اياكم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب الامن دعى الى هذه الشعار فاقتلوه ولو كان تحت عماتي هذه»

می‌فرماید ملازم سواد اعظم و جمعیت مسلمین باشید برای اینکه دست خدا با جماعت است و حذر کنید از تفرقه و پراکندگی برای اینکه آن کسیکه از مردم تک افتاد نصیب شیطان می‌شود چنانکه گوسفندی که تک افتاد نصیب گرگ می‌شود آگاه باشید که هر که به این شعار (کناره‌گیری از جماعت) دعوت نماید او را بکشید هر چند در زیر این عمامه من باشد یعنی هرگاه خود من هم باشم او را بکشید!!

و در مجالس صدوق موسی بن جعفر می‌فرماید: «قال لشيعة لا تذلوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم فان كان عادلا فاسئلوا الله بقاءه و ان كان جائراً فاسئلوا الله صلاحه فان

صلا حكم فى صلاح سلطانكم و ان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحيم فاحبوا له ما تحبون لانفسكم و اكرهوا له ما تكرهون»

و نیز حضرت صادق در حدیث شریف کافی می فرماید : (من ترك طاعة و لاة الامر لم يطع الله و رسوله) کسیکه فرمان بری و اطاعت زمام داران را ترک کند خدا و رسول او را اطاعت نکرده است و رسول خدا ﷺ فرمود:

من فارق الجماعة و الستذل الامارة لقي الله و لا وجه له عنده.

و در کتاب محاسن برقی و جلد ۱۵ بحار «عن على بن جعفر عن اخيه قال ثلاث موبقات نكث الصفة و ترك السنة و فراق الجماعة» (سه چیز از موجبات ذلت و هلاکت است شکستن پیمان و ترک سنت و کناره گیری از جماعت) و همین حدیث در آن کتاب از حضرت ختمی مرتبت ﷺ روایت شده است از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمود «من فارق جماعة المسلمين و نكث صفة الامام جاء الى الله تعالى اجذم» کسی که از جماعت مسلمین کناره گیری کند و بیعت پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین کناره گیری کند و بیعت پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین را بشکند در روز قیامت می آید در حالیکه اجذم است. و رسول خدا فرمود: (ثلاث موبقات فيك الصفة هو ترك السنة و فراق الجماعة و در جلد دوم سفینه البحار ص ۶۹۱ از کتاب کافی حدیثی از زراره از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت شده که می فرماید بنی الاسلام علی خمس تا آخر حدیث که می فرماید : ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و ...)

و حضرت امام زین العابدین ﷺ در رساله حقوق می فرماید: «و اما حق سائسک بالملک فنحن و من سائسک بالسلطان الا ان هذا يملك ما لا يملكه ذاك تلزمک طاعته فى ما دق و جل الا ان تخرجک من وجوب حق الله» آن کسیکه در امور کشورداری و

پادشاهی سائس و زمامدار تواست حق او مانند حق سلطان است که متصدی امور قسمتی از کشور است جز اینکه زمامدار بزرگتر است و اختیاراتی دارد که سلطان ندارد اطاعت و فرمان داری وی در تمام کارهای کوچک و بزرگ بر تو لازم و واجب است مگر اینکه ترا از وجوب حق الهی بیرون ببرد و حضرت صادق علیه السلام در حدیث مرویه در کتاب شریفه کافی می فرماید : «من فارق جماعة الاسلام قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه» کسیکه به قدر یک شبر از جامعه اسلامی جدا شود، طوق اطاعت اسلام را از گردن خود برداشته است یعنی جزو مسلمانان نیست.

و در کتاب خصال صدوق روایت شده که رسول خدا در حجه الوداع در منی در مسجد خیف خطبه ای خواند و در ضمن آن فرمود: «ثلاث لا يغفل عليهن قلب امراء مسلم : اخلاص العمل لله و النصيحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم»

کلمه امام که در این احادیث شریف است اطلاق به همان پیشوای سیاسی و زمامدار می شود امام معصوم، زیرا می دانیم که هیچیک از ائمه معصومین غیر از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام مورد بیعت قرار نگرفتند و کسی با آن بزرگواران بیعت نکرد و این مطلب از غایت وضوح احتیاج به برهان ندارد و اطلاق کلمه امام بر حاکم و پیشوای سیاسی و اجتماعی اسلام از واضحات است چنانکه در حدیث منقوله از نهج البلاغه در گفتگوی حضرت امیرالمؤمنین با عثمان سبق ذکر یافت که می فرماید: «فاعلم ان افضل عبادالله عند الله امام عادل ... و ان شر الناس عندالله امام جائر» و صدها از این قبیل.

یکی از اشتباهات بزرگ آن است که ارباب اغراض کلمه امام عادل را به امام معصوم اطلاق نموده اند در حالی که عدالت وظیفه عموم مسلمین است چنانکه در آیات شریف می فرماید ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾ {الأنعام: ۱۵۲} ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا

بِالْعَدْلِ ﴿النساء: ۵۸﴾ ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ
لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ ﴿المائدة: ۸﴾

پس صفت عدالت باید در تمام مؤمنین باشد و البته در پیشوای آنها لازمتر است پس
پیشوای مسلمین باید عادل باشد و معصومیت در آن شرط نیست.

اما همینکه امام و حاکم اسلام از حدود و وظایف خود خارج شد دیگر حق اطاعت
او سلب می‌شود و اطاعت از وی حرام است و اساساً این یک مطلب مسلم و شرط
معلومی بوده که هر کدام از خلفای اسلام در اولین روز بیعت بدان تسلیم بلکه خود
شرط می‌نمودند چنانکه اولین خلیفه ابوبکر در همان اولین روز خلافت خود گفت:

«اطيعوني ما اطعت الله و رسوله فاذا عصيت الله فلاطاعة لي عليكم» می‌گوید
مادامی که من در اطاعت خدا و رسول هستم مرا اطاعت کنید اما همینکه مرتکب
معصیت خدا شدم دیگر برای من در گردن شما حق اطاعت نیست.

و حتی در بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مطابق روایات صحیح در جلد هشتم
بحارالانوار و تواریخ معتبره این شرط دیده می‌شود که عمار بن یاسر و ابوالهیثم الثیهان
از برای آن حضرت بدین شرط بیعت می‌گرفتند و به مردم می‌گفتند:

نبايعكم على طاعة الله و سنة رسوله وان لم نف بكم فلاطاعة لنا عليكم و لابيعة في
اعناقكم و القرآن امامنا و امامكم.

ما با شما روی طاعت خدا و سنت خدا و رسول او بیعت می‌کنیم اگر بدان وفا
نکردیم دیگر حق اطاعت بر شما نداریم و بیعتی در گردن شما نیست و فقط قرآن امام
ما و امام شماست. و عبدالله بن زبیر در خطبه‌ای که در مکه راجع به بیعت خود خواند
گفت:

«انا قد ابتلينا بما قد ترون فما امرناكم بامر الله فيه طاعة فلنا عليكم السمع و الطاعة و ما امرناكم من امر ليس لله فيه طاعة فليس لنا عليكم فيه طاعة»

می گوید: ما به این وضعی که می بینید مبتلا شده ایم پس هر چه را به شما امر کردیم اگر در آن اطاعت خداست پس ما را بر شما در آن حق شنیدن و فرمانبردن است و آنچه را که در آن طاعت خدا نیست ما را بر شما در آن حق اطاعت نیست. و در صدر اسلام این مطلب به قدری مسلم بوده تا جایی که یزید بن ولید بن عبدالملک مروان هم که در سال ۱۲۰ به خلافت رسید در همان روز اول خلافتش ضمن خطبه ای که خواند شرایط و التزاماتی بر عهده گرفت و در انجام آن گفت:

اگر من به گفتار خود وفا کردم

«فعلیکم بالسمع و الطاعة و الالفعلیکم بخلعی»

هر چند اخیراً این موضوع خلع از خلافت به صورت مسخره ای در آمده بود چنانکه درباره القادر بالله عباسی دیده می شود اما هر چه باشد یکی از شرایط لازمه بیعت و خلافت بود و عثمان حق نداشت که پس از آن که مسلمانان او را به خلع از خلافت دعوت نمودند پافشاری کند و خلافت را پیراهنی داند که خدا به او پوشانیده است!! بلکه این حق عمومی بود که پس از مطالبه عموم باید آن را به ایشان واگذارد.

آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت راجع به حکومت است

و در آن عالیترین دستور اجتماعی و حکومت است.

در کتاب قرب الاسناد از حنان روایت شده که می گوید : (سمعت ابا عبدالله عليه السلام)

يقول نعى النبى ﷺ نفسه وهو صحيح ليس به وجع قال نزل به الروح الامين فنادى الصلوة جامعة و نادى المهاجرين والانصار بالاسلح قال فاجتمع الناس فصعد المنبر

فحمدالله و اثنی علیه ثم قال اذكروا الله الوالی من بعدی علی امتی ان لاترحم علی
 جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم صغیرهم و وقر عالمهم و لم یضربهم فیذلمهم و لم
 یصغرهم فیکفرهم و لم یغلق بابہ دونهم فیأکل قویهم ضعیفهم و لم یجمرهم فی ثغور
 هم فیقطع نسل امتی ثم قال اللهم بلغت و نصحت فاشهد فقال ابو عبدالله علیهم
 السلام هذا آخر کلام تکلم به النبی ﷺ علی المنبر).

حنان می گوید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در
 حالیکه صحیح بود و بدون اینکه دردی داشته باشد خود، خبر مرگ خود را داد و فرمود
 روح الامین نازل شد پس ندا به نماز جماعت داده شد و مهاجرین و انصار با اسلحه
 حاضر شدند پس چون مردم اجتماع کرده اند پیغمبر خدا بر بالای منبر شد و خدا را حمد
 کرده و ثنا گفت و آنگاه فرمود به زمامدار امت من بعد از من خدا را یادآور شوید که بر
 جماعت مسلمین ترحم کند، بزرگشان را بزرگ شمارد و کوچکشان را مود رحم و
 نوازش قرار دهد، دانشمند آنها را توقیر و احترام کند و بدیشان صدمه ای نزند تا ذلیلشان
 کند و کوچکشان نشمارد تا کارشان به کفر انجامد و در خانه خود را بر وی آنها نبندد تا
 قوی آنها ضعیفشان را بخورد و در سرحدات و مرزهای کشور آنها را چندان و اندارد
 تا از دوری از عیال و خانواده نسل امت من قطع شود آنگاه فرمود خدا یا تبلیغ رسالت
 کردم و حق نصیحت به جای آوردم پس گواه باش.

سپس حضرت صادق فرمود این آخرین کلامی بود که پیغمبر بدان بر منبر تکلم
 است!.

آری این آخرین وصیت پیغمبر است راجع به حکومت حال باید دید در میان امت
 او موضوع حکومت به چه صورتی درآمده یعنی آخرین وصیت او مهمترین موضوعی
 بوده که در نظر آن جناب اهمیت داشته است.

ولی امت بدبخت روی جهل و غفلت چه بروز خود آورده است!!

و در نتیجه چنین حکومتی آن می‌شود که هر فاسق و فاجر هناک و سفاکی بر اموال و اعراض و نوامیس مسلمین مسلط می‌شود اما چون به مقتضای الملک یقی مع الکفر و لایقی مع الظلم چنین حکومتی بقائی ندارد اینست که با اینکه خلافت بنی‌عباس بیش از پانصد سال دوام یافت اما از آنجائیکه مسلمانان طبق دستور اسلام مراقب اعمال حاکم و مطالب و خواستار احکام قرآن نبودند به آن صورت مفتضح از بین رفت. و اما در شیعه چون این طائفه مظلوم از همان اوان ظهور خود همواره مبعوض منفور بود هرگز روی حکومت در خود ندید تا به آداب و سنن آن آشنا باشد و همیشه قاجاق و مورد تعقیب بود از این جهت عزلت و کناره‌گیری بر وجودش استیلا یافت و چون مخالف خود را در انواع ظلم و بیداد بلکه کفر و الحادیه این بود که معتقد شد که برای حکومت فقط باید خدا از رجال آسمانی و معصومین دارای معجزات و مؤید بجنود و سماوات برگزیند و آنقدر در تحت تأثیر این پندار قرار گرفت که اصلاً اقدام به امر حکومت و تشکیل سازمان سلطنت شرعی را بر خود حرام شمرد و تصور کرد که حکومت و فرمانروائی جز بر امام معصوم بر دیگران حرام و نارواست و آن را در گرو ظهور امام موعود گذاشت که بر طبق بسیاری از اخبار وارده ظهورش مقارن قیام الساعه یعنی نزدیک قیامت خواهد بود و در واقع معلوم نیست چند هزار سال یا چند میلیون سال دیگر چنین سعادت نصیب بشر شود؟! با این که احکام دین مبین و قوانین شریعت حضرت خاتم‌البینین صلی الله علیه و آله اکثراً مربوط و موقوف بوجود حاکم است چون نظام و انتظام و جهاد و جمعه و حج و اجرای حدود و دیات و حفظ ثغور و سرحدات و بسط و نشر معالم دین و تعطیل آنها حتی یک آن هم موجب خسران و زیان این جهان و آن جهان عموم مسلمانان خواهد بود چنانکه آثار نکتب بارش در این جهان فعلاً مشهود عالمیان است اما امان از جهل آمیخته بتعصب که پرده زمختی بین انسان و حقیقت است و با

این موهومات در واقع دین اسلام را متروک و موقوف بلکه مهجور و منسوخ معرفی می‌کند و خدا می‌داند این تهمت و بهتان بر دین خاتم پیغمبران خیلی بدتر از ستم یزید و بلکه برابر قتل جمیع انبیا و پیغمبران است زیرا خاصیت برکات وجود انبیا در دین اسلام نتیجه و خلاصه می‌شود و وقتی که آنرا از موقعیت عمل انداختیم در واقع تمام انبیاء را کشته و آثار آنانرا نابود کرده‌ایم.

علامه نائینی رحمه الله علیه در کتاب تنزیه المله می‌فرماید یکی از کارهای رسوای متدین جاهل آن بود که در بدو مشروطیت کتابچه‌ای از آیات و اخبار تنظیم و به نجف اشرف برای علمای طراز اول و مؤیدین مشروطیت فرستادند به این عبارت است که: (رعیت را به مداخله در امر امامت و سلطنت ولی عصر ارواحنا فداه چه کار است)؟!

کار وسواس و رسوائی در موضوع عدم دخالت در امر حکومت که یک فریضه دینی است به آنجا کشیده که دخول در ادارات دولتی و قبول کارهای دیوانی را حرام و آن را رکون بظلمه می‌دانند! و از این نظر باعث شده‌اند که اکثر کسانی که روح دینی و تقوای سیاسی دارند به امور دولتی که هر چه باشد مرکز قدرت و محل رتق و فتق امور ملت است در نیایند و بالتیجه همواره دستگاه قدرت و معادن نیرو و سلطنت بدست کسانی باشد که پیه حرام‌خوردن و فعل حرام‌کردن را بر جان خود بمالند و بالاخره فسقه و فجیره و اراذل پیش افتند تا جائیکه امروز در کشوری مانند ایران که یگانه کشوریست که مذهب رسمی آن مذهب شیعه جعفری اثنی عشری است و پادشاه آن دارای این مذهب و بدان مفتخر است، در اکثر ادارات دولتی و پشت میزهای وزارت و سفارت آن کسانی صاحب منصب و مقام و دارای قدرت و احترامند که اکثراً با دین و آئین‌کاری ندارند بلکه غالباً از مذهب اسلام خارج می‌باشند! و پست‌های حساس دولتی بیشتر بدست کمونیست‌ها و بهائیان و شیخیه و صوفیه و بالاخره کسانیست که کمترین علاقه‌ای به مذهب حق ندارند و از هیچ جرم و جنایتی که از پیششان برود روگردان نیستند و این

چیزی است که هیچکس نمی‌تواند آن را منکر شود و گناه آن در حقیقت بگردن وسواسان بهانه‌تراشی است که این امت را به این روز مبتلی ساخته‌اند آری این وضع اسلام و مسلمین است و با این کیفیت هیچکس در صدد تغییر آن نیست و مثل اینکه از خرابی آن متألم نمی‌شود و خود را مسؤل آن نمی‌داند و معه‌ذا انتظار دارد که خود به خود اوضاع بهبودی یا بدو حال اینکه پروردگار عالم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا

بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ {الرعد: ۱۱}

« خداوند آنچه را که قومی در خود دارند دگرگون نمی‌سازد تا وقتی که آنچه را در ضمیر خود

دارند، دگرگون سازند»

فساد عقیده حرام بودن کار دولتی!

جناب آقای حاج شیخ اسدالله مامقانی در کتاب (دین و شئون) خود در موضوع مأمورین جزو دولتی در ص ۴۹ چنین می‌نویسد: از علمای شیعه بعضی سلطان عادل را به شخص نبی و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم و بعضی به نبی و امام و نایب امام تخصیص داده و مابقی را سلطان جور شناخته‌اند و هر دو فرقه قائل بر این شده‌اند که چون سلطان جائز باشد سلطنت نیز جوریه می‌گردد و چون سلطنت جور شد دولت ظالم، سلطه‌اش ظلم، معاملاتش باطل، تصرفاتش ناروا، مطاوعتش نامشروع، معاونتش اعانت بر ظالم و معصیت به خداوند می‌گردد.

صاحبان این رأی بنابر اعتقادیکه داشته‌اند مردم را از خدمت و استخدام بدول اسلامی منع کرده خدام دولت را نام (ظلمه) داده میان مردم و ایشان منافرت شدید تولید کرده‌اند.

در دهات مملکت ما ایران، سرباز، توپچی، قراسوران، پادو کدخدا، مباشر و حتی ریش سفیدهایی که با این قبیل اشخاص افت و خیز می‌کنند فاسقترین و فاجرترین مردم به شمار می‌روند، بنابر ذهنیتی که در خاطر عوام از این عقیده ناشی شده و زر و وبال این زمره آنقدر سنگین و آنقدر گران است که غیر از خودشان کسی نمی‌تواند تحملش بکند، و یکی از سخت‌ترین سوگندهای دهاتیان ساده‌دل اینست که (اگر من فلان کار را

کرده باشم و بال کدخدا بگردان من و یا وبال فلان گمرکچی بکردن من اگر من دیگر پی فلان فکر بگردم).

در قصبه‌ها و شهرها، عسس، داروغه، حاکم، فراش، مستوفی میرزا، سردار، سپهدار و خلاصه هر آنکه از طرف دولت وظیفه و یا با دولتیان آمیزش دارد، پیش مردم، همان موقع و اعتبار را دارد که گزیر و مباشر نزد دهاتیان ساده لوح داشتند.

از علما آنها که پرهیزگار و پارسا هستند و حتی کسانی زهد فروش و مردم فریب هم به خانه این اشخاص نمی‌روند و اگر بروند روی فرش آنها نمی‌نشینند و اگر بنشینند نان ایشان را نمی‌خورند و اگر نانشان را هم بخورند در خانه ایشان نماز نمی‌خوانند زیرا که دار و ندار ایشان را حرام و مال و منالشان را حق الناس می‌دانند و از مردم عوامل آنها که متدین هستند اگر از عقوبت همان ظلمه نترسند البته به پیشوایان دین پیروی خواهند کرد ولی طبقه ظلام این قبیل رفتار عوام را درباره خودشان توهین می‌شمارند و اغلب درصدد انتقام برمی‌آیند در همچو موقعی عوام و حتی خود علمای اعلام نیز می‌توانند تقیه کنند. و این حس منافرت از دیوانیان در خاطر مردم از آغوش ما در شروع کرده در مکاتب، در مدارس، در پای منابر و عظم، نشو و نمای خود را با کمال رسانیده و بواسطه مخالفت مسلک و منافع و تأثیر تضییقاتی که تمام طبقات بدون شبهه و بالمجبوریه از دیوانیان خواهند دید رسوخی یافته و شکل و حالت روحیه غیرقابل تزلزلی را پیدا می‌کند البته هیچ مادر نمی‌خواهد که فرزند دل‌بندش فروزینۀ زبانه دوزخ گردد و هیچ دایهٔ مهربان راضی نمی‌شود که آفازاده نازپرورده‌اش حطب لهب جهنم شود اینست که اطفال از خوردی برای اجتناب از این گونه شغلهای پر از وزر و وبال با یک حس تنفر از طبقهٔ دیوانیان تربیت داده می‌شود. و معلمین بی‌معلم مکاتب کهنه و مدرسین مدارس مندرسه نیز که اولیای روحانی اطفال ملتند! در ضمن ترتیب و تعلیم

یک وظیفه دینیه دارند که باید ایفا کنند و آن هم تحکیم این عقیده باطل و مضل است در ذهن صاف و ضمیر ساده نوباوگان.

بنابر تلقینات این مریبان پارسا! اگر طفلی معصوم شبی در خانه برای پدرش که از دیوانیان باشد قلمی بتراشد معاونت بر ظالم کرده و انگشتانش در آتش جهنم خواهد سوخت! و برای اجتناب از عذاب روز حساب باید از اوامر پدرش، که خداوند کوچک اوست سر به پیچد، اگرچه پدرش به اندازه‌ای از وی برنجد که او را عاق نماید. و این مقاومت بی‌ادبانه و تمرد عاصیانه بچه ساده‌دل در نظر آخوند مکتبدار (حماست دینیه) جلوه کرده اسباب سرافرازی شاگرد فضول می‌گردد! ارباب منبر هم اهل جهنم را به طبقاتی تقسیم کرده تنها یکی دو طبقه را به کفار و فجار تخصیص داده‌اند و به قول ایشان بقیه طبقات را به التمام دیوانیان پرخواهند کرد. و در حین عبور از پل صراط پا به حاشیه سیل غاشیه گذاشته و در درک اسفل اسفل سافلین وارد خواهند گشت.

اینست ترتیبی که افراد ایرانی در آغوش دایه و مادر، در گوشه مکتب و مدرسه و در پای وعظ و نصیحت یاد می‌گیرند!

و از اینجاست که مال دولت و دولتیان حلال افراد رعیت گردیده زارع در خرمن از خوشه و در انباراز غله می‌زدند و جایش را از سنگریزه و خاک توده پر می‌کنند، اصناف در دادن مالیات جان می‌کنند و به طفره می‌گذرانند، به گردن این و آن می‌اندازند، به رشوه و عشوه خود را معارف می‌گردانند، تجار برای آنکه بدولت گمرک ندهند، تا قاچاقچگیری تنزل می‌کنند و این را تکلیف شرعی برای خودشان فرض می‌نمایند و اگر این طبقات به هیچ یک از این دستبردها موفق نشدند به مقام انتقام به طریق (تقاص) برمی‌آیند مثلاً: اگر از تاجری در گمرک دولتی، حق العبوری گرفته‌اند آن تاجر می‌تواند ساعت بغلی مأمور گمرک را اگر قیمتش معادل همان حق العبور باشد بدزدد و این

ساعت حلال شخص دزد است و این دزد متدین درحالیکه همان ساعت طلا در بغلش باشد می‌تواند فرایض پنجگانه را برای خدا یگانه بجای آورد!!

از طرف دیگر دیوانیانیکه مقلد همان پیشوایان هستند که خدمت به دولت را حرام می‌دانند خودشان را ملعون و مغضوب خدا می‌شمارند و مأمورین متدین، یا در حال حیات خودشان و یا بعد از ممات به وصیت مخصوص مایلملک خودشان را به واسطه بذل و حیل شرعی دیگر حلال می‌سازند و بعضی از مقدسترینشان موجب و مستمری خود را سر هر ماه یا سر هر سال به طریق رد مظالم و غیره به تحلیل داده و به حلیت می‌رسانند. مسافرت خودشان را سفر معصیت می‌دانند نماز را تمام می‌خوانند و روزه را می‌گیرند در صورتی که هر دو باطل است زیرا که هر دو مخالف شرع انور است و همه آنها نتیجه جائر دانستن دولت و حرام شناختن اطاعت آن است و از نتایج آن است که این طبقه خودشان را از روز ازل دشمن خدا و پیغمبر می‌دانند. به عقیده ایشان اگر مال و منال ایشان به طریق بذل و هبه حلال گردد: افعال و اعمالیکه راجع به مأموریت دارند همه از عاصی کبیره است و از مجازات و مکافات آنها هیچ راه نجاتی متصور نیست و حالا که خودشان را مورد غضب خدا قرار داده‌اند و در آخرت قطعاً معذب خواهند شد، لااقل بکوشند در دنیا به خوشی بگذارند تا اینکه خسرالدنیا و الاخره هر دو نگردند و مسئله تزکیه مال و گرفتن روزه و خواندن نماز، مخصوص عدّه خیلی کم و معدودی از ایشانست مابقی به حلال و حرام و گناه و ثواب هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

عدل و انصاف هیچ بدردشان نمی‌خورد، مردی و نامردی، کژی و راستی در دستگاه‌شان یکی است نیک و بد اعمال ایشان ابداً فرق نمی‌کند و چون از رحمت خداوند رحمان و رحیم به کلی مأیوسند راه شیطان رجیم را در پیش گرفته در شقاوت و قساوت به جائی می‌رسند که شمر معروف جلودار ایشان نمی‌شود و اعمال شقاوت کارانه شان ماده منافرقی را که در میان خود و عوام داشته‌اند به آخرین درجه غلظت و

شدت می‌رساند. پایه دولتخواهی مردم ایران و اندازه مردم داری و وظیفه مأموریت شان از این تدقیقات به خوبی معلوم می‌شود: زیرا دوایر و ادارات دولت در دست همین اشخاص است که دشمن جانی و مالی و وجدانی ملت هستند و افراد ملت، همان مردم است که از مهد با بغض آن طبق پرورش یافته و تا لحد با عداوت آن به سر خواهد برد پس هیچ فردی از افراد ایرانی حس محبت و صمیمیتی برای دولت خود نخواهند پرورد، موقع مأمورین دولت متبوعه خود راه محترم نخواهند شمرد. به خزینه دولت دیناری به میل و رغبت خود نخواهند داد و به آرزوی خود زیر بار اوامر دولت نخواهند رفت.

و همچنین هیچیک از مأمورین دولت وظیفه خود را مقدس نخواهد شناخت، به امر وجدان در پی انجام وظایف خود نخواهد بود، در مأموریت‌های خود رضای پیغمبر را منظور نخواهد کرد، حقوق وطن و ملتش را محفوظ نخواهد داشت و از ارتکاب هیچگونه خدعه و خیانتی نخواهد اندیشید. اینست تأثیرات عدم تدقیق تأملیکه باعث فساد خورد و بزرگ و موجب شقاق و نفاق آمر و مأمور گردید. طایفه شیعه را نسبت به امور ملک و ملت و دولت بیگانه داشته و تشکیلات مهم مملکت را که غایت اصلی دین و مذهب و وقایع عرض و ناموس مردم است بازیچه گروهی گمراه و دستخوش طایفه خودخواهی گردانیده است، که از قدسیت وظیفه به کلی غافل بوده مراجع و مبادی امور جمله را تقلب و منبع اخلاص خود می‌پندارند و معلوم است که اینگونه افکار و عقاید و عادات و اخلاق، یک ملت را تا چه پایه تنزل می‌دهد و از افراد همچو ملتی تا چه اندازه امیدوار دولت خواهی و وطن پرستی و وظیفه شناسی و منتظر استقامت مسلک و جسارت مدینه و فداکاری می‌توان شد، و از اینجاست که ایرانیان امروزه در تغییر تابعیت هیچ محذوری نمی‌بینند و هر روز عده‌ای برای محافظه منافع شخصی و یا محض کسب قوت و زمختی و یا اینکه به امید صیانت مال و منال و عرض و ناموس

خود از تجاوزات مأمورین بی‌باک و آدمی صورت و دیوسیرت زیر حمایت اجانب رفته حاکمیت داخلی و خارجی دولت را اخلال و حیثیت سلطنت اسلامی را رخنه‌دار می‌سازند، چه که از روی عقیده که در خاطرشان رسوخ یافته همه دول حاضره اسلامی به هر شکل و صورت باشد حکومتات جورند و از نقطه نظر ارباب این عقیده وقتی که حکومت، حکومت جور شد مسلم و غیر مسلمش هیچ فرقی ندارد و اگر بنا باشد که انسان تابع دولت ناحق و جائری گردد همان بهتر که متبوع زمخت و زورمندی را انتخابی کند! و حال آنکه در دین اسلام منصب نیابت عامی نبوده سلطان عادل و بر حق بشخص نبی و ائمه و نایب امام اختصاص نداشته جائز بودن سلطان، سلطنت را جوریه نمی‌کند حاکمیت دولت اسلامی در عهد سلاطین جور هم باقی و برقرار بوده رعایا تابع آند و نه بنده سلطان، مأمورین جزو، مستخدم دولتند نه نوکر شخصی آن، اطاعت دولت ملی اسلامی در هر حال فرض و معصیت بدان معصیت به خدا و رسول است، وظائف مأمورین دولت از خورد تا بزرگ مهمترین فرایض و ترک و اخلال کوچکترین آنها بزرگترین معاصی بوده و ایفای این وظایف از ادای همه واجبات واجب‌تر و اجر انجام آنها از جزای تمام خیرات و مبرات و حقوقی که در خور همان خدمت از دولت می‌گیرند مقدس‌ترین روزیها و مبارکترین نفقات است.

پایان مطلب

ما این انتقادات را که حقایق محض است از قلم یکی از رجال علمی که خود از جمله فقهاست در اینجا آوردیم تا خوانندگان از یک طرف مطلب را از کسیکه خود از علمای شیعه است اخذ و بمضمون اهل البیت اداری بما فی البیت حق را از زبان خود ایشان بشنوند و از طرف دیگر مورد انتقاد بی‌جهت یک عده از خود راضی نشویم، هر چند وضوح مطلب و فساد این عقیده را هیچ صاحب شعوری نمی‌تواند منکر شود و

ضمناً معلوم می‌شود که منشأ و سرچشمه این خرابی‌ها در کجا و از چه نوع عقایدی پیدا می‌شود و همین کیفیت است که موجب شده که امروز دولتی‌ها و بقول آقای ما مقانی دیوانیان با روحانیان همچون دو ضد مخالف، یکدیگر را دشمن داشته و هر کدام آن دیگری را موجب فساد و خرابی ملک و ملت می‌پندارد و چون قدرت به‌رحال در دست دیوانیان است هر وقت مصلحتشان اقتضا نماید به حساب روحانیان خواهند رسید و آنها را نباید جای گله باشد زیرا:

تو چون خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

ناصر خسرو

از دست دیگری چه شکایت کند کسی سیلی بدست خویش زده برفقای خویش

سعدی

اینک به بینیم واقعاً دخول در امور دیوانی و کارهای دولتی که در جامعه باصطلاح متدین اگر خلاف شرع شمرده نشود حداقل خلاف تقوی و احتیاط است، و حقوق آنرا به هر صورت حرام می‌دانند و باید با یکی از ملایان قائل بحره دست‌گردان کنند و اجازه اخذ و صرف آن را بگیرند، چیست؟!

باید دانست که پاره‌ای اخبار از ائمه اطهار در بین احادیث ما موجود است که دخول در کارهای دیوانی و دلتی را در زمان خود جایز نشمرده و آن را نسبت به پاره‌ای از افراد نار و ابلکه حرام می‌دانستند و شاید همین احادیث است که پاره‌ای از ملایان را به اشتباه انداخته و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را با حکومت مشروطه شیعه یکسان دانسته حکمی که درباره آن از ناحیه امامان صادر شده با هر حکومت و دولتی تطبیق می‌کنند. در صورتی که این قیاس مع‌الفارق و اشتباه مضر غیرقابل جبران است.

بدیهی است همکاری با چنین دولتی که کارش آن! و شعارش این! باشد اگر ظلم و حرام نباشد پس دیگر حرامی در دنیا وجود ندارد. استخدام در چنین حکومتی چه ربطی

دارد به استخدام در حکومت شیعه که تقویت آن موجب استحکام و دوام آن دولت و باعث عزت و احترام این ملت است.

شما را به خدا هیچ مسلمانی که کمتر شعوری داشته باشد حاضر است بکارشکنی و خرابکاری در حکومتی بپردازد که پایه آن روی رسمیت مذهب جعفری اثناعشری و تقویت آن باعث سربلندی این ملت مظلوم است ولی بسوز در ریشه جهل و غرض که انسان را از درک واقع و حقیقت تا این اندازه دور می‌کند.

و عجب در این است که در همان حکومت‌هائی که این قبیل جنایات سابق الذکر وقوع می‌یافت معهدا ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین شیعیان خود را امر به اطاعت آنان در اجرای احکام دینی و تقویت حکومت اسلامی می‌نمودند چنانکه پاره‌ای از اخبار راجع بدین موضوع گذشت، و پاره‌ای خواهد آمد تا جائیکه حضرت سید العابدین که بیش از تمام ائمه معصومین صدمه حکومت جائر و فاسق بنی امیه را چشیده بود معهدا در مکان خلوت دعای خود با باری تعالی دعا بر مأمورین دولت در سرحد و مرز دارا نمی‌نمود چنانکه در صحیفه سجادیه موجود است که با سوز دل، تقویت و عزت و شوکت آنانرا از خداوند مسئلت کرده عرض می‌کند «اللهم صل علی محمد و آله و حسن ثغور المسلمین بعزتک و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حومتهم و الف جمعهم و دبر امرهم و واترین امرهم و توحد بکفایة مؤنتهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر» تا آخرین دعای مبارک اینان چه کسانی و از طرف چه دولتی بودند که این گونه مشمول دعای خیر و علاقمندان حضرت سیدالسجادینند، جز دولت جبار بنی‌امیه؟! رجوع شود به دعای بیست و هفتم صحیفه سجادیه.

اینک به ببینیم نظر اسلام درباره کارمندی و قبول خدمات دولت حتی در دولتهای جبار و ستمکار و بت‌پرست چگونه است تا چه رسد به دولت مسلمان و شیعه؟

با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم خداوند مؤمن آل فرعون را که بنا به اخبار و روایات وارده پسر عم و از درباریان فرعونى که ادعای الوهیت می‌کرد و بنی اسرائیل را آنگونه شکنجه و آزار می‌نمود، بود مدح فرموده است و ابداً او را برای اینکه در دربار آن جبار ناچار شغلی داشته ملامت نمی‌فرماید.

و همچنین قبل از او حضرت یوسف که در مصر در امور حکومت فرعون صاحب شغل و حتی در واقع به پیشنهاد خودش که (اجعلنی علی خزائن الارض) خزانه‌دار و وزیر دارائی فرعون بوده، مورد کوچکترین ملامت نگشته بلکه همواره مورد مدح پروردگار است.

و اساساً انبیای بزرگوار برای پیشرفت منظور خود و دعوت مردم به خداپرستی بسلاطین و صاحبان قدرت هر چند کافر و بت پرست بودند نزدیک می‌گردیدند چنانکه در احوال حضرت دانیال و ارمیا و شمعون الصفا و غیرهم علیهم السلام آمده است.

در کتاب تفسیر برهان و تفسیر قمی ذیل آیه شریفه «واضرب لهم مثلاً» از علی بن ابیطالب روایتی می‌کند که سندش با بوحمزه ثمالی می‌رسد و آن بزرگوار از حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند.

«قال سألته عن تفسیر هذه الاية فقال بعث الله رجلين الى اهل انطاكية فجاءا هم بها ليعرفون فغلظوا عليهما. فاخذوهما وحبسوهما في بيت الاصنام فبعث الله الثالث فدخل المدينة فقال ارشدوني الى باب الملك قال فلما وقف على الباب قال انا رجل كنت اتعبد في فلات من الارض و قد احببت ان اعبد الله الملك»

که می‌فرمایند خدا دو پیغمبر فرستاد به اهل انطاکیه آنها را گرفته و در بت‌خانه حبس کردند پس خدا سومی را فرستاد وقتی که وارد شهر شد گفت مرا به در خانه شاه رهبری کنید و چون بر در خانه ایستاد گفت من مرد متعبدی بودم که در بیابانها بعبادت می‌پرداختم و اکنون دوست دارم که خدای شاه را بپرستم! پرواضح است که مقصود آن

حضرت از خدای پادشاه، همان پروردگار عالمیان است لکن چنان نمود که می‌خواهم بت را بپرستم و شاه از سخن او چنین فهمید آنگاه می‌فرماید: «ثم ادخل علی الملك فقال له الملك بالغنی انک کنت تعبد الهی فلم ازل انت اخی» و چون آن بزرگوار داخل بت‌خانه شد و برگشت پادشاه به او گفت که به من خبر دادند که تو خدای مرا (یعنی بت را!) می‌پرستی پس تو برای همیشه برادر منی! انبیا برای پیشرفت کلمه توحید و استخلاص مسلمانان تا بت‌خانه پادشاهان جبار رفته و بصورت ظاهر اظهار موافقت می‌نمایند ولی وسواس پیشه‌گان نادان همراهی و تقویت دولت شیعه را حرام می‌دانند!!

و شیخ طبرسی از وهب بن منبه و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایت شده که آن دو نفر از حواریون حضرت عیسی علیه السلام بودند و حضرت روح الله علیه السلام جناب شمعون الصفا را به یاری آن دو نفر فرستاد و متن روایت به این عبارت است.

«فدخل شمعون البلد منكرًا فجعل بعاشر الملك حتی انسوا به»

اینها انبیای الهی‌اند که به دربار سلاطین و پادشاهان برای پیشرفت منظور خود تقرب می‌جویند و آمد و شد می‌کنند و حتی قبول خدمت آنانرا می‌نمایند!

اما در اسلام شخص اول اسلام یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در دستگاه خلفای ثلثه دائر مدار اکثر امور بود و کمتر کاری بدون مشورت و نظر او انجام می‌گرفت چنان که مثل مشهور (معطله لیس لها ابوالحسن) از مشیاهیر امثال آن زمان است و قبول عطایا و جوایز آنانرا می‌نمود و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز از معاویه قبول عطایای او را می‌کردند محقق کرکری درخراجه خود از شیخ طوسی به اسناد او از ابی‌العلاء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«ان الحسن والحسین کانا یقلان جوایز معاویه»

و جناب مسلمان و عمار و عثمان بن حنیف و حذیفه بن الیمان و صدها امثال ایشان از جانب همان خلفا قبول خدمت کرده و هر کدام در شهرستانی به فرمانداری مداین و کوفه و غیر آن می‌پرداختند.

و جماعتی از اعیان اصحاب ائمه علیهم‌السلام مانند علی بن یقطین و عبدالله نجاشی و شیطان ابوالقاسم حسین بن روح که یکی از نواب اربعه امام عصر است و محمد بن اسمعیل و نوح بن دراج هر کدام از جنب خلفای وقت دارای منصب و مقام و شاغل خدمات دولتی بودند.

و از علما و فقها سید بزرگوار سید مرتضی و برادر ارجمندش شریف رضی و پدر بزرگوارشان همگی از جانب خلفای عباسی دارای منصب نقابت بودند که یکی از مناصب دولت آن زمان بود و صاحب بن عباد و خواجه نصیرالدین طوسی و ابن سینا و علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی و مرحوم شیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی و مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی از جانب سلاطین وقت دارای مقام و منصب و با هر وزارت و امثال آن اشتغال داشتند و مرحوم شیخ مرتضی انصاری داخل شدن در عمل دولت، هرگاه امر به معروف و نهی از منکر توقف به آن داشته باشد (مانند این زمان که گر کسی مثلاً رد شهربانی کارمند باشد می‌تواند از قمار و شرب خمر و امثال آن جلوگیری کند) واجب می‌دانست و مرحوم آیت‌الله نائینی در کتاب شریف تنزیه المله ترغیباتی دارد، مرحوم علامه فیض رحمه الله در محجه البیضاء ص ۸۶ و در سایر کتابهای معتبر چون وسایل و کافی از محمد بن اسمعیل بزیع روایت می‌کنند از حضرت رضا علیه‌السلام که آن حضرت فرمود:

«ان لله تعالی به ابواب الظالمین من نور الله به البرهان و مکن له فی البلاد لیدفع بهم عن اولیائه و یصلح الله له به امور المسلمین لانه ملجأ المؤمنین من الضرر والیه یفرع ذولاحاجة من شیعتنا بهم یؤمن الله تعالی روعة المؤمن فی دارالظلمة اولئک هم

المؤمنون حقاً اولئك امناء الله في ارضه اولئك نور الله في رعيتهم يوم القيامة و يزهر نورهم لاهل السموات كما يزهر الكواكب الزهراء لاهل الارض اولئك من نوره نور القيامة يضيء منهم القيامة خلقوا والله للجنة و خلقت الجنة لهم فهنتاً لهم ما على احدكم ان لو شاء لنال هذا كله قال فقلت بماذا جعلني الله فداك قال يكون معهم فيسرنا بادخال السرور على المؤمنين من شيعتنا فكن منهم يا محمد» حضرت رضا به محمد بن اسمعيل می فرماید : خدای تعالی را در دربار ستمکاران «و ظلمه» کسانی است که بدانها برهان (یعنی دین حق) را نورانی و روشنی داده و آنها را در بلاد، تمکین و گسترش می دهد تا بوسیله ایشان شر و ستم را از دوستان خود دفع کند و بوسیله آنها امور مسلمین را اصلاح فرماید چنین کسانی که (در دربار ظلمه هستند) پناهگاه مؤمنین از ضرر و زیانند و حاجتمندان از شیعیان ما بدیشان پناه می برند خدا بوسیله اینگونه کارمندان دولت ترس مؤمن را در دار ظلمت مبدل به ایمنی می کند در حقیقت مؤمنین آنها را، اینها امینان خدایند در روی زمین او، اینان نور خدایند در میان زیر دستانشان.

در روز قیامت نور آنها درخشندگی به اهل آسمانها می کند چنانکه ستاره درخشانی بر اهل زمین درخشندگی و نورپاشی می کند اصلاً نور و روشنائی قیامت از اینهاست که از ایشان روشن می شود به خدا سوگند که آنها برای بهشت آفریده شدند و بهشت هم برای آنها آفریده شده.

پس گوارای ایشان باد چه ضرر دارد برای یکی از شماها که به تمام این فیوضات و ثوابها برسید؟! محمد بن اسمعيل می گوید به حضرت عرضه کردم خدا مرا فدای تو کند بچه جهت دارای این همه ثواب می شود؟ حضرت فرمود برای این که ما را شادمان و مسرور می کند به جهت ادخال سرور بر مؤمنینی که از شیعیان ما هستند پس ای محمد از ایشان (از کارمندان دولت) باش!! این کارمندی در ادارات دولتهای بنی امیه و

بنی عباس است پس چگونه خواهد بود در دولت شیعه؟! و درباره حقوق دولتی قبلا گفتیم که اکثر صحابه گرامی پیغمبر مانند سلمان و عمار و مقدار و ابوذر حتی امیرالمؤمنین و دو فرزند بزرگوارش قبول عطایا وجوایز و باصطلاح امروزه حقوق و مزایای دلتی را از خلفای جور می نمودند و محقق کرکی رحمه الله علیه در خراجیه خود از ابوبکر حضر می آورده که می گوید:

«دخلت علی ابی عبدالله و عنده ابنه اسمعیل فقال ما یمنع ابن ابی سماک این یخرج شباب الشیعه فیکعفونه ما یکفیه الناس و یعطهم ما یعطی الناس قال لی لم ترک عطاءک قال قلت مخافه عن دینی قال ما منع ابن ابی سماک ان یبعث الیک بعطاک اما علم ان لک فی بیت المال نصیب.»

خلاصه حدیث شریف: حضرت می فرماید: چه مانع است ابن ابی سماک (ظاهراً یکی از شیعیان حضرت بوده که از طرف خلفای جور والی بوده است) را که جوانان شیعه را در کارهای دولتی در آورد تا او را کمک و کفایت کنند در کارهایی که دیگران می کنند و همان حقوقی را که به دیگران می دهد به اینان بدهد آنگاه رو بمن کرد و فرمود تو چرا حقوق خود را واگذار کردی گفتم از ترس دینم حضرت فرمود چه مانع داشت که ابن ابی سماک حقوق تو را برایت بفرستد مگر نمی دانست که تو را در بیت المال بهره و نصیبی است) معلوم می شود نگرفتن حقوق ابوبکر حضرمی که بر دین خود می ترسیده از جهت مراجعه به دربار خلفا بوده و گرنه هرگاه آن حقوق اشکال شرعی داشت اولاً حضرت مؤاخذه نمی کرد که چرا نگرفتی چنانکه صدر روایت هم این معنی را می رساند که حضرت می فرماید چرا ابن ابی سماک جوانان شیعه را بکار نمی گمارد تا همان حقوقی را که به دیگران می دهد به اینان بدهد ثانیاً می فرماید چرا حقوق ترا برایت نفرستاد اگر گرفتن آن اشکال داشت این سخن بی معنی بود.

اشتباه بزرگ

یکی از اشتباهات بزرگی که موجب تشدید اختلاف بین مسلمانان در موضوع امامت گردیده است، آنست که بعلمت انس و عادت مردم به سلطنت جبابره و فراعنه که هر کدام در سلطنت و پادشاهی برای خود دربار و دستگاه واسکورت و قراول و یساول و پسرو و پیشرو و تعینات و تجملات قائل می‌شوند، تصور کرده‌اند که حکومت اسلامی هم‌چنین است که هر که بدان رسید هوی‌ها و هوسهای خود را اشباع و کسان و فرزندان خود را مرفه و شهوات خود را اجرا می‌نماید:

روی این حساب غلط که از بیخ موهوم است پندارهائی بافته و حرفهائی زده و دشمنیهائی کرده‌اند که روی تاریخ را سیاه نموده است در حالیکه در حکومت اسلامی نه تنها چنین حسابیهائی نیست بلکه حاکم اسلام اولاً چون عادلترین و باتقواترین افراد مسلمین است طبعاً محرومترین افراد از لذایذ شهوات و جلال و جبروت است و ثانیاً چون تحت کنترل شدید و دقیق مسلمانان است نمی‌تواند مطامع نفسانی و شهوات حیوانی خود را اجرا نماید و چون راه مستقیم و باریک شریعت را در پیش دارد نمی‌تواند اراده شخصی و غرضهای خصوصی خود را بکار برد، پس چنین حکومتی چندان مورد میل و رغبت و توجه ارباب شهوت و طالبان مقام و شوکت و مال و ثروت نیست، زیرا در حکومت اسلامی این چیزها نیست.

تاریخ خلافت و حکومت اسلامی نشان داده که آن چیزهایی که در حکومت‌های دیگر از زمان آدم تا زمان خاتم بوده هیچکام به طهارت و تقوا و عدالت و تواضع حکومت اسلامی نبوده است!

اولین حاکم اسلام بعد از حضرت خیرالانام ابوبکر بوده از همان روز اول حکومت کمترین تغییری در وضع و حالت او پدید نیامد، نه لباسش عوض شد و نه غذایش لذیذتر گردید و نه اقوام و خویشان خود را بنان و نوائی رسانید و نه بر جلال و جبروت خود افزود!

همان روز اول خلافتش بود که شنید دختر همسایه به مادرش می‌گوید: ای مادر هر شب ابوبکر گوسفندان ما را می‌دوشید و مزد می‌گرفت امشب که خواهد دوشید؟! زیرا ابوبکر خلیفه شده است. ابوبکر با صدای بلند فریاد زد:

همان کسی که دیش می‌دوشید امشب هم خواهد دوشید.

و معروف است که روز بعد خلافتش او را دیدند که مقداری اجناس در دست دارد و راه بازار پیش گرفته است که به خرید و فروش پردازد به او گفتند که مردم به کار خلافت تو محتاج‌ترند تا تو به اینکار. گفت چه کنم عائله‌ام نفقه می‌خواهند و بعداً به صواب دید مسلمین مقرر شد روزی چند درهم از بیت المال برای نفقه بردارد و سرانجام در مرض موت وصیت کرد که هر چه از بیت المال مأخوذ داشته مسترد گردد عمر که در میان خلفای راشدین به شدت و صلابت و نظافت و غلظت معروف است در تواضع و مسکنت تا آن حد بود که هیچ عنوان و نشان از خلافت نداشت، بناگوارترین غذاها می‌ساخت و ژنده‌ترین لباس‌ها را می‌پوشید و خوابگاه او در مسجد پیغمبر و بستر اوریگهای صحن مسجد بود و هرگز در دنبال او کسانی از باب حشمت دیده نشدند و مراقب و نگهبانی نداشت و مسافرت او به شام و پوشیدن لباس سفید و

سوارشدن به اسب خوشخرام و واگذار نمودن آنها معروف است و در مدت حکومت خود ابداً به طایفه و خویشاوندان خود روی خوش از بذل و بخشش نشان نداد.

عثمان، هر چند که در میان خلفای راشدین، از کنترل و مراقبت فرمانداران خود غافل شد و آنان هر چه خواستند با مردم کردند، اما خود او هرگز از زیّ خود خارج نگشت و به طعام و شراب و لباس خود تغییری نداد معهداً همان بی‌اعتنائی او به وضع فرمانداران و دست‌درازی به اموال مسلمانان و بذل و بخشش بی‌مورد او به خویشان خود باعث شد که مسلمین اولاً او را به رجوع از این رفتار بیم و انداز کنند و چون برنگشت ناچار او را کشتند.

و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام و زهد و تقوای او و مراقبت حضرتش در امور فرمانداران و جلوگیری از حیف و میل اموال مسلمانان چیزی نیست که بتوان آن را به شرح و بیان آورد و مورد اعجاب و تحیر جمیع جهانیان است و بعد از او فرزند بزرگوارش حضرت حسن علیه السلام بسیره و رویه پدر بزرگوار خود بود.

افسوس که غفلت و جهل مسلمانان و سستی در مراقبت ایشان باعث شد که معاویه و خاندان بنی‌امیه شیوه حکومت اسلامی را به رویه اکاسره ایران و قیصره روم تبدیل کردند و مردم که هنوز درست مزه حکومت اسلامی را نچشید و به آن انس و عادت نیافته بودند باز دچار همان فراعنه و طواغیت خونخوار شدند و معهداً باز هم در میان همان خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس کسانی چون عمر بن عبدالعزیز و مهدی ابن منصور یافت شدند که نمونه حاکم اسلام و امام انام را بدست مردم دادند و در عدل و تقوی تا حدی مثل و نشانه تربیت اسلامی گشتند پس قیاس حکومت اسلامی با حکومت‌های دیگر قیاس غلط و اشتباه محض و نسبت بیجا و تهمت نارواست.

اشتباه دیگر

یکی از اشتباهات بزرگی که در اذهان است آن است که تصور می‌کنند که هر مجتهدی حاکم شرع است یعنی همان خلیفه اسلامی است که مردم باید بیایند و دست و پای او را بوسیده به مسند حکومتش بنشانند (هرچند اگر مردم هم فرضاً جمع شده مجتهدی را بخواهند به حکومت نصب کنند کمتر کسی برای اشغال آن مقام فعلاً حاضر خواهد شد) و چون چنین نمی‌کنند پس مردم مسئولند و در هر صورت او حاکم شرع است و تصرفاتش در اموال و حکمش در افراد نافذ و جاری است! در حالی که این اشتباه بسیار بزرگ و غلط است.

البته حاکم شرع و سلطان مسلمین باید فقیه و دانا به احکام خدا باشد و لایق مقام سلطنت، ولی هر فقیهی حاکم شرع نیست، به عبارت دیگر هر حاکمی باید فقیه باشد نه هر فقیهی حاکم، (عموم خصوص مطلق به اصطلاح منطق) اشکالاتی که در این مورد شده ما برای آنکه خود را در محذور اعتراض منتقدین بی‌منطق قرار ندهیم؟ قلم را بدست همان جناب آقای حاج شیخ اسدالله مامقانی که خود از همین فقهاست، داده ورد این عقیده بی‌اساس را از کتاب (دین و شئون) نامبرده از ص ۴۳ برای شما نقل می‌کنیم وی می‌نویسد:

برخی دیگر از علمای شیعه برآنند که در زمان غیبت، مجتهدین عظام قائم مقام امام علیه‌الصلوة والسلام خواهند بود و غیر از آنها هر کس مقام منیع سلطنت را اشغال کند جائز و تبعیت همچو سلطانی حرام و معصیت است و به همین نظریه است که دول حاضر را دول جور می‌نامند و در دادن مالیات به دولت جائز و گرفتن حقوق از آن اشکال می‌کنند حتی خود سلطان نظر برای مجتهد مقلدش خویشتن را جائز دانسته و برای آنکه اقلاً مکان نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهد مقلد خود اجاره می‌کند و از مأمورین جزو، آنها که مقدس مآب هستند در حال حیات

خودشان یا بعد از ممات و به واسطه وصیت مخصوص مایملک خودشان را به طریق بذل و هبه تزکیه کرده و اراضی خالصه را بعد از خرید از دولت دوباره از آنها ابتیاع می‌نمایند و از اشخاصی که در تقدس قدری جلوتر رفته‌اند موجب و مستمری خودشان را سر هر سال و یا سر هر ماهی از راه رد مظالم و حیل شرعی دیگر، حلال می‌گردانند! دلائلی که صاحبان این رأی برای اثبات مدعای خودشان دارند دو فقره حدیث شریف است که بدین مسئله تطبیق کرده نیابت عامه علما را از امام علیه السلام بدان دو حدیث استدلال می‌کنند.

حدیث اول: «عن اسحق بن یعقوب فی حدیث انه سأله المهدي علیه السلام عن مسائل فورد التوقيع اماما سالت عنه 000 الی ان قال و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا...»

اشخاصی که بنیابت مجتهدین عظام از امام علیه السلام قائل شده‌اند (حوادث واقعه) را به معنی تمام مهام امور داخلی و خارجی و لشگری و کشوری و غیره گرفته و (رواه حدیث) را با علمای اعلام تفسیر و یا به مجتهدین عظام تأویل کرده و گفته‌اند: (مقصود امام علیه السلام این بوده که برای اداره امور جمهور به روات احادیث ما، یعنی به علمای فقه مراجعت کنید بدین معنی که شغل شاغل سلطنت را بعهده‌شان واگذارید) و این یک دلیلشان از جهاتی چند مرد خدشه است!

۱- حدیث شریف جواب مسئله‌ایست که از حضرت حجت علیه السلام گردیده و مواد هیچیک از سؤالها درست نیست مورد حدیث بدین واسطه مجهول مانده است ونصی که موردش معین و مدلولش صریح نباشد برهان قطعی نمی‌گردد و در شرع و منطق دارای پایه و اعتباری نیست.

۲- پرواضح است که (حوادث واقعه) یک معنی معین شرعی ندارد یعنی مثل صوم، صلوه، حج، جهاد، خمس، و زکوه از معنی اصلی خود منفصل و برای مفهوم مخصوص

علیحده در لسان شرع مصطلح نشده و مقصود از حوادث واقعه همان مفهومیست که در عرف عامه داشته است و هر وقت عربی با رفیق خود از (حوادث واقعه) صحبت کند البته رفیق عربی که اهل لسان است از این دو کلمه مفهوم (امور دولتی) یا مهام کشوری و لشکری را نمی‌فهمد حتی این قبیل مفاهیم به نظرش هم نمی‌آید. شخص عرب از لفظ (حوادث واقعه) همان معنی وقایع حادثه یعنی مسائل تازه ناگه ظهور را خواهد فهمید مثل شرب توتون و امثال آن که احکام آن بیان نشده و مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله مقامه در مکاسب این نظریه را تأیید نموده است که ما هم در حدیث شریف همین معنی را می‌دهیم و این معنی هیچ ربطی به مقاصد صاحبان این رأی نداشته است زیرا سلطنتی را که با دین اسلام به یک وهله آغاز انکشاف نهاده جزو نبوت، عین امامت شیرازه تشکیلات دین بوده هیچ وقتش یکی از حوادث واقعه یعنی از مسائل تازه ناگه ظهور نمی‌شود شمرد!

۳- روایات احادیث ائمه بودن غیر از اجتهاد است برای اجتهاد علاوه بر تتبع و تدقیق در اخبار، تفلسف در مدلول آنها و پیدا کردن قوه تصرف و احراز ملکه در استخراج احکام لازم است بنابراین اگر مدلول حدیث دلیل نیابت عام شود این حق مخصوص مجتهد نمی‌گردد بلکه هر کسی را که می‌شود راوی احادیث گفت بدین نیابت، حق و صلاحیت خواهد داشت.

۴- وظیفه مسلمانان در مقابل دولت اسلامی چنانکه واضح و مبرهن است اطاعت و انقیاد بوده است نه مراجعت بدانها در مورد لزوم و اقتضا و حال آنکه حضرت، امر به مراجعت فرموده است نه به اطاعت و پرواضح است که مراجعت غیر از مطاوعت است.

۵- امر حضرت مردم را به مراجعت (امر ارشادی) بوده است نه (ایجابی) و از آن حضرت سؤالهایی شده که یکی از آنها هم در خصوص حوادث واقعه بوده و حضرت در جواب فرموده‌اند (و اما الحوادث الواقعة الی آخره ...) و اگر مسئله نیابت عام، یک

حکم واقعی الهی می‌بود البته باری یک امر ایجابی وضعیتی پیدا می‌کرد آن وقت می‌بایست آن حضرت قبل از غیبت خودشان و بی‌آنکه سؤالی شود این حکم را بیان فرمایند.

۶- روات جمع است و سلطنت اشخاص متعدد در یک وقت و در یک محیط غیرممکن است زیرا که آرایش متناقض و اکثر اوامرشان لامحاله متضاد در می‌آید و اطاعت اوامر متضاد عیناً حکم ضدین را دارد و جمع اضداد از روی عقل و منطق محال است، و اگر از مفهوم روات که جمع است و اقل مدلول جمع در لسان عرب سه، و بیش از سه است، قطع نظر کرده بگویند که در هر عهد یکی از روات انتخاب می‌شود و به مرور هم دیگر را تعاقب کرده جمع می‌گردند و مقصود از جمع آمدن رواه در حدیث نیز همان است، آن وقت هم خواهیم دید که باز امکان تطبیق ندارد زیرا که روات احادیث در هر عهدی زیاد بوده‌اند و ترجیح یکی بر دیگری از طرف مسلمین غیرممکن است و تبعیت از بعضی بدون بعض دیگر موجب اختلاف است چنانکه در خصوص تقلید و اجتهاد می‌بینیم که تا حال دیده نشده مجتهدین عظام پس از فوت مجتهد مرجع تقلید اجتماع نموده یکی را به ریاست دینی انتخاب نمایند و چون این دفعه موضوع اختلافات امورات حکومتی خواهد بود باری انقلابات و اختلافات بلکه منشأ مصادفات و مجادلات دائمی و موجب فتنه و فساد غیرقابل تحمیل داخلی خواهد شد.

۷- نیابت عام یعنی ریاست فعلی و ظاهری تشکیلات و در دست گرفتن زمام مهام و انام و اداره کردن دوائر و ادارات لشکری و کشوری اگرچه حق محقق امام علیه السلام بود ولی قبل از غیبت در دست خود آن حضرت هم نبود که بتواند به دیگری واگذارد (بدشت آهوی ناگرفته مبخش. م) همه این اعتراضات واضح و روشن می‌نماید که حدیث اول به هیچ وجه دلیل مدعای ایشان نمی‌شود.

حدیث دومی که شاهد دعوی خودشان قرار داده‌اند حدیث مقبوله عمرو بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام است در صورتیکه حدیث مقبوله در بین علما و مجتهدین مثل احادیث صحیحیه مورد اعتبار نیست کجا برسد که در موضوع مهم اسلامی معتبر شناخته شود. «سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث...» «الی ان قال فقال علیه السلام ينظران من كان منكم قد روى حديثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکماً ... الی ان قال قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضينا ان يكون الناظرين فی حقها فاختلفا فيما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم فقال الحکم ما حکم به اعدلها و افقهما و اصدقهما و اورعهما قال قالت فانهما عدلان مرضیان لایفضل واحد منهما علی صاحبه فقال ينظر الی ما کان من روايتهما عما فی ذالک الذی حکما به المجمع علیه من اصحابک فیؤخذ به من حکمهما و یترک الشاذ.»

در قسمت اولی از این حدیث شریف که ذکر شد حکم و حاکم را به معنی سلطان و نایب امام علیه الصلاة و السلام گرفته و گفته‌اند (مرام امام علیه السلام اینست که هر کس حلال را از حرام بشناسد و احکام ما را بفهمد بایستی او را مطیع باشید که من او را رئیس و سلطان شما قرار دادم و این یک دلیل هم مثل سابق از جهاتی چند سقیم است!

۱- سؤال عمرو بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام چنانچه واضح است راجع به منازعه دو نفر از اصحاب بوده است در سر دین و میراث و حضرت کسانی را که واقف احکام باشند ما بین ایشان حکم معرفی کرده است و این مطلبی جزئی به مسئله نیابت عامه که ابداً ذکری از آن در میان نیامده هیچ ربطی ندارد و مدلول حدیث به اندازه صریح و مورد آن به قدری اخص است که تأویل و تعمیم آن به هیچ وجهی ممکن نیست.

۲- حکم در لغت عرب به معنی فرمودن و حاکم به معنی فرماینده و هیچ وقت این کلمات در عرف شرع به معنی سلطان و نایب عام استعمال نشده است بلی از طرف علمای متأخر و در عرف عوام به معنی داور و محکمه به معنی جای او استعمال شده و این یک اصطلاح، شرعی بودن این کلمات را نمی‌رساند و حتی حکم و حاکم بدین دو معنی هم دلیل مدعیان نمی‌شود مللی که در عصر حاضر در اقلیت هستند حتی المقدور اختلافات و منازعات خودشان را با یادآوری حل و فیصله می‌دهند بر فرض صدور مقبوله^۱ از آن حضرت چون شیعه مخالف حکومت بنی‌عباس بودند و امام مفترض الطاعه هم حاضر بوده شاید فرمایش مذکور ناظر با این امر باشد.

۳- اگر استرداد حقوق حضرت صادق از دیگران در زمان آن حضرت ممکن می‌شد البته خودشان اولی بتصرف می‌بودند با وجود حیات خودشان و امکان منتقل داشتنش به اولاد خود واگذاشتن آن به دیگران مخالف منطق و منافی وظیفه امام است و هرگاه استرداد حقوق مذکور امکان نداشت محول داشتن آن به دیگران عبث می‌نماید (مثل مشهور یکی را بده راه نمی‌دادند... را به یاد می‌آورد).

و کار عبث هم از امام به اعتقاد ما پیروان مذهب جعفری سر نمی‌زند در واقع چطور ممکن بود که امام با وجود خود و اولادش نایب امامی معین کرده و اداره امور جمهور را به عهده آن واگذارد؟ در صورتیکه خود آن حضرت از آن اداره به کلی ممنوع و مهجور گردیده بودند - علاوه بر اینکه هیچ یک از این دو حدیث را دلیل مدعیان ایشان نمی‌شود شمرد اگر ما بر فرض محال نیابت عام رواه احادیث و اشخاص عارف به احکام را قبول کنیم بالاخره خواهیم گفت که این رواه و غیره از مجتهدین جامع‌الشرایط

(۱) در مقبوله عمرو بن حنظله دو نفر از رواه: محمد بن عیسی و داود بن الحصین می‌باشد.

و این هر دو ضعیف اند و به همین جهت حدیث چندان ارزشی ندارد زیرا سند تابع اخس رجال است چنانکه نتیجه تابع اخس مقدمات است - مؤلف.

عبارت بوده‌اند و آن وقت خواهیم دید تازه دچار بسی اشکالات گردیده‌ایم مثلاً تنها مجتهد جامع الشرایط بودن لیاقت شخصی را به سلطنت نمی‌رساند و البته حضرت امام امری بدان اهمیت را بدون هیچ قید و هیچ شرط به عهده علمای اعلام نمی‌گذاشت که در اغلب موارد مستلزه تودیع منصب مهمی بنا اهل می‌گردد.

دیگر اغلب علمای اعلام در سن شیخوت درجه اجتهاد را احراز می‌کنند که در واقع اکثری از ایشان در آن سن چه بواسطه تحلیل مزاج چه بسبب خستگی ذهن حالت تقریر درسی را ندارند کجا مانده قوه توغل با مهام امور و تدبیر در مسائل داخلی و خارجی مملکت را داشته باشند و در حقیقت تحلیل امورات سلطنتی به همچو وجودی تحلیل رفته و رنجور و خواستن اداره تشکیلات عصر حاضر که نوابغ زمان از عهده آن بر نمی‌آیند از قبیل تکلیف ما لایطاق خواهد بود - باز دیگر مجتهدین عظام در هر عهد متعدد بوده و وجود سلطان متعدد در یک وقت و در یک منطقه چنانکه گفته شد متعذر حال است پس اشخاصیکه بر نیابت عامه علمای اعلام از حضرت امام علیه الصلوه والسلام قائل شده‌اند دلائل کافی بر صحت قول خود ندارند و همچو منصبی در دین اسلام چه از روی نص و نقل و چه از روی اصول ثابت نشده است گذشته از اینکه اصحاب این رأی ادله صحیحه نداشته‌اند تطبیق نظریاتشان هم در موقع عمل چنانکه ضمناً معلوم گردید غیرممکن است و حجه الاسلام شیخ مرتضی انصاری در باب خمس صریحاً می‌فرماید نیابت مجتهدین از امام علیه السلام ثابت نشده است.

پایان مقال از کتاب (دین و شئون) حاج شیخ اسدالله مامقانی دلیل دیگری که در این مورد بدان استناد می‌جویند فرمایش حضرت ابی‌عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام منقوله در تحف العقول است که می‌فرماید: مجاری الامور علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه که با ملاحظه سیاق کلام شریف معلوم می‌شود سخن در مذمت علماء است که در نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر کار از دست دانشمندان خارج و

بدست نا اهلان سپرده شده است و اصلاً مربوط به مورد ادعا نیست شکی نیست که باید مجاری امور بدست علما و دانایان حلال و حرام باشد یعنی حکومتی از دانایان تشکیل شود اما آنهای که هر کسی به ادعای اینکه من مجتهد یا نایب مجتهدم در هر گوشه‌ای دعوی حاکم شرعی نماید و امامی بدون مسئولیت و به اصطلاح پادشاهی بی‌تخت و تاج بوده از هر جایی که بتواند درکار حکومت اخلال کند مردم را به تمرد از دولت و فرار از دادن مالیات و اعراض از کارمندی و قبول شغل اداری و اجتماعی تشویق نماید.

و بدبختانه آنچه دیر زمانی است در ملت شیعه جاری است همین چیزهاست! پس خلاصه سخن در این فصل، آنست که بدلائل بی‌حد و شمار تشکیل حکومت به طریق مشورت و انتخاب حاکم از داناترین و با تقواترین افراد مسلمانان بوسیله رأی و بیعت از مهمترین فرایض الهیه بوده و بر هر کسی که مسلمانان به حکومت او راضی شوند واجب است که با قدرت بدان قیام نماید و عمل او نه تنها غاصبانه و جابرانه نیست بلکه به موجب آیات و روایات معتبره از بهترین و فاضلترین عبادات است چنانکه حضرت رسول ﷺ بنا بر روایتی که مرحوم فیض در محجه البیضاء آورده است، فرمود: یک روز ولایت و حکومت والی و حاکم عادل بهتر از هفتاد سال عبادت است قال ﷺ.

«یوم من وال عادل افضل من عباده سبعین سنه ثم قال الا وکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته»

و همچنین کارمندی دولت بنا بر آنچه سبق ذکر یافت از شریفترین اعمال و فاضلترین عبادات است به شرط آنکه به شرط آن اقدام و به وظایف مقرر که خدمت به مسلمانان است قیام کند و برحسب عقل و نقل بسی واضح است که آن سربازی که در مرز و سرحد جان خود را سپر گلوله دشمن قرار داده تا از ورود اجنبی و بدخواه به

کشور مسلمین جلوگیری نماید چندین هزار مرتبه فضیلت دارد، بر آن کسی که در دل شهری در حال امن و راحت خوابیده و احساس مسئولیتی نمی‌کند و خود را از خدمات اجتماعی و امور نافع بر کنار می‌دارد تا چه رسد به اینکه کارشکنی و اخلال هم نماید و پاسبانی که شب و نیمه شب در سرمای زمستان و گرمای تابستان در خیابان‌ها کوچه‌ها از منازل و اموال و اعراض و نوامیس مسلمانان پاسداری می‌کند اگر نیتش رضای خدا و خدمت به خلق بوده و به مسئولیت دینی خود متوجه باشد آن پاس‌دادن او بسی ترجیح دارد بر آن کسی که در اطاق گرم خود فرضاً مشغول نماز شب و عبادت است تا چه رسد به آن که می‌خواهد همین پاسبان را با موهوماتی به وظایف خود بی‌علاقه کند.

هر چند در موضوع حکومت و ابطال شبهاتی که بدبختانه جنبه محکمت گرفته، هر چه بگوئیم کم است اما چون مطلب به قدری روشن است که افهام عادی هم آن را می‌تواند درک کند و فقط شبهاتی که از ناحیه دین در این مورد القاء می‌شود ممکن است چشم عقل را کور کند لذا بدین قدر اکتفا شد که معلوم شود که نه تنها از ناحیه دین کوچکترین ممانعتی درباره تشکیل حکومت نیامده بلکه آن از بزرگترین فرائض الهیه و بالاترین عبادات است و اگر کسی را عقل و انصاف و وجدان باقی مانده باشد همین قدر بلکه کمتر از آن هم کافی است و اگر عقل و اندیشه و انصاف را کنار گزارد زیاده‌تر از این هم سود نمی‌دهد.

«الهم انا نرغب الیک فی دولة کریمه تغربها الاسلام و اهله و تذلل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاء الی طاعتک و القادة الی سیبک و ترزقناها کرامة الدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدير»

سومین علت انحطاط و ذلت مسلمین ترک جهاد است

وقتی که سخن از جهاد می‌رود اشخاصی که از طبیعت بشر و نظام اجتماع بی‌خبرند آن را خونریزی و آدم‌کشی و استیلای بزور و جور تصور کرده از آن اظهار نفرت و بیزار می‌نمایند و پاره‌ای از دشمنان اسلام از همین راه با القائات شوم خود در گفته و نوشته خود دین مبین اسلام را یک مذهب و رژیم قلمداد کرده‌اند که به زور و غلبه شمشیر بر مردم تحمیل شد غافل از آنکه فاصله بین حقیقت و این تصور باطل فاصله و بعد بین‌المشرقین است، جهادی که دین اسلام بدان دعوت و قیام می‌کند نه تنها از خوی سبیت و غضب و بالاخره حیوانیت سرچشمه نمی‌گیرد و هدف آن هم سیطره و استیلای به زور نیست بلکه از منتهای خلوص و صفای روح بشری در عالی‌ترین خلق خیرخواهی و بشردوستی صورت می‌گیرد و در حقیقت همان آروزی صلح و صفا و اخوت و انسانیتی است که مورد آروزی تمام مصلحین خیراندیش بوده و هست، و مظاهر و محافلی کم و بیش در گوشه و کنار دنیای امروز برای این منظور دیده می‌شود غایت امر آن است که چون تحصیل این عشوق و مطلوب بشری با مقدمات مفروضه و تجربه‌شده امکان ندارد شرع مطهر اسلامی آن را با بهترین وسیله و مقدمه تحصیل و پیشنهاد می‌نماید زیرا آنچه آدمی را آرام و مطمئن و سربراه و سرگرم به زندگی می‌کند محیط و وضعی است که حقوق لازمه و احتیاجات طبیعی حیاتی او را به حد کافی و کامل تأمین نماید و او را از شر هرگونه آفت و خسارتی که بدین حقوق لطمه می‌زند

مصون و محروس دارد، اسلام چنین وضع و محیط را با قوانین و احکام عملی بر طبق حوائج طبیعت بشری در حد اعلای آن آماده کرده و انسان را در سرزمین توحید کشور عدل و حق درآورده تمام وسایل حیات سعادت‌مندانه او را به حد اکمل در دسترس او گذارده به آفاتی که از طغیان پاره‌ای از عواطف زشت او مانند حسد و برتری‌جوئی و اعمال غرایز حیوانی مایه می‌گیرد مهارزده در حصار محکم شریعت از شر هر گونه صدمه و آفت او را محفوظ می‌دارد. اسلام بشر را عاشق خدا یعنی حقیقت بی‌پایان می‌داند و تمام سعی و تلاش او را در این جهان بدین منظور می‌شناسد فلذا برای اینکه هر چه زودتر این تشنه سوخته را به دریای زلال عطش نشان برساند اقصر طرق را اختیار کرده برای اینکه او را از اشتباه کاری که همان تبعیت او از غرایز حیوانی و هواهای نفسانی که به عبارت شرع تسویلات شیطان است بازداشته از بیابان حیرت و غفلت و سرگردانی به شاهراه وصول به مطلوب هدایت و به سرچشمه حیات رهبری کند، امر جهاد را مقرر می‌دارد از آنسبب که یکی از حکمت‌های کامله حضرت آفریدگار در آفرینش آدمی این است که در نفوس و قلوب، آرائی مختلفه و اهواء متشتته است، زیرا انسان از هیچ شروع شده و عالیترین مقام وجود را حائز می‌شود که ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ {الإسراء: ۷۰} بدیهی است چنین موجودی را در طریق سیر به جانب کمال هزاران تغییر احوال است و هر یک از این حالات مقتضی اعمال و حرکاتی است که اگر یله و خودسر باشد از طریق مشی مستقیم خارج گردیده مزاحم خود و هم‌سفرانش خواهد گشت که سرانجا به بدختی و زیان او و دیگران است پس باید طریقی اتخاذ شود که از این فتن و محن جلوگیری گردد و انسان در کمال آرامش و فکر آزاد به دریافت مطلوب و وصال معشوق خود نایل آید و این منظور جز از طریق جهاد صورت نمی‌گیرد.

اسلام برای اینکه امر جهاد از هر گونه هواهای نفسانی و تسویلات شیطانی و غرایز حیوانی بر کنار باشد و خوی غلبه و سبعت و جاه‌طلبی و تجمع ثروت و از این قبیل خصائل نامحمود انگیزه آن نگشته و بر جامعه شریف انسانی حکومت نکند امر جهاد را بر عهده شریفترین افراد تربیت شده و مهذب و اگذار کرده و در ذیل آیه شریفه توبه که مؤمنین را تشویق به جهاد می‌فرماید خود را مشتری و مؤمنین را بایع جان و مال معرفی می‌نماید. صفات کسانی را که می‌توانند حائز این مقام عالی شوند بدین گونه بر می‌شمارد ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ {التوبه: ۱۱۲} یعنی خدا مشتری و مؤمنینی که دارای این صفات عالی باشند فروشنده و مورد معامله، جان و مال مؤمنین است و بهای آن هم بهشت جاویدان است. پرواضح است که مباشرین جهاد که توبه‌کننده از گناهان و عبادت‌پیشه‌گان و رکوع‌کنندگان خاضع و سجد‌کنندگان خاشع و امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از هر گونه زشتی بوده و حفظ حدود الهی نمایند چنین کسانی که جامع صفات مؤمنینند هرگز جنگ را برای مقاصد پست مرتکب نمی‌شوند.

جهاد اسلامی به منظور بسط عدالت و معارف بین جامعه بشر است

هرچه باشد شریعت مقدس اسلامی بین تمام مذاهب و ادیان و رژیمها و مرامها که برای اصلاح و سعادت جامعه انسانی اعم از قوانین زمینی یا احکام آسمانی وضع و پیشنهاد شده حتی به تصدیق دشمنان منصف و دانشمندان بهترین و عالی‌ترین رژیم است که می‌تواند عهده دار سعادت مردم جهان باشد.

برای جانشین‌کردن چنین قانون و رژیم چه باید کرد؟ هم عقل گواهی می‌دهد و هم تجربه نشان داده که تنها گفتن و عمل‌کردن شارع و مقنن هر چند با بهترین بیان و صحیح‌ترین عمل باشد نتیجه مطلوبه را نمی‌دهد زیرا ظهور پیغمبر اسلام با کاملترین شرایط بعثت یک هادی و رسول آسمانی صورت گرفت، در خانواده پاک و مطهری بدون هیچ انگیزه نفسانی و سیاسی در شخصی که قبل از ادعای نبوت به صداقت و امانت مشهور و از شبهات دغلی و حقه بازی منزه بود و به قدری از شبهه روی گردان و دور بوده که حتی از نعمت خواندن و نوشتن و تعلیم و تعلم محروم و مهمجور بود و با این وصف آداب و کتابی آورد، که شنوندگان را شیفته و مسحور می‌ساخت و بعظمت و حکمت آن اعتراف داشتند اما چه فائده که نصیب‌آورنده و گرونده آن اهانت و مسخره و زجر و اذیت بود! سیزده سال یا بیشتر قرآنی که ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا﴾ {الحشر: ۲۱} دل‌سنگ را می‌شکافت بر قلوب سیاه گمراهان با لطف بیان خواننده می‌شد مگر اثر داشت، و اگر اثر آنی بر قلوب می‌نمود دوامی نمی‌یافت و بالاخره به نتیجه عملی نمی‌رسید پس چه باید کرد؟ اسلام حامل رسالت و پیام ابدی آسمانی برای سعادت دارین مردم جهان است و مأمور گسترش حق تبلیغ آن به عموم جهانیان از بدو ظهور خود تا انقراض عالم است زیرا دفتر نبوت بسته می‌شود و برای تربیت بشر که چندین قرن است در مدرسه انبیا کلاسها را یکی بعد از دیگری

گذرانیده دیگر پیغمبری نخواهد آمد، تودهٔ کودک و ش انسان‌ها پا به مرحلهٔ بلوغ گذاشته و زمانی است که دیگر برنامهٔ زندگی او را باید به دستش داده و او را آزاد گذاشته به عقلش واگذار نمایند اما هوی و هوس و بازیگوشی اطفال شریر این دبستان نمی‌گذارد افاضهٔ فیض آخرین معلم بشر به دیگران رسد، جز راه تادیب شروران چه راهی به نظر می‌رسد؟!

پس تشریح جهاد در شریعت اسلام باب سعادت است بروی جهانیان و کوتاه‌کردن سروصدا و حرکات بی‌جای اطفال شروری است به منظور استفاده و استفاضه و تحصیل معرفت و بلوغ کمال دیگران و این رحمت کامله شامله بر تمام عالمیان است.

جهاد از محکمت آیات و از ضروریات اسلام است

ما از صدها آیات شریفه‌ای که در موضوع امر به جهاد و دستور آن در قرآن مجید نازل شده تیمناً اکتفا به چند آیه کرده و یقین داریم که خوانندگان ماهر چند از مبادی و مبانی اسلام بی‌خبر باشند لااقل وجوب جهاد را شاید از کسانی جسته و گریخته شنیده و یا آیات آن را در کتاب آسمانی خود دیده باشند.

که پروردگار عالم در سوره بقره می‌فرماید :

﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾

(بقره: ۲۱۶)

«جهاد بر شما مقرر شده است و آن برای شما ناخوشایند است و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست بدارید، حال آنکه آن برای شما بد باشد. و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید»

که مضمون آیه شریفه امر قتال و جهاد را یک امر واجب و حتمی می‌شمارد اما چون مکروه نفس آدمی است از خطر مرگ و نفرت آدم‌کشی آنرا بر حسب طبیعت بشری زشت می‌نمایاند لکن با این وصف می‌فرماید: این عمل به ظاهر مکروهی است که هزاران خیرات و برکات در آن است: چون نشر فساد است که از بدن فصد شده اگر اندکی خون فاسد بیرون می‌ریزد لکن موجب حیات سعادت‌مند او می‌شود.

و در همان سوره می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ {البقرة: ۲۵۱}

«و اگر خداوند برخی از مردم را [به دست] برخی [دیگر] دفع نمی‌کرد، به راستی زمین تباه می‌شد، اما خداوند بر جهانیان بخشایش دارد»

اگر خدا به وسیله خود مردم پاره‌ای را بوسیله پاره دیگر دفع نکند زمین تباه و فاسد می‌شود و لکن خدا را نظر رحمت و فضل بر جهانیان است و در همین سوره می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ {البقرة: ۱۹۳}

«و با آنان پیکار کنید تا آنکه فتنه [شُرک] از میان برود و [دین] تنها دین خدا باشد. و اگر دست نگه داشتند، [بدانند که] ستم [و تجاوز]، جز بر ستمکاران روا نیست»

و همین کلمات آیه را در سوره انفال با اضافه یک کلمه تکرار می‌فرماید که: ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ {الأنفال: ۳۹} روشن می‌نماید که قتال و جنگی که اسلام آن را واجب و تجویز می‌نماید برای اعلام کلمه حق و رسانیدن قافله بشری به شهرستان امن و امان دین و خدانشناسی است که در آن مرام بشر و هدف او جز وصول به حقیقت

نباشد و چون به این مرحله رسید دیگر دست از جهاد بازدارید و انسانی بالغ و رشید را با معشوق و مطلوبش گذارید و در چنین محیطی دیگر غوغای جنگ و وضوای جدال نیست، تیغ جهاد در غلاف است مگر برای بجای خود نشانیدن ستمکاران که احیاناً و شاید هیچگاه جامعه انسانی از وجودشان خالی نیست (یعنی اجرای حدود الهی بر بزه‌کاران) و نیز در سوره توبه که اکثر آیات آن برای جهاد است می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾ {التوبة: ۱۲۳}

«ای مؤمنان، با کسانی از کافران که به شما نزدیکند، کارزار کنید و باید که در شما درستی بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است»

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کفاری که در پیرامون شما هستند مقاتله کنید و باید چنان باشید که کفار در شما غلظت و درستی و مهابت و سطوت را بیابند و بدانند که خدا با مردم با تقوی و پرهیزکار است، و در سوره الصف می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿۱۰﴾ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی که شما را از عذاب دردناکی نجات می‌دهد دلالت کنم؟ (آن تجارت اینست که) به خدا و رسول او ایمان آورده و در راه خدا بوسیله اموال و جانهای خودتان جهاد نمائید این کار شما برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید»!؟

موضوع جهاد در نظر شارع مقدس اسلام مهمترین موضوع و بزرگترین فرایض است و در قرآن کریم در میان احکام عملی هیچ حکمی به اندازه جهاد مورد تعقیب و تأکید قرار نگرفته است و به حقیقت رکن اعظم و اصل اقوام اسلام است و ما اگر میخواستیم آیات شریفه‌ای را که در این باب جمع‌آوری کرده‌ایم در این مختصر بیاوریم گنجایش نبود زیرا بیش از دویست آیه روشن و صریح مربوط به امر جهاد در کتاب مجید الهی موجود است و برای مرد مسلمان آنچه آوردیم کافی است و نیازی به بیش از این نیست و با وجود این همه آیات مصرّحات از ذکر احادیث، مستغنی هستیم مع هذا چند حدیث از کتب معتبره شیعه در این باب می‌آوریم تا بر اهل فهم و کیاست حجت باشد.

فضیلت جهاد

در فضیلت جهاد از بسیاری احادیث شریفه و اخبار صحیحه اکتفا و اقتصار به احادیثی می‌نمائیم که عزت و عظمت مسلمین را منوط به اجرای حکم محکم جهاد فرموده است.

در کتاب وسائل و نهج‌البلاغه و نیز در کتاب شریف کافی خطبه‌ای مفصل در ترغیب به جهاد از حضرت امیرالمؤمنین وارد است که می‌فرماید :

«ان الجهاد باب ن ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه»

تا آنجا که می‌فرماید :

«هو لباس التقوى و درع الله الحصينة و جنته الوثيقة فمن تركه البسه الله ثوب الذل و شملة البلاء و ریث لاصفار و القماة و ضهب على قلبه بالاسداد و اذیل الحق منه بتضييع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف»

در این حدیث شریف امیرالمؤمنین ترک جهاد را پیراهن ذلت و جامهٔ بلا و نکبت و خواری و مسکنت می‌داند و در کتاب کافی از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الخير كله في السيف وتحت ظلال السيف ولا يقيم الناس الا السيف و السيوف

مقاليد الجنة والنار»

در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام خیرات را در دست‌داشتن شمشیر جهاد و زیر سایهٔ آن می‌داند و می‌فرماید مردم را چیزی جز شمشیر نمی‌تواند به راه راست وادارد، و یادآور می‌شود که شمشیرها کلید بهشت و جهنمند! یعنی اگر به حق بکار برده شد کلید بهشت و گرنه کلید جهنم است و نی زدرهمان کتاب بوسیلهٔ امام صادق از همان بزرگوار علیه السلام است که فرمود:

«فمن ترك الجهاد البسه الله ذلا و فقراً في معيشة و محقاً في دينه ان الله اغنى امتي

بسنابك خيلها و مراكز رماحها»

در حدیث می‌فرماید: کسیکه جهاد را ترک کند خدا او را در زندگی و معیشت لباس ذلت و فقر می‌پوشاند و دین او را ضایع و باطل می‌کند بدرستی که خدا امت مرا بوسیلهٔ سم اسبان جهاد و نوک سرنیزه‌های او غنی و بی‌نیاز و شریف و ممتاز می‌کند. خود در مضمون این حدیث شریف دقت کنید تا سرّ انحطاط و نکبت و علت عقب ماندگی و ذلت را دریابید، باز در کتاب‌های کافی و وسایل و وافی است که حضرت امام محمد باقر نامه‌ای به یکی از خلفای بنی‌امیه نوشت و از جمله مندرجات آن رسالهٔ شریفه این بود:

ما ضيع الجهاد الذي فضله عزوجل على الاعمال و فضل عامله على العمال تفضيلا

في الدرجات و المغفرة و الرحمة لانه ظهر به الدين و به يدفع عن الدين و به اشترى الله

من المؤمنین انفسهم و اموالهم بالجنة بيعة مفلحاً منجحاً اشترط عليهم فيه حفظ الحدود اول ذلك الدعاء الى طاعة الله من طاعة العباد و الى عبادة الله من عبادة العباد و الى ولاية الله من ولاية العباد.

تا آخر حديث شريف كه مضمون بلاغت مشحون آن اين است كه چه چيز مي تواند جهادي را كه خدای عزوجل آن را بر جميع اعمال و فضيلت عامل آن بر جميع اعمال در درجات و مغفرت و آمرزش فضيلت داده آنرا ضايع كند؟ زيرا خدا به وسيله، جهاد دين را ظاهر كرده و بدان وسيله از دين دفع هر شري مي نمايد. بوسيله جهاد خدا از مؤمنين جانها و مالهايشان را در مقابل بهشت خريداري مي نمايد و اين بيع رستگاري بخش پيروزي آوري است كه در آن حفظ حدود را بر ايشان شرط نموده نخستين اين حدود آن است كه مردم را از فرمانبرداري بندگان به اطاعت خدا و از پرستش مردم به پرستش خدا و از حكومت و تسلط مردم به حكومت عادلۀ الهيه دعوت نمايد. و درهمين كتاب از جناب ابوبصير روايت است كه به حضرت ابى عبدالله صادق عليه السلام عرض كردم كه کدام جهاد افضل است فرمود :

«من عقر جواده و اهريق دمه في سبيل الله»

و درهمين كتاب از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت است كه فرمود :

ان الله فرض الجهاد وعظمه و جعله نصره و ناصره والله ما صلحت ديناً و لادنيا الا

به.

مي فرمايد خدا جهاد را فرض فرموده و آنرا عظيم شمرده و وسيله نصرت و ياري خود قرار داده است به خدا سوگند هيچ امري از امور دنيا و دين جز به جهاد، صلاح نپذيرفته و صورت نمي گيرد. و در جلد ۲۱ بحار و كتاب وسايل و وافى وكافى از پيغمبر صلى الله عليه و آله روايت شده كه فرمود :

«فوق كل ذی بربر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر
 وفوق كل ذی عقوق حتی یقتل احدا لدیه فاذا قتل احد والدیه فلیس فوقه
 عقوق»

یعنی بالای هر عمل خوبی، خوبی دیگری است تا اینکه شخص در راه خدا کشته
 شود پس همینکه در راه خدا کشته شد دیگر بالاتر از آن عمل خوبی تصور نمی‌شود
 و در بالای هر عاقی، عاق دیگری است تا یکی از پدر یا مادر را بکشد پس همینکه یکی
 از آنانرا کشت دیگر بالای آن عمل زشت عقوقی نیست.

اهمیت وجوب فریضه جهاد که رکن اعظم شریعت اسلامی است عقلا و نقلا دانسته
 شد و ما اگر می‌خواستیم آیات و اخباری که در این باب وارد شده همه را جمع‌آوری
 کرده در اینجا بیاوریم خود یک جلد پانصد صفحه‌ای را نیازمند بود لیکن نه ین مختصر
 گنجایش آن را داشت و نه برای اهل انصاف و شعور بیش از این لازم می‌نمود. اینک
 باید دید آنچه این فریضه عظیمه را از دست ملت اسلام گرفته و آنانرا که باید در
 سلحشوری و شجاعت و حفظ وطن و دعوت به حقیقت سرآمد جهانیان باشند به این
 روز سیاه و تنبلی و کسالت و بزدلی و ذلت نشانیده چیست؟ بدیهی است با توجه بدانچه
 قبلا رقم شد علت اولیه همان جهل بحقائق دین و از همه مهمتر بی‌اعتنائی و ترک
 مقررات راجع به حکومت است که ملت اسلام را عموماً بدین وضع مبتلا کرده است
 ولی بعضی از ملت شیعه علاوه بر آن دچار یک شبهه عجیب و در واقع بالای
 هلاکت‌آوری شده که معتقد گردیده که جهاد برای بسط و اعتلاء اسلام جز با وجود
 و حضور و قیام امام معصوم منصوص معین منصور من السماء دارای معجزات و خوارق
 عادات از قبیل زنده‌کردن اموات پیش از هزار سال و آویختن آنها به درخت که آن
 درخت را سبز و بارور گردانند و بالاخره جز به ظهور مهدی موعود که مطابق اخبار
 وارده ظهورش مقرون و مقارن با آخرین ایام دنیا و دلوتش بستگی به قیام قیامت دارد،

حرام است! و روی همین عقیده از همان اوان پیدایش جمعیت، و رسمیت وی که در ردیف یکی از مذاهب درآمده خود را بدین نشان علم و بدین بهتان بدین مبین و مذهب حقه خود را مطعون و متهم نموده است عذر اینان در این مورد و در مورد حکومت و غیر آن عذر کسی است که فی‌المثل مدت اندکی در ظرفی بلورین آب خورده باشد ولی آن ظرف بلور مفقود یا شکسته شود آنگاه در وقت تشنگی از خوردن آب به عذرنداشتن آن ظرف بلورین خودداری نماید بدیهی است چنین کسی سرانجام از تشنگی خواهد مرد!

و از همین رهگذر با اینکه بیش از چهار صدسال است دارای حکومت رسمی است ولی دولتی که تشکیل داده و جنگ و جدالی که قهراً روی طبیعت و وضع و تطور دنیا پیش آمده و خونهایی که ریخته یا از او ریخته‌اند روی این حساب همه عبث و خطا و باطل و هدر بوده است!

همین عقیده باعث شده که هیچگاه برای این ملت و این مردم دلگرمی به زندگی و سعادت لذت حیات دست نداده و با کثرت دشمنانی که داشته و بدبختانه اکثراً برادران مسلمان او بوده‌اند همواره مورد طمع متجاوزین ستمکار بوده و از دوست و دشمن توسری خورده و در نتیجه درویش منشی و بی‌اعتنائی بدینا و صوفیگری و سستی و نکتب سراپای وجودش را گرفته و در صحنه بارزه حیات به کلی خود را باخته است!!

علت این هر چه باشد آنچه فعلاً خود را بدان مستند می‌داند و در محکمۀ محکومیت ارائه سند می‌نماید، این است که در میان اخبار بی‌شماری که از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار در ترغیب و تحریض بر جهاد و آداب و دستور آن داده‌اند چند حدیثی دیده می‌شود که از آنها حرمت جهاد بدون وجود امام معصوم استشمام می‌شود: و یا او چنین استنباط می‌کند!؟

اینک ما باضیق مجال آن احادیث را که مورد استناد عدم قیام به وظیفه مقدس جهاد است در این اوراق از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا به ببینند جهل و غفلت دوستان و سیاست و تردستی دشمنان چگونه توانسته است مذهب شیعه را که مخ و حقیقت اسلام است بدین مهلکه انداخته او را زبون و بدنام نماید.

تحقیق در پیرامون احادیث

قبل از شروع به ذکر آن احادیث و توضیح در پیرامون آنها لازم است بدین مناسبت شرحی از وجود و پیدایش حدیث و ارزش و اهمیت آن از نظر دین مبین اسلام در معرض مطالعه خوانندگان خود بگذاریم که خود آن را باید از علل بزرگ انحطاط شمرد. این نکته بر ارباب اطلاع روشن است که وجود مقدس پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله که مهبط وحی الهی و مبغله احکام محکمه اسلام بود هر چه از جانب پروردگار بر قلب نازنینش نزول می‌یافت آنرا بدون یک حرف کم و زیاد به مردم ابلاغ می‌فرمود:

و چون خود آنجناب اولین مسلمانان بود ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ {الأنعام: ۱۶۳} احکامی که متوجه یک نفر مسلمان است بنفس نفیس انجام می‌داد واز آنجا که بیان احکام را قولا و عملا عهده‌دار بود ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ {النحل: ۴۴} نماز و روزه و حج و جهاد و زکوه و غیره را در ضمن عمل به مردم یاد می‌داد و مسلمانان بر طبق فرمان آفریدگان جهان که «و ما آتیکم الرسول فخذوه» مأمور بودند که اعمال و رفتار آن جناب را که متکی به وحی بود فراگیرند و منبع تمام آن‌ها قرآن بود و چون قرآن مجید به جهت حکمتهای بزرگی رد قالبی ریخته و در نظمی کشیده شده که بلاغت و اندیشه بشر از اتیان مانند آن عاجز بوده و بزرگترین معجزه پیغمبر آخرالزمان است از این جهت از دستبرد تصرفات فضولانه معاندین و صاحبان اغراض که ممکن بود روزی بدستاویز حکم خدا غرضها و مرضهای خود را به صورت قوانین الهیه

درآوردند و از نیروی عظیم دینی مردم به نفع یا غرض خود استفاده کنند، محفوظ ماند، اما صاحبان اغراض و امراض که در کین فرصت و انتهاز مجال بودند با ساختن احادیث و گفتگوی اینکه من از پیغمبر چنین و چنان شنیدم در همان زمانیکه خورشید نبوت در آسمان عظمت خویش تابان بود از نسبت دروغ به پیغمبر آخرالزمان خودداری نکردند تا جائیکه به فرموده امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و کتب معتبره خود آن جناب علیه السلام برپاخواست و به مردم گفت که من زنده‌ام و و دروغگویان بر من بسیار شده‌اند آنچه مردم از من نقل می‌کنند اگر موافق قرآن است آن را اخذ و گرنه دور بیندازید و مورد اعتنا قرار ندهید. آری دشمنان چون می‌دیدند حریف مقابله و معارضه با قرآن نیستند لذا برای پیشرفت منظور خود متوسل به جعل حدیث می‌گشتند که خیلی سهل و آسان بود و بازار آن هم روز به روز رایج‌تر می‌گشت زیرا با وسعت و پیشرفت برق‌آسائی کهاسلام داشت و هر روز کشوری از کشورهای معمور و متمدن جهان آن روز را ضمیمه قلمرو خود می‌کرد و آداب و سنن و عادات و رسوم مختلف ملل گوناگون ایجاب می‌نمود که در تطبیق احوال آنان به قرآن مراجعه کنند و چون نمی‌توانستند از قرآن حوائج تشریحی خود را برآورند لذا ناچار بودند که اقوال او اعمال رسول خدا را در نظر گرفته ملاک عمل قرار دهند از این جهت نیاز فوق‌العاده به کسانی داشتند که درک عصر نبوت و شرف صحبت پیغمبر را کرده باشند

و دیگر روات هم برای خاطر خلفای وقت هزاران احادیث دروغ بافتند چنانکه جعل حدیث کبوتر از برای مهدی عباسی از مشهورات است. در این زمان کم و بیش مسلمانان درک کرده بودند که اهل بیت وحی و خاندان رسالت به احکام الهی و قوانین آسمانی که درخانه‌شان نازل گردیده واردترند و از کذب و جعل دورند لذا هر گاه که امکان داشت برای دانستن آن سری به خانه باقی‌ماندگان عترت می‌زدند ولی سیاست شوم بنی‌امیه کار سخت‌گیری را به جایی رسانیده بود که مردم بدبخت آن زمان از

دودمان پیغمبر آن اندازه دوری گزینند که حتی از حسین بن علی علیه السلام که بنص صریح پیغمبر یکی از سادات شباب اهل جنت است و در امان پیغمبر بزرگ شده و به آداب او مؤدب است، از میان این یک میلیون و چندصد هزار حدیث فقط دو حدیث از او روایت کنند!!

تا زمانیکه دولت بنی امیه رو به انقراض می رفت و در همین اوقات که نطفه خلافت بنی عباس بسته می شد اندک فرصتی دست داد که طالبان حق و حقیقت بدر بخت خانه عترت نبوت راه یافتند و به حضور صادقین علیهما السلام مشرف گشته احادیث بسیاری از آن دو بزرگوار شنیدند و معنی حدیث را فهمیدند اما بدبختانه این آفت حقیقت سوز کذب و جعل و مطامع ارباب اغراض و امراض بدرخانه اهل بیت عصمت نیز راه یافت که تنها مغیره بن سعید یکی از روات کذبه که اندک رابطه با حضرت باقر علیه السلام داشت خود مدعی شد که بیش از سی هزار حدیث در احادیث آن بزرگوار دس و جعل کرده است و همچنین محمد بن ابی الخطاب و بنان و عمر النبطی و امثالهم از قول حضرت صادق علیه السلام دروغهایی بافتند! تا جائیکه صادق آل محمد را هم در ردیف اشخاص ضعیف الحدیث نمایانند! ابو عمر و کشی در رجال خود گفته: که یحیی بن عبد الحمید در کتابی که در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف کرده گفته است که: به شریک گفتم گروه بسیاری راگان اینست که جعفر بن محمد ضعیف الحدیث است!! شریک به من گفت من ترا از حقیقت قضیه خبر می دهم:

جعفر بن محمد مرد صالح مسلمان پرهیزکاری بود ولی یک مشت جهال اطراف او را گرفتند که بر او داخل می شوند و وقتیکه از نزد او خارج می شوند می گویند جعفر بن محمد ما را حدیث کرد و به احادیثی که اینان بر جعفر بن محمد حدیث می کنند تمام آن از منکرات و دروغ و موضوع است قصدشان آنست تا بدینوسیله در میان مردم زندگی کرده و از سفره مردم بخورند و از ایشان درهم و دینار بگیرند و از هین راه است

که هرگونه منکری را می‌آورند و عوام، اینها را از آنها می‌شنوند، ازاینان کسانیند که هلاک می‌شوند و از ایشان کسانی منکر آن می‌شوند و این دسته (که موجب بدنامی آن حضرتند) مانند مفضل بن عمرو بنان و عمر النبطی و غیر هم است و اینانند که می‌گویند جعفر ایشان را از قول پدرش از جدش حدیث کرده است که معرفت امام از نماز و روزه کفایت می‌کند!! و اینکه ایشان او را از وقایع قبل از روز قیامت خبر داده‌اند... به خدا سوگند جعفر چیزی از ینها را هرگز نگفته است، جعفر نسبت به خدا دارای تقوی بوده و پرهیزکارتر از آن است که این نسبت‌ها به او داده شود پس مردم آنها را شنیده و او را تضعیف کردند و اگر جعفر را می‌دید می‌دانستی که او یگانه مردم است.

کذبۀ رواه که از قول ائمه معصومین اخبار دروغ جعل و نقل می‌کردند بسیارند که تحقیق در حال آنها محتاج بر جوع به کتب رجال است. مثلاً یکی از اینها بشارالشعیری است که حضرت صادق درباره او می‌فرماید: «الله لاسألنّ عما قال فی هذا الکذاب ادعاه علی یا ویله ماله اربعه الله فلقد امن علی فراشه و افزعنی اقلقنی عن رقادی او تدرون انی لم اقول ذالک اقول ذالک لاستقر فی قبری» می‌فرماید به خدا قسم از آنچه این دروغگو درباره من گفته است و بر من ادعا کرده است مسئول خواهم شد وای بر او، چه کار دارد؟ خدا او را بترساند، او در رختخواب خود آسوده می‌خوابد و مرا از خواب خود در اضطراب افکنده مگر شما نمی‌انید که من این چیزها را نگفته‌ام مگر این چیزها را می‌گویم تا در قبر خود استقرار یابم!؟

ازاین اشخاص شارلانان کسانی بودند که برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ گونه عمل دغلی خودداری نمی‌کردند مثلاً محمد بن بشر مجسمه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را ساخته و او را رنگ زده و در صندوق خانه اطلاق خود گذاشته بود مردم را می‌برد در اطاق خود و با آن مجسمه خلوت می‌کرد و به این حيله خود را مبلغ و مرسل از جانب آن حضرت قلمداد می‌کرد!!

احمد بن محمد بن عیسی به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت که گروهی تکلم کرده و احادیثی می خوانند و آنها را نسبت به تو و پدرانت می دهند و در میان این احادیث سخنانی است که دلها از آن مشمز شده می رمد و بر ما جایز نیست که آنها را رد کنیم زیرا آنها را از پدران تو روایت می کنند!

حضرت به او نوشت.

«لیس هذا دیننا فاعتزله»

این دین ما نیست از آن کناره گیری کن! و در روایت دیگر اظهار برائت از آنها می کند و می فرماید :

«فاهجروهم لعنهم الله والجاؤهم الی اضیق الطريق وان وجدت احدامنهم خلوة فاشدخ راسه بالصخرة»

یعنی از آنها کناره گیری کنید خدا آنها را لعنت کند و مجبورشان کنید به تنگ ترین راه که مجال این حرفها را نداشته باشند و اگر هر کس از آنها را در خلوت یافتی سرش را با سنگ بزرگ بشکن!!

که با وجود اینکه برای مردم استفسار و استخبار از صدق و کذب حدیثی امکان داشت معهدا دروغگویان و ارباب اغراض با کمال بی حیائی به نقل حدیث دروغ حتی در نزد خود آن بزرگواران پرداختند و حتی از قول همان امام در حضور خود او از گفتن حدیث دروغ باک نداشتند چنانکه داستان میمون بن عبدالله روایت می کند که کشی آن را در رجال خود روایت کرده نمونه ای از آن است که یک مرد بصری از قول سفیان ثوری و غیره دهها حدیث از قول حضرت باقر و حضرت صادق روبروی آن حضرت نقل کرد که تمام آنها دروغ و جعل بر آن جناب بود و وقتی که حضرت به او فرمود: اگر جعفر بن محمد به تو بگوید که این مفتریات را من نگفتم و همه آنها دروغ است آیا از او می پذیری؟ آن محدث احمق گفت نه! زیرا آنهایکه این احادیث را گفته اند اگر بر

قتل مسلمانی شهادت دهند مسموع الکلمه و مقبول القولند من اگر تصدیق جعفر بن محمد را در کذب و جعل این احادیث کنم تکذیب آنهاست! این وضع احادیث در زمان ائمه طاهریں است پس وای به اعصار غیبت که از آن انوار هدایت، احدی نیست و شیاین جعل و ائمه ظلال برای گمراهی مسلمین و دشمنی با دین مبین راهی نزدیکتر از جعل احادیث نیافتند و گاهی دوستان نادان نیز به دوستی احمقانه، اعمالی کردند که دشمنان هم نکردند! علامه حلی درنهایه الاصول فرموده عمداً اخباری جعل و در کتب حدیث گنجانیدند تا صورت دین را زشت نموده و آنرا باطل جلوه دهند. و چون کار باین منوال رفت و هر صاحب غرض و مرضی به جعل حدیث پرداخت مخصوصاً دشمنان زیرک و حيله باز که می دیدند سرعت نفوذ برق آسای اسلام تمام دنیای متمدن آن روز را بلعیده و درخود ضمیمه نموده! برای نجات از این وضعیت به هر وسیله‌ای متشبث گردیدند و چیزی آسانتر و مؤثرتر از جعل حدیث نیافتند زیرا پشت هم انداختن چند جمله قال رسول الله و قال الصادق فلان و فلان زحمتی ندارد آیات قرآن نیست که در حصار باشد بلکه کلام آدمی است و ساختن آن بسی آسان است و از حیث تأثیر هم هر سخنی که صبغه دینی گیرد مؤثر است چه رسد به امر و نهی امور مهمه و چون با صورت دشمنی نمی توانستند چنین کاری انجام دهند ناچار به صورت دوست یعنی مسلمان درآمده و خود را در ردیف علما و جرگه محدثین درآوردند آنگاه ضربات کشنده خود را بر پیکر اسلام زدند با اینکه بر طبق ستور متواتره رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهریں سلام الله علیهم اجمعین می بایستی احادیث و اخبار وارده از ناحیه ایشانرا بر کتاب خدا عرضه کنند زیرا بهترین محک صدق و کذب اخبار قرآن مجید است لکن متأسفانه چنین عمل تاکنون صورت نگرفته و ما هنوز به کتابی از آثار علماء اسلام برنخورده ایم که احادیث را با قرآن مطابقه و مقابله کند و صحیح و سقیم آنرا از این راه بسنجد. بلی فقط اقدامی که برای تشخیص صحیح و سقیم بعمل آمد جعل و احداث

علم درایه و رجال است که حدیث را با وضع واحوال ناقلین آن بسنجد اگر راوی حدیث چنین و چنان بود آن حدیث صحیح و اگر چنین و چنان بود موثق یا معتبر و اگر نه ضعیف یا مرسل یا مجهول است باید دانست که علم درایه تقریباً در قرن پنجم هجری تأسیس گشت و اولین تألیف را مطابق نقل مرحوم سید حسن صدر در کتاب (الشیعه و فنون الاسلام) ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در پنج جلد مسمی به معرفت علم الحدیث در این باره نگارش داد هر چند این کار نمی‌توانست به طور کامل محدثاً را از پرتگاه وقوع در اکاذیب و مفتریات جلوگیری و حفظ نماید زیرا چه بسا که شخصی از حیث دارابودن صفات یک نفر راوی حدیث صحیح، آن صفات را واجد باشد و معهداً خبر منقوله از او مخالف کتاب خدا باشد چنانکه در پاره‌ای از احادیث صحیحه موجود همین عیب را می‌بینیم وانگهی آنکه خواست جعل حدیث کند می‌تواند اسم چند نفر از رجال خوشنام را در رجال حدیث خود قطار نماید برای اینکه از آن رجال خوشنام کتاب و رساله‌ای به خط و مهر خودشان باقی نمانده که با تطبیق به آن کذب مفتری واضح شود و کتب حدیث هم معدود و محدود نیست که نتوان از حدود آن خارج شد بلکه همه روزه می‌بینیم که کتاب حدیثی پیدا می‌شود که از وجود آن بی‌خبر بودیم و حدیثی می‌شنویم که سابقه نداشت؟!!

و معذالک، با اینکه گفتیم که علم درایه و رجال نمی‌تواند ما را از شر جَعَال و واضعین حدیث کذب، کاملاً محفوظ دارد ولی باز نفع آن زیاد بوده و نمی‌توان فوائد آن را منکر شد اما بدبختانه حتی از این طریق هم تاکنون اقدامی کامل برای تشخیص و موازنه اخبار صحیح و سقیم به عمل نیآمده و آنچه می‌دانیم تنها علامه مجلسی اعلی الله مقدمه کتاب کافی را که شامل حدود شانزده هزار حدیث است در معرض و محک علم

در آیه و رجال قرار داده و پیش از نه دهم احادیث آن را از ارزش صحت انداخته و کمتر از یک دهم آن را صحیح دانسته است.

در صورتیکه در همین احادیث صحیح، پاره‌ای احادیث یافت می‌شود که مفادش مخالف با آیات قرآن است و در میان همان احادیث ضعیف و حسن و مرسل و غیره احادیثی یافت می‌شود که مفاد آن کاملاً مطابق با آیات قرآن است و متأسفانه ما را اکنون مجال آن نیست که نمونه‌هایی از این دو قسم در اینجا بیاوریم.

ما معتقدیم که بهترین محک برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم همان میزانی است که خود رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام بدست داده‌اند و آن همان عرضه کردن بر کتاب خداست به شرط اینکه خود کتاب را محتاج به تفسیر احادیث ندانیم تا علاوه بر فساد دور، تهمت نقص بر کتاب خدا و نارسائی و محتاج به مترجم و دیلم‌باج بودن بیان الهی وارد آوریم و هر حدیثی که با کتاب موافق باشد هر چند از مخالفین مذهب ما باشد بپذیریم مثلاً ابوهریره در حدیثی که در موضوع با از رسول خدا ﷺ روایت نموده است که «قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليأتين على الناس زمان لا يبقى احد الا اكل الربا فمن لم يأكله اصابه من غباره».

که مضمون آن این است که بر مردم روزگاری خواهد آمد که کسی باقی نمی‌ماند مگر اینکه ربا خواهد خورد! و اگر هم آن را نخورد بالاخره گردی از آن بر وی می‌نشیند) ما که امروز برای العین معاملات ربوی و مؤسسات بانکی را می‌بینیم یقین داریم که این حدیث صحیح و یکی از آثار صدق نبوت و از معجزات آن حضرت ﷺ است حالا راوی آن بر طبق علم درایه و رجال شخصی است که حدیث او را نمی‌توان صحیح دانست ضروری ندارد و مثلاً در تفسیر طبرسی (مجمع البیان) و تفسیر البرهان در ذیل آیه ﴿إِنَّهَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ {المائدة: ۳۳} از جمیل بن دراج که از ثقات اصحاب ائمه و بر طبق کتب رجال چون فهرست شیخ و خلاصه علامه و

رجال نجاشی (اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح منه) صحیح القول می باشد حدیثی از حضرت صادق علیه السلام آورده که آن حضرت از پدرش روایت کرده که «اعطی سلیمان بن داود ملک مشارق الارض ومغارها فملک سبعائة سنة و سبعة ملك اهل الدنيا کلهم من الجن و الانس و الشیاطین و ...» که هر کس کوچکترین اطلاعی از تاریخ داشته باشد می داند این حدیث با کمال صحتش دروغ است. پس این میزان میزان صحیح و مطمئن نیست که بتوان بدان اعتماد نمود و افسوس که ما را مجال نیست تا نمونه‌هایی از این قبیل بیاوریم زیرا هنوز محیط و افکار مساعد نیست و شمشیر تهمت و دشنام تیز است.

پس بهترین میزان همان عرضه کردن احادیث به قرآن است هر چند گویندگان و آورندگان آن فاسق و فاجر باشند و اتفاقاً این عقیده ما، مضمون حدیث شریفی است که از محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت شده که آن حضرت فرمود: «یا محمد ماجئک فی روایة من بر او فاجر یوافق القرآن فخذبه و ما جائک من روایة من بر او فاجر یوافق القرآن فخذبه و ما جائک من روایة من بر او فاجر یخالف القرآن فلا تأخذبه» که مضمون حدیث صداقت مشحون آن است که فرمود این محمد آنچه در روایتی می آید که آن مطلب در آن روایت موافق قرآن است حالا راوی خواه خوب نیکوکار و خواه فاجر بدکردار باشد آن مطلب را بگیر و آنچه در روایتی که بدست تو می آید که آن مخالف قرآن است خواه راوی آن آدم خوب باشد یا فاجر، آن را نگیر! پس میزان صحت و سقم احادیث به موجب عقل و شرع و احادیث متواتره عرض به کتاب خداست اینک اندکی از آن احادیث که در عرض احادیث به کتاب خدا آمده است.

۱- در کتاب شریف کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود!

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان على كل حق حقيقة و على كل صواب نوراً
فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید هر حقی را حقیقتی و هر سخن صحیحی را نوری است (همانطور که در حدیث ابوهریره یادآور شدیم - م) پس هر چه موافق کتاب خدا بود آنرا فراگیرد و آنچه مخالف کتاب خدا بود آن را واگذارد.

۲- در تفسیر عیاشی از هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی خطبة بمنی او مكة یا ایها الناس ما جائکم عنی یوافق القرآن فانا قلته و ما جائکم عنی لایوافق القرآن فلم اقله»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که به مکه یا در منی خواند فرمود: ای مردم! هر چه از جانب من به سوی شما آمد اگر موافق قرآن بود آن را من گفتم و اگر موافق نبود آن را من نگفتم.

۳- از اسمعیل بن زیاد السکونی از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «الوقوف عند الشبهة خیر من الافتحام فی الهلکة و ترک حدیثاً لم تروه خیر من روایتک حدیثاً لم تحصه ان علی کل حق حقيقة و علی کل صواب نوراً فما وافق الكتاب الله فخذوا به ما خالف کتاب الله فدعوه»

امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث می‌فرماید: وقوف و تأمل در هنگام شبهه بهتر است از خود را به هلاکت انداختن و حدیثی را که روایت نکرده و ترکش نائی بهتر است از اینکه حدیثی را روایت کنی که به حقیقت آن نرسیده‌ای بدرستی که هر حقی را خود

حقیقتی است که بر هر سخن صواب نوری است (یعنی خود سخن حق، دارای اثر و نور خاصی است) پس آنچه موافق کتاب خدا است آن را بپذیرید و آنچه مخالف کتاب خدا است آن را واگذارید.

۴- کلیب اسدی می‌گوید: از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که می‌فرماید:

«ما اتاکم عنا من حدیث لا یصدقہ کتاب اللہ فهو باطل»

هر چه از ما بشما می‌رسد اگر کتاب خدا آن را تصدیق نمی‌کند باطل است.

۵- سدیر می‌گوید: که حضرت امام محمدباقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم

السلام می‌فرمودند: «لا یصدق علینا الا بما یوافق کتاب اللہ و سنۃ نبیہ» بر ما تصدیق

نمی‌شود مگر آنچه کتاب خدا و سنت پیغمبرش با آن موافق باشد.

۶- شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند

که آن حضرت فرمود:

«لا تقبلوا علینا حدیثنا الا ما وافق القرآن السنۃ».

حدیثی را بر ما قبول نکنید مگر آنچه موافق قرآن و سنت باشد.

۷- در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام و آن جناب از حضرت صادق علیه السلام روایت

می‌کند که فرمود: فلا تقبلوا علینا خلاف القرآن بر ما خلاف قرآن را قبول نکنید.

گمان نمی‌کنم کسی را اندکی از وجدان و انصاف روزی شده باشد و معهذاً تردید

کند که با این بیان دیگر می‌توان به احادیثی که مضمونش خلاف قرآن است یا با آن

موافق نبوده و قرآن آن را تصدیق نمی‌کند اعتماد کرد هر چند رجال آن مطابق کتب

رجال و درایه، مؤمن و امامی و فلان و فلان باشند و هر چند با میزان در آیه احادیث

صحیح باشند! ولابد خوانندگان متوجه اند که مقصود ما در این مقام با تطویلی که رفت

آن است که اگر حدیثی یا احادیثی یافت شود که جهاد را که از بزرگترین احکام

اسلامی و رکن اعظم آن است موقوف و یا حرام بداند چون مخالف صریح بیش از صد

آیه قرآن است اصلاً قابل قبول نیست بخصوص که می‌دانیم مهمترین سبب ارتقاء و عظمت مسلمین همین حکم محکم جهاد بوده و دشمنان از هر حیث متوجه بوده‌اند که مسلمانان را از این حکم سعادت بخش الهی بازدارند حالا بهر شیوه و رویه‌ای که بتوانند آنانرا در این موضوع سست و غافل و جاهل می‌نمایند چنانکه کرده‌اند! در صورتیکه خوشبختانه حدیث صحیحی که چنین مضمونی داشته باشد در احادیث شیعه وجود ندارد و ما انشاءالله ضمن بحث از احادیثی که می‌گویند جهاد را مشروط به وجود امام معصوم دانسته تحقیق این مدعی می‌نمائیم چون در این جا سخن از مطابقت احادیث باقر آن رفت و در اذهان پاره‌ای بألقای شیطان یا دشمنان یا جاهلان این شبهه قوی شده که قرآن را جز امام نمی‌تواند و حق ندارد تفسیر کند و بدبختانه این شبهه بی‌اساس کار خود را کرده و در واقع قضیه را معکوس نموده یعنی به عوض اینکه احادیث راعرضه به قرآن کنیم با این شبهه باید قرآن را به احادیث عرضه کنیم!! لذا اکنون می‌پردازیم ببطلان این مدعی و رفع این شبهه و من الله التوفیق.

قرآن قابل فهم است

۱- خداوند متعال قرآن را برای هدایت بشر فرستاده و چگونه می‌توان گفت کتابی که برای دستور زندگی بنی‌آدم تا انقراض عالم آمده قابل فهم نیست! و باید به اشخاص معدودی که در برهه‌ای از زمان در محیطی مجهول بوده‌اند و با هزاران سال که از عمر عالم مانده احدی از آنان نیستند باز هم باید به آنان مراجعه کرد و فهم آنرا منحصر به ایشان دانست؟!

۲- ثانیاً خود قرآن مدعی است که او را همه کس که اهل زبان باشد می‌تواند بفهمد مانند آیات شریفه: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ {القمر: ۱۷} ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ {آل عمران: ۱۳۸} ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّنْ

رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿النساء: ۱۷۴﴾ ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾
 ﴿المائدة: ۱۵﴾ ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
 النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿المائدة: ۱۶﴾ آیا برهان و نور احتیاج دارد باینکه
 آن را در انحصار بیان عده‌ای معدود و معدوم قرار داد؟!

زهی نادان که او خورشید تابان! بنور شمع جوید در بیابان
 ۳- قرآن ملامت می‌کند کسانی را که به آن تدبر نمی‌کنند مانند: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
 الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ﴿محمد: ۲۴﴾ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا
 تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾ ﴿محمد: ۲۵﴾ اگر قرآن قابل فهم نباشد و
 باید فقط عده معدودی آن را بیان کنند این ملامت از طرف خدا جور است و تعالی الله
 عن ذالک.

۴- قرآن منکرین نبوت را دعوت باتیان مثل خود می‌کند اگر قابل فهم نباشد این
 دعوت دعوت جاهلانه است و تعالی الله عن ذالک ﴿وَإِنْ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ
 عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ ﴿البقرة: ۲۳﴾.

۵- قرآن مدعی است که در آن اختلافی نیست و اگر در آن اختلافی بود از جانب
 خدا نیست ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾
 ﴿النساء: ۸۲﴾ اگر کسی آنرا نفهمد از کجا می‌داند که در آن اختلافی هست یا نیست و امر
 تدبر در آن در چنین صورت العیاذ بالله امر عبثی است! زیرا چیزیکه قابل فهم نیست چه
 تدبری در آن توان نمود؟

۶- خدای متعال قرآن را نور و حکیم و مهیمن و مبین و شفا و هدی نامیده است
 اگر بنا باشد مطالب آن بقدری غامض و پیچیده و تاریک باشد که احتیاج به تفسیر

معدودی که حتی مجال اظهار وجود نیافتند باشد در این صورت نسبت کذب واغوا به ساحت مقدس ربوبی داده شده آیا هیچ مسلمانی چنین حرفی می‌زند؟! ۷- تفاسیری که نسبت به ائمه معصومین داده‌اند علاوه بر آنکه کامل نیست در همان آیات هم که مورد تفسیر قرار گرفته‌اند کافی نبوده بلکه بسیاری از آنها اصلاً مربوط نیست چنانکه انشاءالله پاره‌ای از آن بعد از این خواهد آمد.

تفاسیر جعلی منسوب به ائمه علیهم السلام

حالا اگر فرض شود که مردم مجبور باشند که در تفسیر قرآن رجوع به احادیث کنند. احادیثی که درباره تفسیر قرآن جمع‌آوری شده در این زمان عبارت است از تفاسیر البرهان و تفسیر امام و تفسیر عیاشی و امثال آن، اینک ما نمونه‌ای از این تفاسیرات که در پیرامون آیات شده می‌آوریم تا به بینیم آیا واقعاً می‌تواند ما را کافی و قانع باشد! آیا راستی مقصود خدا از ارسال این آیات این بوده که ما این مطالب را بدانیم؟! یکی از این تفسیرها تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری مشهور به تفسیر امام است که لابد مهمترین آنهاست زیرا مخصوصاً این کتاب برای تفسیر نوشته شده در حالیکه از ائمه معصومین کتابی که فقط برای تفسیر نوشته شده باشد وجود ندارد اینک معایب آن :

اولاً - با مراجعه بسند این تفسیر معلوم می‌شود که رجالی که این تفسیر را روایت کرده‌اند مجهول و نامعلوم و کذاب بوده‌اند زیرا یکی از رجال آن سهل بن احمد الدیباجی است و ابن الغضائری گفته: «انه كان يضع الاحاديث و يروي عن المجاهيل» و سهیل بن احمد از محمد بن قاسم استرآبادی نقل می‌کند و علامه در رجال خود درباره این تفسیر فرموده است :

«انه موضوع وضعه سهیل بن احمد الدیباجی و احادیثه منا کیر»

می‌فرماید این تفسیر موضوع وساختگی است که سهیل بن احمد الدیباجی آن را وضع نموده و احادیث آن مناکیر است و باز درباره محمد بن قاسم استرآبادی در کتب رجال به این عبارت یاد می‌شود.

محمد بن القاسم و قیل ابن ابی القاسم المفسر الاسترآبادی ضعیف کذاب روی عنه

تفسیر عن رجلین مجهولین.

آری این مرد ضعیف کذاب این تفسیر را از دونفر مجهول به نام یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار روایت کرده است خودش خیلی خوشنام بوده رفته دامن مجهولین بی‌نام و نشانی را هم چسبیده است!

ما قبلاً گفتیم که اگر مضمون حدیثی با کتاب خدا و لا اقل با عقل و تاریخ موافق باشد می‌پذیریم اینک ثانیاً می‌رویم سراغ مضامین این تفسیر شریف! که منسوب به امام است تا به بینیم چه گل‌هائی به‌آب داده.

اولاً این جناب امام! این قدر از تاریخ بی‌اطلاع بوده که می‌گوید:

حجاج مختار بن ابوعبیده ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد و از قتل حسین بن علی انتقام گرفت با اینکه به تصدیق تمام مورخین حجاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال ۶۷ هجری بدست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود اتفاق افتاد.

و داستان عبدالملک مروان و قتل مصعب و سر او در دارالاماره کوفه از مشهورات تاریخ است، تو گوئی این امام حسن عسگری این تفسیر هم مانند امام جعفر صادق کتاب بحرالانساب که یکی از کتاب فروشهای معتبر تهران برای رضای خدا! چند سال قبل آن را چاپ و توزیع نمود اصلاً این امام کتاب نویس! اطلاعات تاریخی نداشته تا جائیکه تاریخ وفات خود را ه مختلف ذکر کرده است!!

ثانیاً توجهی به مضامین این تفسیر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامه حلی مناکیب فراوانی که غیر از این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد چیزهایی در آن است که اکثراً از موضوعات غلات است و بلکه در هیچ کتابی حتی کتاب غلات هم از آن اثری نیست! در این کتاب ضمن تفسیر آیه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ {البقره: ۲۳} ذکه خدا تمام اهل عالم را به معجزه بودن قرآن دعوت می‌کند. سخن از معجزه قضای حاجت پیغمبر ﷺ رفته است که چگونه منافقین که در تعقیب این بودند که عورت و غایط آن جناب را به بیند محروم و مایوس شدند و معجزه آن چنانی رخ داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده لاطائلاتی مانند تکلم کردن خر کعب بن اشرف و ایمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شماس آن خر را و از این قبیل بیهوده‌ها آنقدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند!! آیا این است آن تفسیری که اهل عالم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟! و عقل و فهم خود را در قبال آن کنار بگذارند؟

افسوس که از تنگ فهمی و نظرتنگی افراد و مخصوصاً از کمین کردن مغرضین ما نمی‌توانیم بیش از این در این باره بحث پردازیم ما منکر نیستیم که در همین کتاب مطالبی هست که از ناحیه معصومین رسیده و نظائر آن در کتب معتبر، دیگر هست و بالاخره حق و باطل بهم آمیخته شده و سخن ما در این است که با اکتفا به چنین تفاسیر از برکات عمیم قرآن کریم محروم خواهیم ماند.

دومین کتابی که به نام تفسیر ائمه معصومین در میان شیعه رایج است کتاب تفسیر البرهان سید هاشم بحرانی است، در این کتاب نیز تا آنجا که تفسیر امام فوق‌الذکر بوده همه را آورده است و غالباً احادیثی که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه نیست و بسیاری از آنها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه بر آن احادیثی در آن است

که گذشته از این موافق قرآن نیست مخالف قرآن بلکه مخالف ضروریات اسلام است مانند حدیثی که در ذیل آیه آمن الرسول بما انزل الیه در سوره بقره آورده است در ص ۲۶۷ جلد ۱ اینک مقداری از متن حدیث: عن عبدالصمد بن شیبۀ قال ذکر عند ابی عبداللہ علیه السلام به والاذان تا آنجا که می گوید: «فقال ابو عبداللہ علیه السلام کذبوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله كانا نائماً فی ظل الکعبة فاتاه جبرئیل تا می نویسد ثم صعد به حتی انتهى الی ابواب السماء فلما رأته الملائكة نفرت عن ابواب السماء و قالت الهین اله فی الارض اله فی السماء» حدیث مفصل است و حاصل آن اینست که وقتی که رسول خدا بدرهای آسمان رسید همین که فرشتگان او را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می شود که دو تا خدا هست یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان!!

می بینید در این حدیث ملائکه را که از قدیسیں عالم بالا و از مدبران ملأ اعلی هستند چقدر بی ادراک و نافهم و مشرک قلمداد می کند که وقتی که رسول خدا را دیدند خیال کردند عالم دو خدا دارد! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! تعالی الله عن ذالک و نستجیر به ساکنین این آسمان تو گوئی از ساکنین یک طویله هم بی شعورتر بودند!! لعنت خدا بر دروغگو.

این حدیث را محمد بن الحسن الصفار شیرین تر آورده و گفته است «!... نفرت عن ابواب السماء فقالت الهنا فامر الله جبرئیل فقال الله اکبر الله اکبر فتراجعت الملائكة نحو ابواب السماء و علمت انه مخلوق ففتحت الباب فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله حتی انتهى الی السماء الثانية فنفرت الملائكة عن ابواب السماء فقالت الهین اله فی الارض و اله فی السماء فقال جبرئیل اشهد ان لا اله الا الله فتراجعت الملائكة و علمت انه مخلوق ثم

فتحت الباب فدخل صلى الله عليه و آله حتى انتهى الى السماء الثالثة فنفرت الملائكة عن ابواب السماء... تا آنجا که می نویسد و مرا انبی حتى انتهى الى السماء الرابعة فاذا هو بملك متكا و هو على سرير تحت يده ثلاثاه الف ملك تحت كل ملك ثلاثائة الف ملك فهم النبي بالسجود و ظن انه فنودی ان قم قال فقام الملك على رجله قال فعلم النبي ﷺ انه عبد مخلوق قال فلايزال قائماً الى يوم القيامة....»

مضمن این حدیث خرافت مشحون آن است که ملائکه آسمان اول همینکه پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست! پس خدا به جبرئیل امر کرد که دو مرتبه الله اکبر بگوید همینکه گفت ملائکه برگشتند بدرهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر مخلوقی است آنگاه درها باز شد تا اینکه رسول خدا به آسمان دوم رسیدی در اینجا هم ملائکه از رهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می شود دو خدا هست یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان دراین وقع جبرئیل اشهد ان لا اله الا الله گفت پس ملائکه برگشتند و دانستند پیغمبر مخلوقی است آنگاه در باز شد و رسول خدا رسید به آسمان سوم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیه آسمانهای اول و دوم تکرار شد تا اینکه پیغمبر به آسمان چهارم رسید در این موقع فرشته‌ای را دید که تکیه داده و بر تختی نشسته که زیردست او سیصد هزار فرشته است که زیردست هر فرشته‌ای سیصد هزار فرشته دیگر است پیغمبر که این را دید تصمیم گرفت که سجده کند و گمان کرد که او خداست لذا به آن ملک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه ملک روی دو پای خود برخواست و ایستاد پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است به این جهت آن فرشته همیشه تا روز قیامت به حال ایستاده باید بماند!! شما را به خدا به بینید اولاً فرشتگان که اشرف موجودات علوی و از طرف پروردگار عالم مدبر کائناتند آنها را آن قدر بی شعور و کم ادراک و نادان معرفی می کند که

تا پیغمبر را دیدند خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند معلوم می‌شود در گروه فرشتگان و آنانکه خدا درباره آنها می‌فرماید: «عباد مکرمون» و بعد از خود نام آنها را به عظمت یاد می‌کند که «شهدالله انه لا اله الا هو و الملائكة» آنقدر شعور نداشتند و هنوز ندانسته بودند که خدای آنها بشر و مجسم نیست و حتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه بدتر اینکه خود پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصور می‌کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته و نود میلیون ملائکه زیر دست او بودند، امر بر وی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست! و قصد سجده کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جای بلند شو و بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود و اگر گناهی باشد العیاذ بالله متوجه پیغمبر است که اشتباهی گرفته! معذک فرشته بدبخت به گناه پیغمبر معذب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد:

گنه کرد در لخ آهنگری بشو شتر زدند گردن مسگری!
 آری اینست آن تفاسیری که می‌گویند باید مردم بدانها مراجعه کنند و حق ندارند خود عقل و اندیشه خود را در فقه قرآن بکار برند!!

حالا ممکن است وکیلان دفاع از چنین مجرمینی که این احادیث را جعل و به زبان ائمه دین در کتب احادیث گنجانیده‌اند بگویند: مقصود حدیث شاید ظاهر آن نباشد و به فلسفه و عرفان بافی‌هائی پردازند ولی به آنها باید گفت آیا آنچه مردم از این احادیث می‌فهمند چه چیز است؟! و نتیجه‌ای که از آن عاید می‌شود چیست؟

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می‌کند که کسی از آیه شریفه آمن الرسول بما انزل الیه که ترجمه تحت اللفظی آن هم اینست که (پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همه‌شان به خدا و کتابها و رسولانش ایمان آوردند) از یک

چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، پردازد به چنین لاطائلات و آن وقت آنرا تفسیر ائمه معصومین بدانند؟!!

سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیاشی نیز از این قبیل مطالب بی‌نصیب نیست!.

البته چنانکه گفتیم چنین نیست که تمام مطالب و اخباریکه در این کتابهاست باطل و جعلی باشند بلکه اکثر آنها صحیح و از ناحیه معصومین صادر شده اما به هر حال خالی از این گونه عیبه‌ها نیستند و یک مثقال زهر، نه‌ری را مسموم می‌کند و یک چنین حدیث ارزش کتاب را پائین می‌آورد نواقصی که در این تفاسیر است: اولاً: احادیثی که به عنوان تفسیر آورده‌اند صرفنظر از منکر بودن بعضی از مضامین آن اصلاً مربوط به تفسیر نیستند. ثانیاً: تمام آیات قرآن مورد توجه قرار نگرفته بلکه مانند تفسیر امام که پاره‌ای از آیات سوره بقره و اندکی از آیات دیگر است و تفسیر قمی و برهان که جسته و گریخته آیات را ورد توجه و باصطلاح خود تفسیر کرده‌اند. ثالثاً: آیات شریفه قرآن را که برای هدایت و تربیت عموم جهانیان آمده است در مورد خاصی می‌خکوب می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ {النساء: ۵۸} که یکی از آیات تشریحی و تربیتی قرآن مجید بوده و عمل بدان بر عموم واجب است و ادای امانت در شریعت اسلام از بزرگترین و مهمترین فرایض است و عظمت تعالیم قرآن به چنین آیاتی دانسته می‌شود، معهداً با پانزده حدیثی که در تفسیر برهان در ذیل این آیه شریفه آورده است در تمام آنها می‌گوید: مراد از ادای امانت: ادای امانت امام است به امام بعد از خود! مثل اینکه دیگر امانتی در دنیا وجود ندارد مگر امانت امامت که امامی باید به امام دیگر دهد و فرضاً چنین باشد بنابر این بیان پس دیگر به مردم غیر امام چه مربوط است که آن را بخوانند و بدانند فقط باید امام آن را بدانند که به امام بعد از خود ادای امانت کند و از این قبیل!!

پس ما اگر فهم قرآن را منحصر به احادیث و تفاسیری که به نام معصومین شهرت یافته بدانیم جنایت بس عظیمی را مرتکب شده‌ایم که هیچ گناهی با آن برابر نیست و درست ضد آنچه بدان مأموریم یعنی عرضه کردن احادیث به قرآن، انجام داده‌ایم که قرآن را بر احادیث عرضه کرده‌ایم با اینکه دانسته شد که احادیث در چه مرحله‌ای از اعتبارند!!

اینک پردازیم بهذکر احادیثی که وجوب جهاد را موقوف به وجود و قیام و اذن امام معصوم می‌دانند، باید دانست که جهادی که در اسلام بر عموم مسلمانان واجب است جهاد دعوت بهاسلام است به این معنی که مادامیکه یک نفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد شمشیر جهاد مسلمانان نباید در غلاف ورود و حکم جهاد معطل و موقوف شود مگر اینکه آن غیرمسلمان که اگر مشرک است مسلمان شود و اگر نه کشته گردد یا تحت پیمان در آید و اگر کافر اهل کتاب است یعنی از یهود و نصاری و مجوس است مسلمان و یا جزیه‌گزار اسلام باشد و دلیل آن در کتاب خدا آیات: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ {البقره: ۱۹۳} ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ {التوبة: ۲۹}

«با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خداوند و رسولش حرام نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند و به دین حق در نمی‌آیند، کارزار کنید. تا آنکه به دست خویش خاکسارانه جزیه بپردازند»

و اما قتال و مبارزه با مسلمانان جز با امام معصوم جایز نیست زیرا قتال بتأویل، مخصوص امام معصوم است و احدی را نمی‌رسد که به هیچ عنوانی مگر بعنوان دفاع یا مقاتله با اهل بغی باذن حاکم، بدین کار قیام نماید.

احادیثی که در خصوص حرمت جهاد جز با امام معصوم است وارد شده، ناظر به همین معنی است.

اینک ما برخی از این احادیث را از کتب معتبره شیعه کافی و وافی و وسائل، در اینجا می‌آوریم و در پیرامون آن به تشریح و توضیح می‌پردازیم تا دانسته شود که جهادی که دعوت با سلام است در هیچ حدیثی ولو ضعیف، حرام نشده. هر چند اگر هم حرام شده بود هرچقدر هم که حدیث آن صحیح بود چون مخالف دستور قرآن بلکه هادم ارکان اسلام بود اصلاً قابل اعتناد نبود، و می‌بایست با کمال نفرت آنرا به سینۀ دیوار کوبید.

اینک یکی از آن احادیث که حتی در کتاب جواهرهم آن را بعنوان اول حدیث درباره حرمت جهاد جز با امام معصوم آورده است این حدیث است:

عن عثمان بن عیسی عن سماعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال لقی عباد البصری علی بن الحسین علیه السلام فی طریق المکه فقال له یا علی بن الحسن ترکت الجهاد و صعوبته و اقبلت الی الحج و ان الله عزوجل یقول «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله» فقال علی بن الحسین اتم الایة فقال التائبون العابدون. الایة فقال علی بن الحسین اذا راینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج.

عثمان بن عیسی که به نقل کتب رجال مانند رجال کشی و خلاصه علامه و رجال ابن طاوس و طه و جلد یازدهم بحار الانوار، واقفی مذهب بوده و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مالی که از آن جناب در نزد وی بوده با اینکه حضرت رضا آن را مطالبه نمود، نپرداخت و به حضرت نوشت که اگر پدرت نمرده است که چیزی به تو نمی‌رسد و اگر به طوریکه تو ادعا می‌کنی او مرده است به من دستور نداده که چیزی به

تو بدهم و من تمام آنها را متصرف و کنیزانش را نکاح کرده‌ام! این شخص با این سابقه در خشاننش! از سماعه روایت می‌کند که بدبختانه او هم به تصریح کتب رجال واقفی مذهب بوده.^۱

بهرصورت خلاصه مضمون این حدیث آن است که عباد بن کثیر بصری که یکی از صوفیه و زاهد نمایان آن عصر بوده و داستان اعتراض او به حضرت صادق معروف است چون همواره در مقام فضولی و کوچک کردن بزرگان دین بود که جایی برای خود باز کند در راه مکه با حضرت امام زین العابدین علیه السلام ملاقات می‌کند و روی همان نیت شوم و به عنوان مذمت به حضرت عرض می‌کند که تو جهاد را چون امر مشکلی بوده ترک

(۱) در این جا تذکار این نکته لازم است که ما قبلاً گفتیم که برای تشخیص حدیث صحیح از ضعیف، ملاک و میزانی که عبارت از علم درایه و رجال باشد تمام نیست زیرا بسیاری از احادیث است که متناً موافق قرآن است در صورتیکه سنداً ضعیف است و بالعکس احادیثی که هست که سنداً صحیح ولی متن و مضمون آن مخالف قرآن و حس و عقل و تاریخ است و نمونه‌ای از آن را قبلاً بدست دادیم. در ایامیکه مقاله علل انحطاط مسلمین در روزنامه وظیفه درج و نشر می‌شد یکی از انتقادکنندگان که در سوت روحانیت و مدعی علم است بر ما اعتراض و انتقاد کرد که چرا با اینکه بدرایه و رجال اعتقاد نداریم برای سند احادیث بدان استدلال می‌نمائیم.

مثل اینکه این شخص محترم ندانسته بود که اولاً: ما نگفتیم علم درایه و رجال از بیخ بی‌فائده است بلکه گفتیم این میزان که برای تشخیص حدیث از صحیح و سقیم گرفته‌اند ناقص و ناتمام است و باید میزان حدیث همان عرض بر کتاب خدا باشد هر چند راوی او مخالف یا واقفی یا عامی و امثال آن که موجب ضعف سند است، بوده باشد و ثانیاً: ما که معتقدیم که هیچ حدیثی هر چند از حیث سند خیلی هم معتبر باشد چون موافق قرآن نبود باید آن را بسینه دیوار زد، موقعیکه با خصم خود به احتیاج می‌پردازیم مطابق منطق و عقیده او بالزام وی قیام می‌کنیم که گفته‌اند:

خواهی که شود خصم تو عاجز به سخن او را به سخنهای خود الزامش کن

نموده‌ای و به حج که یک کار آسانی است روی آورده‌ای در صورتیکه خدای تعالی می‌فرماید ک خدا از مؤمنین در مقابل دادن بهشت، جان و مالشان را می‌خرد تا آخر آیه حضرت فرمود بقیه آیه را بخوان آنگاه عباد بقیه آیه را که «التائبون العابدون» است خواند که مقصود از مؤمنینی که خدا، جان و مالشان را می‌خرد کسانی هستند که توبه‌کار و عبادت‌کننده و سیاحتگر و آمر به معروف و ناهی از منکر و حافظین حدود الهی باشند وقتی که آیه تمام شد حضرت فرمود هرگاه چنین کسانی را دیدیم البته جهاد با آنها افضل از حج است. یعنی چون فعلا چنین کسانی نیستند که متصدی جهاد شوند و آن نیز که این روزها در ظاهر به عنوان جهاد لکن در باطن بعنوان احراز ریاست و سلطنت و جمع اموال و اطفاء شهوات و انتقام، بدین کار پرداخته‌اند اهل بیت ندارند پس بهتر همانکه شخص مسلمان برای احراز ثواب به حج بپردازد. این حدیث در کتاب وسائل الشیعه از یک طریق دیگر هم روایت شده که یکی از رجال سند آن ربیع بن سلیمان الخمری از مطعون است و دیگری مجهول و منقطع که بواسطه آن حدیث مرسل است و به هر حال از حیث سند رجال چندان قابل اعتنا نیست.

اینک باید دید که مضمون آن تا چه حد مربوط به موضوع حرمت جهاد است و قبلا باید جنگهائی که در زمان حیات حضرت علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم‌السلام رخ داده و زمان صدور این احادیث بوده، مورد توجه قرار دهیم تا به بینیم اگر نهی یا کراهتی از امر جهاد در آن زمان شده منظور ائمه علیهم السلام چه بوده است؟

جنگهائی که امام زین العابدین حج را بر آن ترجیح می‌دهد

بعد از واقعه عاشورا در محرم سال ۶۳ هجرت که امام زین العابدین در مدینه تشریف داشتند جنگ حره اتفاق افتاد در این موقع حضرت در خارج شهر در مزرعه‌ای از مزارع

خود ساکن بود و از قبول خلافت که اهل مدینه به حضرت عرضه داشتند خودداری فرمود و جنایات و فجایعی که در این جنگ رخ داد، از ریختن خون بیش از ده هزار نفر و قتل عام مردم و هتک نوامیس و وقوع زنا با زنان مدینه و حامله شدن دختران عتفاً از سپاه یزید، چیزی است که روی تاریخ را سیاه کرده است.

در اوائل سال ۶۴ جنگ حصین بن نمیر با عبدالله زبیر در مکه رخ داد و به خانه کعبه منجنیق بسته سنک پراویدند و پیراهن کعبه را سوزانیدند و در همان سال جنگ مروان در موضوع خلافت با ضحاک بن قیس که هوادار عبدالله بن زبیر بود رخ داد.

سه سال قبل از آن سلیمان بن سرد و مسیب بن نجیه فزاری و عبدالله بن سعید و عبدالله بن وال، طائفه توابین را تشکیل داده و درصدد خروج بر یزید بودند اما تا یزید زنده بود نتوانستند کاری انجام دهند.

و در سنه ۶۴ مختار به کوفه آمد و با سلیمان بن سرد در باب خروج گفتگو کرد سلیمان گفت هنوز وقت خروج نیست لذا مختار از او مأیوس شده و بدعوت بنام محمد حنفیه قیام نمود.

سلیمان بن سرد در محرم سال ۶۵ خروج کرد و از صد هزار نفر از مردم کوفه و اطراف که با وی بیعت کرده بودند زیاد از ده هزار کس همراه او نشد و با اینکه عبدالله بن زید فرماندار عبدالله زبیر به ایشان وعده مساعدت داد نپذیرفتند و به جانب شام حرکت کردند و در عین آلود با صین بن نمیر جنگ کردند تا تمام کشته شدند.

در سال ۶۶ مختار خروج کرده و قبل از او نافع بن ازرق خارجی رئیس خوارج خروج کرده بود و چندین مرتبه با مسلم بن عبیس القرشی و عثمان بن عمر و مهلب بن ابی صفره جنگید و سرانجام در فارس بدست مهلب کشته شد و بعد از او عبدالله مأجور رئیس خوارج شد و عمرو بن علی بن ابی طالب در رکاب مصعب و تحت پرچم محمد بن اشعث به مختار جنگید و کشته شد! و مختار نیز در سنه ۶۷ بدست نیروی مصعب بن

زبیر کشته شد در همین اوقات عبدالله بن حازم در خراسان علم طغیان برافراشته و آنجا را مسخر نمود.

ابراهیم بن مالک اشتر بعد از قتل مختار با مصعب بیعت نمود و مصعب او را محترم داشت و در رکاب او با عبدالملک مروان جنگید تا کشته شد.

در همین زمان عمرو بن سعیدالاشدق با عبدالملک مروان به خلافت مدعی بود و از جانبین در دمشق گیر و داری رخ داد تا عبدالملک او را فریفت و بعد او را در سال ۷۹ هجری کشت.

و هم در این زمان جنگ خالد بن یزید بر سر خلافت با عبدالملک اتفاق افتاد. و از جمله جنگهای بزرگ آن زمان جنگهای مهلب بن ابی صفره با خوارج است که در اول بدستور عبدالله زبیر و اخیراً از طرف عبدالملک مروان بدین کار فرمان یافت.

در سال ۷۳ محاصره مکه و قتل عبدالله زبیر بوسیله حجاج واقع شد. و هم در این اوقات صالح بن مسرح که از خوارج و از عباد زمان بود بر عبدالملک خروج نمود و مسیب بن یزید بدو پیوست و جنگهای خونینی بین او و سرداران حجاج رخ داد و این جنگها در سالهای ۷۵ / ۷۶ هجری بود.

و شیب که جنگهای عظیم نمود در سال ۷۷ در آب غرق شد و بعد از آنجنگ مهلب بن ابی صفره با قطر و عبد ربه الکبیر از خوارج ازارقه است.

در سال ۷۹ جنگ رتبیل پادشاه کابل به قیادت عبیدالله بن ابی بکر و معیت شریح بن هانی قاضی معروف کوفه اتفاق افتاد و در این جنگ شریح که بیش از صد سال عمر کرده بود کشته شد، و بعد از آن عبدالله معزول و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث نامزد آن جنگ از طرف حجاج گردید و با این که رتبیل حاضر به تسلیم و ادای جزیه بود معهدا عبدالرحمن راضی نشد و با او جنگ نمود و چون پیشرفت را صلاح ندانست حجاج او را مورد عتاب قرار داد و عبدالرحمن و مسلمانان از حجاج بیزاری نمودند و مسلمانان

مجاهد نیز با عبدالرحمن بیعت کردند و عبدالرحمن با پادشاه کابل مصالحه نموده و روی به سیستان آورد و متوجه حجاج گشت حجاج از شام مدد خوات و با لشگری فراوان به جنگ عبدالرحمن شتافت اما شکست سخت خورده فرار کرد و یک میلیون دره بر قشون تقسیم نمود و عبدالرحمن ببصره رسید و مردم عموماً با او بیعت کردند و عبدالملک مروان را خلع نمودند و این در سال ۸۱ بود.

در محرم سال ۸۲ جنگ بین عبدالرحمن و سپاه حجاج اتفاق افتاد و او را هزیمت دادند و وقتی که عبدالرحمن به کوفه رفت اهل بصره با عبدالرحمن بن عباس بیعت نموده و پنج شبانه روز با حجاج مقاتله کردند و عبدالرحمن بن عباس نیز در کوفه بعبد الرحمن بن محمد اشعث پیوست سعید بن جبیر و کمیل بن زیاد (صاحب دعای معروف) و شعبی و عبدالرحمن بن ابی یعلی از فقهای بنام نیز تحت پرچم عبدالرحمن بن اشعث درآمدند و مدت سه ماه و سیزده روز لشگر عراق و شام با یکدیگر جنگیدند و بعد از آن عبدالرحمن هاشمی با یزید بن مهلب جنگید. در سال ۸۷ ولید بن عبدالملک به خلافت رسید و در زمان او قتیبه بن مسلم و نصر بن سیار وقائد او طارق در ترکستان به فتوحاتی نائل آمدند و در همین سالها یعنی در سال ۹۴ که آن را سنه الفقهها می گویند امام زین العابدین علیه السلام وفات نمود.

چنانکه ملاحظه نمودید تمام این جنگهایی که در زمان حضرت سجاد علیه السلام رخ داد جنگهایی بود که مسلمانان به هواداری این و آن و غرضها و مرضهای نفسانی با یکدیگر می کردند و هیچکدام برای دعوت مردم به اسلام نبود که امام زین العابدین بدان قیام نماید و از طرفی جهاد با کفار برای دعوت به اسلام کفائی است یعنی فرمانده سپاه اسلام هر چه را لازم دانست و به هر که فرمان داد واجب است که اطاعت و بیعت کند. از امام زین العابدین کسی دعوت به جنگ کفار نکرد و جنگ با مسلمانان بدون وجود امام معصوم حرام است.

از اینها گذشته این آقای عباد بصری خودش چرا ترک جهاد کرده و به حج پرداخته بود و واعظ غیرمتعظ شده، فضولی می‌کرد؟!

جنگهای زمان حضرت صادق علیه السلام

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتی که دال بر نهی از جدال و قتال باشد به نظر نرسید لذا از جنگهای زمان او صرفنظر می‌کنیم و چون روایای از حضرت صادق علیه السلام در این موضوع در کتب احادیث ضبط است لذا به درج خلاصه‌ای از جنگهای زمان آن حضرت مبادرت می‌ورزیم.

در سال ۱۲۱ زید بن علی بن حسین علیه السلام در زمان خلافت هشام بن عبدالملک مردم را به بیعت خود خواند و در کوفه بیش از چهل هزار کس با او بیعت نمودند ولی در وقت خروج فقط پانصد یا دویست و هجده نفر حاضر شدند و داستان گفتگوی او با شیعیان در خصوص ابوبکر و عمر و قضیه (رضتمونی) از مشهورات است و در محرم سال ۱۲۲ در کوفه شهید شد.

یحیی بن زید در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک خروج کرد و به خراسان رفت و در بلخ در سرای حریش به سر می‌برد و قریش پسر حریش او را تحویل نصر بن سیار داد و بعد از رهائی از مرو به سرخس رفته و از آن جا به نیشابور و بعد از محاربه با عمر و بن زراره به طرف جرجان رفت مسلم بن احوار المازنی به فرموده نصر سیار با او کارزار نمود و او را کشته سرش را برای نصر فرستاد و تنش را با دو نفر دیگر بردار کرد.

در همین اوان مروان حمار با سلیمان بن هشام جنگی کرد که عدد کشتگانش سی هزار تن بودند و نیز جنگ ضحاک خارجی با سلیمان بن هشام از وقایع مهم آن زمان است.

و هم در این ایام یعنی در سال ۱۲۹ ابومسلم خراسانی در خراسان از جانب ابراهیم الامام بدعوت آل عباس قیام کرد و نصر سیار به جنگ با خدیج کرمانی و شیبان خارجی سرگرم بوده و بعد از آن با ابومسلم دچار شد و هر چه استمداد از شام نمود یزید بن ولید بعلت گرفتاری با عبدالله بن عویه بن عبدالله بن جعفر نتوانست بوی کمک نماید و مردم فارس و عراق عجم تا حدود قومن و دامغان با عبدالله بن عویه بیعت کردند و حتی منصور دوانیقی در اردوی عبدالله بود و عاقبت به فرمان ابومسلم مالک بن هشیم خزاعی فرش بر دهان عبدالله بن معاویه نهاده او را کشتند و در مصرخ هرات دفن شد.

در همین سال ۱۲۹ ابوحمزه خارج و عبدالله بن یحیی معروف بطالب الحق در یمن بالباس سیاه خروج کردند و مروان قیطر را به جنگ ایشان فرستاد و در نزدیک مدینه جنگهایشان اتفاق افتاد ابومسلم به نصرت علی بن خدیج کرمانی به جنگ نصر سیار به مرو آمد و لاهن بن قریط را پیش نصر فرستاد و از او به کتاب خدا و رضای آل محمد بیعت خواست و نصر گریخته در سن ۸۵ سالگی در ساوه درگذشت.

جنگ قحطیه با شامیان مخصوصاً عامر بن عباده در نزدیک اصفهان داستان عجیبی است بعد از غرق قحطیه پسرش حسن با ابومسلمه جعفر بن سلیمان الخلال معروف بوزیر آل محمد پیوست و بعد از گرفتاری ابراهیم الامام ابوسلمه سه نامه بسه کس از اولاد علی نوشت و آنانرا دعوت به حکومت کرد یکی به حضرت صادق و دیگری به عبدالله بن الحسن و سومی به عمر بن علی بن الحسین علیه السلام و داستان آن مشهور است و سرانجام خلافت در ۱۳۲ بابوالعباس سفاح استقرار یافت و در همان سال عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بفرمان سفاح، دولت بنی مروان را منقرض ساخت و آخرین خلیفه آنها مروان حمار را در جنگ کشت و سپس به قتل عام بنی امیه فرمان داده گور آنها را نبش کردند و جثه هشام را سوختند.

بعد از فوت سفاح ابومسلم با شامیان جنگید و عبدالله بنعلی هفده هزار کس از خراسانیان را کشت در این جنگها تنها ابومسلم ششصد هزار کس را کشته بود!!
 بعد از قتل ابومسلم سنباد مجوس خروج کرده و بیش از هشتاد هزار کس بنصرت وی جنگیده کشته شدند. اینها جنگهایی است که در زمان ائمه معصومین مخصوصاً حضرت صادق اتفاق افتاد که در عرف اسلام نمی توان بدان نام جهاد داد زیرا خونریزی قتلائی بود که بین مسلمانان بدبختانه رخ داده بود و چون پایان کار معلوم نبود و نصرت هیچکدام جایز نمی نمود اینست که دیده می شود در پاره ای از اخبار ائمه اطهار اصحاب خود را از دخول در این فتنهها و خونریزیها نهی می فرمودند.

از آنجائیکه شیعیان گاهی علاقه داشتند که در حروب و جدالی که بین طرفداران خلافت از هر دسته ای که به تصور آنها به نفع آل محمد است رخ می دهد، داخل شوند تا مگر قدرتی بدست آورند و زمام امر حکومت را به یکی از ائمه معصومین بسپارند لیکن چون عاقبت کار در نزد معصومین علیهم السلام روشن بود آنانرا از خروج بر سلاطین وقت یا دخول در دسته ای نهی می فرمودند در حدیث منقوله در کتاب کافی حضرت صادق علیه السلام بعیض بن القاسم توصیه می کند به اینکه با هر کسی برای جنگ خارج نشوید حتی با کسانی از آل محمد و صریحاً می فرماید:

«فالخارج منا اليوم الی ای شیء یدعوکم الی الرضا من آل محمد فنحن نشهد کم انا

لسنا نرضی به و هو یعصینا اليوم و لیس معه احد» می فرماید: هر کسی امروز از ما به هر عنوانی خروج کند که شما را بنام رضای آل محمد دعوت کند ما شما را گواه می گیریم که به آن راضی نیستیم و چنین کسی امروز ما را نافرمانی می نماید و کسی از ما با او نیست.

و چون بعضی از افراد شیعه در این باره بیتابی می کردند امامان معصوم آنانرا به یکی از اعمال حسنه مانند حج و روزه و امثال آن تشویق و وادار می کردند تا مگر آتش

شوقشان خاموش شود چنانکه در ذیل حدیث فوق‌الذکر حضرت صادن به عیص بن القاسم می‌فرماید:

«و ان احببتم ان تصوموا فی اہالیکم فلعل ذالک یكون اقوی لکم» که برای مشغول‌داشتن آنها دستور روزه می‌دهد و یا حضرت ابوجعفر الثانی حج و عمره و جوار را ترجیح می‌نهد، و حضرت رضا به محمد بن عبدالله می‌فرماید: علیکم بهذا البیت فحجوه و در حدیث ابوالحسن العبدی حضرت صادق او را به تسلیم به اوضاع و خودداری امر می‌نماید و می‌فرماید:

«ما کان عبد لیجلس نفسه علی الله الا ادخله الجنة» و یا بسدیر می‌فرماید:

«الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه ماسکن اللیل و النهار» که مقصود آن است که تا کسی بتو کار ندارد ملازم خانه خود شو و چون پلاسی از فرشهای خانه خود باش. چنانکه حضرت سید الشهداء نیز در زمان معاویه هنگامیکه شیعیان آن حضرت وی را دعوت بقیام علیه معاویه می‌نمودند می‌فرمود: «کونوا حلساً من احلاس بیوتکم» و اگر گاهی هم جهاد با کفار مشرکین رخ می‌داد مانند جنگ کابل بوسیله عبیدالله بن ابی‌بکر و عبدالرحمن و فتح ترکستان بوسیله قتیبه بن مسلم و نصر بن سیار و فتح قسمتی از اروپا به توسط موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، بود مسلمانان در این جنگها نمی‌توانستند مقررات اسلام را اجرا نمایند چنانکه دیدیم که چون عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بارتبیل پادشاه کابل قدری مماشاه کرد و پیشرفت را صلاح ندانست حجاج او را مورد عتاب قرار داد و سختگیری و ملامت کرد تا جائیکه عبدالرحمن و مسلمانان از او بیزار شدند و کار تا به آنجا رسید که با عبدالرحمن بیعت کردند آن وقت عبدالرحمن با پادشاه کابل مصالحه کرد البته، در میدان جهاد مسلمان مجاهد حق دارد در میدان جنگ اگر صلاح دید مستقیماً به فرد یا جمعیتی امان دهد و پیمان بندد، تا چه رسد بفرمانده جنگ؟! وقتی محدود شد و اختیار نداشت نمی‌تواند به جهاد مبادرت و اقدام نماید این

است که می‌بینیم ائمه معصومین علیهم السلام به شیعیان خود اجازه جهاد با چنین وضعی نمی‌دادند چنانکه در حدیث کتاب شریف تهذیب از عبدالله سمندری روایت شده که به حضرت ابی‌عبدالله صادق عرض کردم که من در باب الابوب (در بند قفقاز) هستم پس گاه می‌شود که فرمان بسیج می‌دهند، با ایشان خارج شوم؟! حضرت به من فرمود اگر خارج شدی و مردی را اسیر کردی و به آن امان دادی و با او عهد و پیمان بستی همان طوریکه رسول خدا برای مشرکان قرار داده آیا فرماندهان آن عهد برای تو وفا می‌کنند؟! گفتم فدایت شوم نه به خدا برای من به آن عهد و پیمان وفا نمی‌کنند. فرمود پس خارج مشو... .

و همچنین در علل الشرایع از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لایؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفئی امرالله عزوجل» که معلوم می‌دارد علت خارج نشدن مسلمان برای آن باشد که بر حکم مأمون نیست و امر خدا در مورد فئی و غنائیم اجرا نشود در چنین صورت البته نباید خارج شود.

خلاصه القول آنکه اخبار وارده در نهی از قتال در زمان ائمه بدو نظر بوده چنانکه گفتیم: نظر اول برای آنکه اکثر جنگهای آن زمان جنگهایی بود که منشأ و محرک آن اطاعت امر خدا نبود بلکه معصیت خدا بود زیرا خود مسلمانها شمشیر بروی یکدیگر کشیده و خون یک دیگر را بیهوده بر زمین می‌ریختند و منشأ آن هوی و هوس و حب ریاست و سلطنت و شهوت مقام و حسن انتقام بود چنانکه در حدیث مروی در کافی و تهذیب و وافی و قرب الاستناد است که یونس از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که مضمون فرمایش حضرت این است که هرگاه بیضه اسلام در خطر بود در آن صورت حق دارید بجنگید زیرا در آن صورت قتال از ترس از بین رفتن اسلام است و نظر دوم آنکه اگر احیاناً در تحت لفافه دعوت به اسلام، جنگ با مشرکین و کفار صورت

می‌گرفت علاوه بر آنکه نظر افروزدگان آتش جنگ حب استیلا و جهانگیری و اخذ غنایم و جمع اموال بود. اصلاً به مقررات الهی و احکام اسلام در جنگ بی‌اعتنا بودند و به هیچ مسلمانی اجازه نمی‌دادند که طبق اختیاراتی که اسلام بدو داده عمل نماید چنانکه گذشت و گرنه هرگز به جهادی که رکن اعظم اسلام است هر چند با فرماندهی فاسق صورت گیرد، مادامیکه برای رضای خدا و بسط معالم اسلام است نهی نفرمودند و این یک تهمت بزرگی به ساحت مقدس آنهاست که حتی با قبول آن، مقام عصمت را متزلزل می‌کند که آن بزرگواران قلم نسخ روی بزرگترین حکم اسلام کشند و آنرا به عذر نبودن امام معصوم که افراد آن معدود و زمان آن محدود است معطل و موقوف دارند و با دقت در اخباریکه از آن حضرات رسیده معلوم می‌شود که نهیشان در همان مواردی هم که نهی می‌کردند موقتی و ناظر به وضع زمان بوده چنانکه حضرت امام محمد تقی در حدیث منقول در کافی و وسائل مروی از عباس بن الحریس می‌فرماید:

«و لا اعلم فی هذا الزمان جهاداً الا الحج و العمرة و الجوار» می‌بیند که تبدیل جهاد را به حج و عمره و جوار خانه خدا محدود می‌کند به همان زمان! و در حدیث عیص بن القاسم که ظاهراً علاقه داشته بخارجین از آل محمد علیهم‌السلام چون محمد بن عبدالله و ابراهیم و امثال ایشان بیبوند و بجodal با بنی امیه یا بنی عباس بپردازد چون خیلی بیتابی می‌کرده فرموده است. «و ان احببتم ان تتأخروا الی شعبان فلاضیر»

که ظاهر اینست که می‌فرماید اگر تا ماه شعبان این عزیمت را به تأخیر بیندازید ضرر ندارد! زیرا حضرتش می‌دانست که تا ماه شعبان تکلیف کار روشن می‌شود. و در حدیث علل الشرایع می‌فرماید: «فنحن نشاهد کم انالا ارضی انه لا یطیعنا الیوم فکیف یطیعنا اذار تفعت الرايات و اعلام» در این حدیث امام علیهم‌السلام بر حذر می‌دارد از کسانی که بنام آل محمد قیام می‌کنند و برای کسب خلافت خون مسلمانان را می‌ریزند می‌فرماید چنین

کسی امروز که تنهاست ما را اطاعت نمی‌کند چه رسد بروزی که پرچمها برافرازد و صاحب اعلام و علائم شود؟!

اینها اخباری است که دلالت دارد بر عدم رضایت امام معصوم بر خروجهایی که بنام آل محمد صورت می‌گرفت و اشخاصی مانند مختار و ابوسلمه و ابومسلم و امثال اینان مردم را به نام اینکه ما می‌جنگیم تا خلافت را به آل علی انتقال دهیم فریب می‌دادند و سرانجام نتیجه آن سر از گریبان دشمنان آل علی درمی‌آورد، چه ربطی دارد به جهادی که بدلالت آیات قرآن و سنت پیغمبر آخرالزمان و سیرت مسلمانان صدر اول یک واجب ابدی است که تا انقراض عالم بر عهده ملت اسلام است، اما متأسفانه این گونه اخبار را که غالباً ناظر به حال و منتج از اوضاع زمان است نویسندگان کتب حدیث در تحریم جهاد بدون امام معصوم قطار کرده‌اند.

در هشت حدیثی که شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در باب اشتراط وجوب جهاد بامر امام و تحریم آن با غیر امام عادل آورده فقط سه حدیث است که در آن ذکر امام عادل یا امام مفترض الطاعه شده و بقیه آن احادیث نهی و مذمت از ورود در قتال و جدالی است که مسلمانان آن روز با یکدیگر داشتند و اما این سه حدیث دو حدیث آن از حضرت رضا علیه السلام است که یکی از آن در رساله‌ایست که برای مأمون نوشته که ضمن تعداد شرایع الهیه می‌فرماید و الجهاد مع امام عادل و دیگری الجهاد مع الامام العادل و من قتل دون ماله فهو شهید.

و معلوم است که مراد از امام عادل همان پیشوا و سلطان عادل است که طبق دستور شرع، مسلمین برای اخود انتخاب می‌نمایند و پر واضح است که جهاد جز با امام عادل است که جنگ را فقط برای بسط تعالیم اسلام و استیلائی کلمه حق انجام دهد جایز نیست و معنی امام عادل به معنی امام معصوم نیست عدالت همانست که در امام نماز جمعه و جماعت هم شرط است و منحصر به امام حاکم نیست بلکه حتی در شهود معامله و

طلاق هم در قرآن کریم قید و تصریح است که «واقیموا بالقسط شهداء» - «ولیکتب بینکم کاتب بالعدل» - «واشهدوا ذوی عدل منکم» و امثال آن. بدیهی است این عدالت در حاکم اسلام بیشتر مورد نظر است و تعریف امام معصوم به امام عادل تعریف اعم باخص است که جایز نیست زیرا با شر عصمت شرط عدالت لغو است چونکه معصوم است البته عادل است ولی همه عادلها معصوم نیستند، عصمت صفتی است که جامع جمیع صفات فاضله است چونکه صد آمد نودهم نزد ما است (و ما در بحث حکومت معنای امام عادل را که حاکم است روشن کردیم) و اما آن حدیثی که در آن شرط امام مفترض الطاعه شده است و مهمترین دست آویز کسانی گشته که جهاد را موقوف و مشروط به وجود و حضور و اذن امام معصوم می‌دانند، فقط این حدیث است:

در کتاب کافی سند به بشیرالدهان می‌رسد به این عبارت:

«عن بشیر الدهان عن عبیدالله علیه السلام قال قلت له انی رایت فی المنام انی قلت لک ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر فقلت لی نعم هو کذالک فقال ابو عبدالله علیه السلام هو کذالک هو کذالک»

مضمون حدیث:

بشیرالدهان می‌گوید به حضرت صادق عرض کردم که من در خواب دیدم که به شما می‌گویم که قتال کردن با غیر امامیکه فرمانبرداریش واجب باشد حرام است مانند حرامی مردار و خون و گوشت خوک و شما در عالم خواب به من فرمودید: آن اینچنین است آن اینچنین است.

اینک ما در پیرامون این حدیث که مهمترین سند کسانی است که جهاد را در مذهب شیعه جز با امام معصوم حرام می‌دانند به قدر وسعت خود به توضیح می‌پردازیم و از خدا توفیق و هدایت خود را طلب می‌کنیم.

اولاً - مضمون این حدیث هر چند صحیح و معتبر هم باشد هرگاه مخالف قرآن بوده یا لاقلاً موافق آن نباشد باید بر سینه دیوار کوبید و یک حدیث نه بلکه هزار حدیث صحیح هم نمی‌تواند در مقابل یک آیه محکمه الهی چه رسد بدویست آیه صریح و روشن و محکم قرآن مقابله‌گی کند تا چه رسد به این حدیث:

ثانیاً این حدیث بر طبق همان علم درایه و رجالی که محدثین با آن اخبار را تشخیص می‌کنند هم مجعول و هم مرسل است چنانکه علامه مجلسی علیه الرحمه در ص ۳۷۱ مرآت العقول بیان فرموده است و چنین حدیثی در ضعف و بی‌اعتباری قابل اعتنا نیست (مجعول حدیثی است که عقیده رواتش معلوم نیست و مرسل حدیثی است که یک یا چند نفر از رواتش حذف شده باشد).

ثالثاً مضمون حدیث مشوش است زیرا تشبیه قتال حرام بآکل مردار و خون و گوشت خنزیر تشبیه نابجائی است برای آنکه مردار و خون مردار و گوشت خنزیر خوردن هرچند حرام است اما به هر صورت معصیت خون مردار کجا و معصیت خون ناحق کجا؟

با اینکه خوردن مردار و گوشت خوک و خون حرام است ولی در آیات قرآن به آن وعده جهنم داده نشده و جنگ چون فتنه است و اکبر من القتل است و چون در تشبیه باید مشبه به اقوی مشبه بوده باشد، اگر برآستی جهاد با غیر امام معصوم حرام است، تشبیه بسیار نادرست و غلط است و تصدیق امام آن را دو مرتبه، بسی تعجب حیرت‌انگیز است.

رابعاً امام مفترض الطاعه روی عرف و عادت و طبق تعریفی که در بحث حکومت گذشت همان حاکم عادل است که از طرف مسلمانان تعیین می‌شود چنانکه امیرالمؤمنین فرمود: «کانت الامامة لاتنعد حتی تحضره عامة الناس» و در جای دیگر می‌فرماید: «فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی فان خرج من امرهم

خارج بطعن او بدعة ردوه الى ماخرج منه فان ابى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الله ما تولى» و امام زين العابدين فرمود كل سائس امام پس کسیکه از جانب مسلمین برانگیخته شد امام مفترض الطاعه است و مادامیکه در اطاعت خدا است مخالفش حرام است پس انحصار آن به امام معصوم بدون دلیل و بی معنی است.

خامساً: در حدیث، کلمه قتال است و کلمه قتال اعم از جنگ با کفار و مسلمین است غیر کلمه جهاد که مقصود از آن جهاد با کفار است اگر فرض کنیم که امام مفترض الطاعه در این حدیث یعنی امام معصوم، باز شامل جنگهایی می شود که مسلمین با یکدیگر می کردند و چنانکه گفتیم و احادیث بسیاری بر آن لالت دارد چنین جنگی جز با امام معصوم جایز نیست و آن به جهاد چه ربطی دارد؟

سادساً: اگر واقعاً جهاد جز با امام معصوم جایز نبوده و حرام بوده است چرا تا زمانیکه بشیرالدهان خواب ندیده بود حتی یک کلمه از ائمه معصومین درباره آن شنیده نشده بود آیا واقعاً مطلب اینقدر بی اهمیت بود و حال آنکه در موضوعات خیلی کوچکتر از آن اخبار بی شماری وارد شده! آیا امر بدین مهمی را باید آنقدر بدان بی اعتنا بود و درباره آن هیچ نگفت تا یکی خواب ببیند و بیاید و پرسد و آیا امام که حافظ شریعت است این قدر لابلالی است. سابقاً - اگر جهاد بدون مباشرت امام معصوم حرام بوده پس آن همه اصحاب رسول خدا که در میان آنها سلمان و ابوذر و مقداد و ابوالهیثم التیهان و عمار یاسر و عبدالله مسعود و صدها ماندگان این بزرگواران بودند که شک در مسلمانی آنها به منزله شک در رسالت رسول خدا است و اینان در جنگهای بعد از رسول خدا شرکت کردند و در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و حتی معاویه و عبدالله زبیر و عبدالرحمن بن محمد اشعث مانند سعید بن جبیر و کمیل بن زیاد و حتی حضرت امام حسن و امام حسین نیز که در جنگهای شمال آفریقا و طبرستان در سال ۲۶ هجرت در خلافت عثمان و تحت فرماندهی عبدالله بن ابی سرح که از جانب عثمان قائد بود

شرکت نمودند و سایر اصحاب رسول خدا و بسیاری از آنها در این جنگها جان باختند و حتی کسانی مانند ابوایوب انصاری و ربیع ابن خثیم در امامت معاویه و تحت پرچم یزید بن معاویه در جهاد شرکت کرده و بسیاری از آنها کشته شدند چنانکه قبر ابی ایوب در قسطنطنیه بهترین شاهد است و حتی در جنگ قسطنطنیه که معاویه، یزید را قائد نمود که چون بعد از او خلیفه می شود دارای فضیلت جهاد هم بوده باشد در دیر (مران) بین راه عاشق زنی بنام ام کلثوم گشت و نتوانست به مقصد حرکت کند حضرت سیدالشهداء تحت پرچم سفیان بن عوف جزو سربازان اسلام به جهاد پرداخت و هم چنین مسلمین دیگر در تمام ادوار. چرا اگر جهاد که خدا هم آنرا (کره لکم) نامیده و همه چیز گواهی به سختی آن می دهد بدون امام معصوم حرام بود و این نعمت! هم از بعد از رسول خدا نصیب ملت اسلام گشت جز پنج سالی و کار هم که با یک خواب دیدن درست می شد چرا این خواب را یک مؤمن حلال زاده شیرپاک خورده ای! زودتر ندید که جان مسلمانها را از این زحمت راحت کند؟

هشتم - آنچه مسلم است و عمل مسلمین هم حتی شیعیان گواهی می دهد حرمت جهاد با کفار را برای دعوت به اسلام و بسط معالم دین و تبلیغ رسالت آسمانی اسلام تا زمان امام جعفر صادق و این آقای بشیرالدخان کسی نشنیده بود! آیا اگر واقعاً جهاد حرام بوده تکلیف آن مسلمانان بیچاره که این خواب را ندیده و نشنیده بودند و بسیاری در جهاد شرکت کرده یا کشتند و یا کشته شدند چه می شود؟!

نهم - امر به این مهمی را چرا هیچیک از ائمه معصومین به زبان نیاوردند تا بیچاره بنده خدا بشیرالدخان خواب ببیند! آن وقت هم تصدیق امام فقط بدو کلمه هو کذالک باشد بدون هیچ توضیحی؟! واقعاً خدا پدر بشیرالدخان را بیامرزد که این خواب را دید و وسیله راحتی و آسایش مسلمانان شد و برای تنبلان بهترین اسباب نجات گشت! حقیقتاً اگر او این خواب را ندیده بود چقدر مسلمانهای بیچاره دچار زحمت می شدند که باید

اسلام را بسراسر دنیا تبلیغ کنند والبته اینکار مستلزم جانبازی و خسارات دیگر بود! و حقاً برای این خدمت مهم باید مجسمه او را از طلا ریخت!!

دهم - آیا واقعاً یک خوابی که مستند بیک حدیث مجهولی است از کسیکه هویت خود او و کسانیکه از او نقل کرده‌اند ماند سوید القلار و علی بن نعمان باینکه مضمونش هم چیز مخالف نیست و غیره می‌تواند یک حکم محکم الهی آسمانی که مستند به صدها آیات قرآن مجید و روایات مناقض آن از ائمه طاهرین و سنت پیغمبر و سیرت مسلمین است، از بین ببرد و آنرا الی الابد موقوف و منسوخ کند؟ «نعوذ بالله من

الضلال البعید»

عجیب ترین معما

جای تعجب آنجاست که در مقابل این یک حدیث که شاه فرد دلیل مدعیان حرمت جهاد، بدون امام معصوم است و چنانکه ملاحظه فرمودید مضمونش مشوش و ناتمام و بهر صورت مفید این معنی نیست در مقابل آن علاوه بر بیش از دویست آیه که در قرآن مجید در وجوب جهاد بدون هیچ قید و دستورات حرب و تقسیم غنائم نازل شده و علاوه بر سیرت نبی اکرم ﷺ و مسلمانان صدر اسلام بیش از سیصد و دو حدیث تنها در کتاب وسائل الشیعه شیخ حر عاملی، غیر آن هشت حدیثی که فوقاً مذکور داشتیم و هیچکدام آنها هم صراحت بلکه اشاره به حرمت جهاد باکفار نداشت در ذیل هفتاد و دو باب ضبط شده و ابواب مذکور عبارتست از:

وجوب جهاد، اقسام جهاد - جواز نایب گرفتن در جهاد - کیفیت دعوت به اسلام - استحباب متارکه با ترک و حبشه - آداب امرای سرایا - تحریم قتال در ماههای حرام - حکم بغات، حرمت فرار از جنگ - دستور طلب مبارزه - آداب قتال - دستور قسمت غنائم جنگ - احکام اسراء - خدعه کردن با اهل حرب - شرایط ذمه عقد امان و امثال اینگونه دستورات که تمام آن از ناحیه ائمه معصومین یعنی همین امامانی که به عقیده این آقایان جنگ را بدون امام معصوم حرام می دانستند وارد شده.

خوب! بفرمائید ببینیم هرگاه جهاد به قول شما بدون امام معصوم حرام است دیگر این همه دستورات برای چیست؟ امام که به عقیده شما می داند و خودش هم در همین احادیث تصریح می کند که کار آل محمد قبل از قیام قائم چیزی نمی شود و لااقل می بیند که فعلاً امام معصومی متصدی امر حکومت و جهاد نیست، این همه دستورات را برای چه می دهد؟ جهادی که حرام است دیگر جواز نایب گرفتن و یاد دادن آداب

قتالوا و امان دادن و طلب مبارزه یعنی چه؟ تقسیم غنائم چه معنی دارد؟! احکام سلوک با اسرای جنگ چرا؟

شرایط ذمه و جزیه یعنی چه؟ اینها در صورت وجوب جهاد است و جهاد هم بقول شما با نبودن امام معصوم حرام است!! در اینصورت قطعاً دستور عقد امان با مشرک و اینکه مبارزه در میدان جنگ با اذن امام جایز است یا نه بیفائده و این عمل لغو و عبث است و مثل این می ماند که شما یک مجسمه بسیار قشنگی بسازید که چشم و ابر و دوست و پا و تام اعضاء داشته باشد ولی روح نداشته باشد آن همه دست و پا و چشم ابرو برای چنین مجسمه ای چه فائده دارد؟ یا دیک ملا نصرالدین که جلو مهمانها آورد و گفت اگر برنج و روغن داشتیم دیک و چمچه و چوب و سه پایه داریم! در آن صورت می توانستم برای شما پلو خوبی بپزم! یا داستان خانه خراب مثنوی است آنجا که می گوید:

یک غریبی خانه می جست از شتاب	دوستی بردش سوی خانه خراب
گفت و، اینرا اگر سقفی بدی	پهلوی من مر ترا مسکن شدی
هم عیال تو بیاسودی اگر	در میانه داشتی حجره دگر
گفت آری پهلوی یاران خوش است	لیک ایجان در (اگر) نتوان نشست

مگر امام و پیغمبر هم العیاذ بالله مانند من و تو بودند که عمرشان از صبح تا شام مصرف لاطائاتی شود که اصلاً فائده ندارد؟ مباحث بیجائی که هیچ مورد ندارد؟ درسهای و بحثهای عنوان کنند بدون اینکه متوجه باشند بچه دردی می خورد؟ سالیانه میلیونها تومان پول صرف کتاب و حقوق و غیره نمایند و ندانند چه کاری می کنند؟ سیصد و دو حدیث که در هر حدیثی دهها حکم وارد شده برای موضوعی که اصلاً پایه ندارد؟! ائمه معصومین این حدیثها را برای چه می گفتند و روایت و محدثین برای چه جمع آوری کردند؟. اگر برای عمل در زمان خودشان و زمان بعد از خودشان تا زمان

ظهور قائم آل محمد بود (که حتماً برای همین بوده) این را که شما مدعی هستید مورد عمل ندارد زیرا امام معصوم مبسوط الیدی نیست تا جهادی باشد تا چه رسد به آداب جنگ و حکم اسرا و غنائم؟!

و اگر بگوئید که اینها همینطور می‌گفتند و دیگر کار به این نداشتند که مورد عمل ندارد این یک عمل لغوی است، و مسلمان عادی تا چه رسد به امام معصوم مرتکب عمل لغو نمی‌شود «و من حسن اسلام المرأ ترک ما لا یعنیه» و ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ {المؤمنون: ۳} - آخر نشستن و عمر ضایع کردن در مسائلی که هرگز مورد عمل پیدا نمی‌کند کار هیچ عاقلی نیست!!

و اگر بگوئید برای رزوی بوده که امام معصوم یعنی قائم آل محمد انشاءالله ظهور کند خوب بفرمائید ببینیم آیا قائم آل محمد العیاذ بالله آنقدر بیچاره و بی‌اطلاع است که در زمان ظهورش باید بیاید مثلاً کتاب کافی و وسائل وافی و امثال آنها را بردارد و ببیند که محمد بن یحیی‌ها از محمد بن الحسین‌ها از علی بن نعمانها از سوید القلاها از بشیر الدهانها چه روایت کرده‌اند که بشیر الدهانها از امام معصوم شنیده باشند آن وقت تکلیف خود را بدانند و مثلاً در آداب قتال و حکم غنائم و شرایط ذمه تکلیف خود را از قول حفص بن غیاث و عمران بن عبدالله و معویه بن عمار بدانند؟! آیا شما معتقدید که قائم آل محمد آنقدر بیچاره است؟ در صورتیکه مطابق اخبار و به تصدیق همین ائمه معصومین حضرت قائم افضل از سایر ائمه غیر از امیرالمؤمنین است و باید هم‌چنین باشد زیرا اولاً مردم زمان او مسلماً فاضلتر از مردم زمان ائمه هستند و ثانیاً احتیاجات زمان و وسعت و دوام حکومت وی اقتضای این معنی را می‌نماید. در چنین روزی کتاب وافی و کافی و منتهی و جواهر و امثال اینها را باید در رودخانه ریخت و یا در گودالی با کمال احترام دفن کرد.

در چنین روزی احمقی که بخواهد از اینها کسب علوم دین نماید مشمول همان مثلی است که شیخ محمود شبستری گفته :

زهی نادان که او خورشید تابان
بنور شمع جوید در بیابان

آری در چنین روزی احتیاج به این حرفها نیست، امام معصوم مؤید بتأییدات آسمانی احتیاج به این حرفها ندارد ولی از کسانی که هم جهاد در احرام می‌دانند و هم احکام آنرا می‌نویسند این کارها بعید نیست زیرا پاره‌ای از اینان که خود را صاحب فتوی هم می‌دانند بسیاری از احکام را حرام می‌دانند و هم حکم آنرا در رساله‌های خود می‌نویسند. مثلاً همین حکم جهاد در بسیاری از رساله‌های فتوائی و کتب فقهی همین صورت را پیدا کرده است اول می‌نویسد جهاد بدون امام معصوم حرام است و بعد وارد شقوق فتوا در حکم آداب جنگ و پخش سم و خدعه در محاربه و تقسیم غنایم و حکم اسرا و عقد امان و گرفتن جزیه و دعوت اسلام می‌شود اینکه فلان چیز حلال و فلان عمل سزا و فلان عمل نارواست!! و البته می‌دانید استخراج و استنباط حکم از میان کتب و مدارک فقهی خیلی زحمتش بیشتر از روایت و جمع‌آوری حدیث است یک نفر فقیه مدتها باید بحث و تنقیب و مطالعه کند در اینکه آیا اسیری که در میدان جنگ گرفته می‌شود باید فدیة دهد یا کشته شود و همچنین سایر مسائل عقد و صلح. کسی به این بنده خدا نمی‌گوید که تو همینکه دانستی که جهاد بدون امام معصوم حرام است دیگر بدنبال کردن حکم اسیر و تقسیم غنایم که مربوط به وجوب جهاد است چرا؟ یا مثلاً فقهای نماز جمعه را بدون حضور امام معصوم حرام یا غیرکافی می‌دانند و در اولین مسئله این باب می‌نویسند، ولی بعداً می‌پردازند به آداب و دستوراتی که باید امام انجام دهد چگونه ردا بپوشد، چگونه تکیه بشمشیر یا کمان یا عصا کند، چگونه خطبه بخواند؟! چگونه رکوع و سجود و قرائت بجا آورد؟ بنده خدا! تو که اصل نماز را حرام می‌دانی دیگر چرا وارد این مباحث می‌شوی و وقت خود و دیگران را ضایع می‌کنی،

آخر جهاد و نماز جمعه‌ای که بفتوای تو بدون وجود امام معصوم حرام است دیگر پرداختن به آداب و دستور آن چرا؟ زیرا روی این حساب گفتگو از آداب و دستور آن هم اگر حرام نباشد جایز هم نیست برای اینکه تو جهاد بدون امام را مانند اکل لحم میتة و لحم خنزیر میدانی! حالا گر کسی آداب خوردن خمر و خوردن گوشت خنزیر را بنویسد و بگوید بفتوای جناب عالی حلال است یا حرام؟! هر چه باشد جایز نیست پس این معنی یعنی چه اینست آن معمای عجیبی که انسان در آن مات می‌ماند که آیا واقعاً غضب خدا ما را گرفته و مسخ کرده است که حتی این چیزها را هم نمی‌فهمیم!

﴿قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ {یونس: ۵۹} و اگر می‌نویسی که امام معصوم بیاید و آداب امامت خود را بداند که در نماز جمعه چگونه رکوع و سجود کند و چگونه خطبه بخواند و امثال اینها آیا امام معصوم می‌آید رساله تو را میخواند و به آن عمل کند؟! اگر چنین فکر می‌کنی باید به کجای تو خندید؟!

حالا که این رساله منتشر می‌شود و ناچار بدست یک عده افراد جاهل متعصب هم می‌رسد غیرتهای وارونه به جوش می‌آید و هر کدام آنچه از تهمت و افترا و دشنام و امثال آن از دستشان برآید کوتاهی نمی‌کنند و دلیل و حجتشان هم همانهاست که تا حالا دیده‌ایم از قبیل: تو بهتر می‌فهمی یا فلان و بهمان؟ تو کارمند ساده فرهنگی، به توجه چنین و چنان بنویسی، آقایان خودشان بهتر می‌دانند و از این قبیل حرفها.

ولی آقایان، اولاً بخدای لایزال قصد اهانت و تحقیر یا تضعیف احدی و چیزی را ندارم مثل من مثل کسی است که عزیزترین اهلش دارد از بین می‌رود و می‌بیند که عده‌ای بنام دوستی جان او را ولو دوستانه از بین برده و می‌برند و بنابراین چنین کس نمی‌تواند صبر کند و جزع و فزع ننماید بلکه دیوانه‌وار فریادش را سر می‌دهد. آنچه من فهمیده‌ام (و البته هر کس بفهم خود مسئول است) دین اسلام را قوی‌ترین دین و عالی‌ترین آئینی است که می‌تواند سعادت عموم بشر را در دو دنیا ضامن و متکفل شود

اما نه دینی که نه علم دارد و نه حکومت نه جهاد دارد و نه جمعه نه جماعت و نه اعداد قوا می کند و نه اجرای حدود و فقط اسمی است بی مسمی!!

پس سعادت من و گذشتگان و آیندگان من و تمام جهانیان بسته با اجرای احکام اسلام است و هر موجودی به سعادت خود علاقه دارد شما اگر ده تومانتان را دزدی ببرد فریادتان به آسمان می رسد و هر چه در چنته شما از فحش و ناسزا باشد نثار آن می کنید پس چراملامت می کنید کسی را که می بیند سعادت ابدی هر دو جهانی او را برده و می برند. من اینها را فهمیده ام اگر شما می دانید خلاف است بشیوه انسانیت و چنانکه شرط نصیحت است خلاف آنرا به من بفهمانید و مرا قانع کنید که مطلب چنین نیست و گرنه با فحش و تهمت حتی ضرب و قتل این منظور که حاصل نمی شود هیچ! بلکه خلاف آن حاصل است.

ثانیاً: من همچون کسی هستم که ببیند صاحب خانه ای در خواب است و دشمن بیدادگرد آمده دیوارخانه او را خراب کرده و مال و اموال او را بیغما و حتی زن و بچه او را به اسارت می برد، اگر چنین کسی آمد و صاحب خانه را بیدار و خبر کرد و گفت آقا دیوار خانه خراب شده و مال و اموال بغارت وزن و بچه ات به اسارت رفته است این بیچاره دارای غیرت معکوس! عوض آنکه به چاره پردازد و از آنکه وی را از خواب بیدار کرده تشکر کند، رگ غیرت معکوسش به جوش می آید و فریاد می زند آهای فلان فلان شده نام زن و بچه مرا می بری تو چه حق داری نام زن و بچه مرا ببری؟! چرا فلان همسایه این کار را نکرد و تو می کنی؟ این کار بتو نمی رسد بلکه وظیفه فلان پاسبان است که کلاه چه جور و لباس چه رنگ دارد و بیاید و چنین خبری بدهد، چون پاسبان چنین خبری نداده، خبر دادن تو رسمیت ندارد؟!!

آنگاه پردازد بدشنام دادن و ناسزاگفتن به آن شخص بدون آنکه توجه کند که راست می گویند یا نه:

به هر صورت ترک جهاد یکی از آن علل بزرگی است که موجب انحطاط و عقب ماندگی مسلمین بلکه باعث گمراهی و محرومیت سعادت جهانیان از نعمت عظیم اسلام است و ترک آن نه تنها باعث ذلت و نکبت است چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه و غیر فرموده، بلکه موجب از بین رفتن اصل اسلام و خسران دنیا و آخرت است چنانکه مشهود است.

مضرات ترک جهاد

هر چه هست ترک جهاد مضرات فراوانی دارد که اهم آن به شرح ذیل خلاصه می شود.

- ۱- جهاد یکی از فرائض بزرگ الهی و رکن اعظم اسلام است و ترک آن مستحق عقوبت و جهنم است و از ترک هر فریضه‌ای به فکر نزدیکتر است.
- ۲- به مفاد آیات کریمه قرآن و به موجب احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام تارک جهاد دچار ذلت و مسکنت و خواری و خفت در دنیا و آخرت خواهد شد.
- ۳- به حکم عقل و تجربه، ملتی که خود را آماده دفاع و مبارزه با دشمنان نکرد به زودی مورد طمع آنها گشته اسیر و ذلیل دشمنان گردیده مال و ناموس و جانس ملعبه اعدای خود خواهد شد.
- ۴- خصیصه‌ای که مسلمانان را به عالترین درجات سیادت و آقائی رسانید جهاد بود پس ترک آن موجب ضد آن خواهد گشت چنانکه هم اکنون مشهود است.
- ۵- فریضه جهاد و مهیا بودن برای آن تولید روح سلحشوری و جوانمردی در افراد مسلمین می نماید و بالعکس ترک آن ایجاد جبن و بزدلی و روح رعونت و انوثیت می نماید و این حقیقت با اندک توجهی به وضع کنونی دنیا و تاریخ اسلام کالشمس فی

رابع النار روشن و مسلم است و برای انقراض یک ملتی همین وضعیت بزدلی و جبونی کافی است.

با مطالعه تاریخ اسلام دیده می‌شود که نه تنها مردان آن در نتیجه آماده بودن برای جانبازی دارای عالیترین مراتب اخلاقی و فضایل نفسانی بودند بلکه حتی زنان آنها در نتیجه مهیا بودن برای جهاد بر اکثر مردان این عصر فضیلت داشتند و حتی می‌توان گفت سادات مردان زمان بودند و ما شرح شرکت زنان مسلمان را در جهاد با رسول خدا چون ام سلمه و ام سلیم و نسیمه جراحه و دختران بنی غفار که ۱۶ نفر بودند و برای مداوای مجروحین و پخت و پز برای سربازان اسلام تشجیع و تحریض آنان بر جهاد حاضر می‌شدند. در مقاله علل انحطاط مسلمین در شماره ی رونامه وظیفه از روی مدارک معتبر چون سیره ابن هشام و سره حلبی و تاریخ طبری یادآور شدیم.

و همچنین شرکت زنان مسلمان در جنگهای اجنادین و انطاکیه و دمشق، در خلافت ابی‌بکر و عمر و در تحت پرچم خالد بن ولید و ابو عبیده جراح و یزید بن ابی‌سفیان از کتابهای معتبر مانند کتاب فتوح الشام واقدی و فتوح البلدان بلادری و ناسخ التواری نوشتیم و برای جلوگیری از عذر بهانه جویان و بی‌اطلاعان نظائر آن را در شرکت زنان مسلمان در جنگهای مولای متقیان علیه السلام یادآور گشتیم که مهمترین آنها داستان زنانی است که سوار اسبان شده با پوشیده اسلحه جنگ و تشبه به سربازان سلحشور جنگی عایشه را تا مدینه بدرقه کردند و همچنین داستان شرک بکاره هلالیه و زرقائی دختر عدی و سوده بنت عماره بن اسد همدانی و عکرشه دختر اطرش بن رواحه و ام‌الخیر با رقیه دختر حریش بن سراقه والبراء دختر صفوان و صدها از این زنان شیردل و دشمن شکار که حمل سیف و سنان و تیر و کمان آنها را بتفصیل مذکور داشتیم تا دانسته شود که :

اولا - فاصله‌ها با اسلام بعد بین المشرقین است و زنان را اسلام چگونه تربیت کرده و ما چگونه تربیت می‌کنیم! زنان مسلمان و دختران با ایمان در میان دریای دشمن در کنار برادران مسلمان خود چگونه قادر به حفظ عصمت و ایمان خود بوده در میدان جنگ عرصه را بر دشمن غدار بی‌شمار خود تنگ می‌کردند، و زنان ما در میان چهار دیواری خانه با هزاران وسائل که برای محافظت آنان فراهم می‌کنیم از بر باد رفتن ناموس و جانشان ایمن نیستیم! و بقدری زبون و ناچیزند که از سایه خود رم کرده و در اولین برخورد بر محیط مخالف، خود را از دست می‌دهند و مقدس مآبهای ما برای محبوس کردن آنها حجابهای ساختگی غیرحجاب خدا و رسول بسلیقه خود درست می‌کنند و متجددین احمق ما آنها را لخت و عریان کرده بشنای در استخرها و کاباره‌ها می‌کشانند!!

۶- آنچه مسلم است دشمنان اسلام در جعل این اخبار که منتهی آرزوهای آنهاست اگر دست نداشته باشند در ترویج و تبلیغ و مهم قلمداد نمودن آنها مسلماً دست داشته و دارند زیرا دیده و دانسته‌اند که مسلمانان به نیروی ایمان و اتحاد و برکت حکم جهاد و اطاعت از حکومت مرکزی به آن همه فتوحات درخشان نائل آمدند و میبایستی بهر قیمت این وسیله مؤثر را از دست آنها گرفت، چه بهتر از اینکه یک چنین شبهه‌ای در میان آنها ایجاد و یا لااقل ترویج کرد تا بسستی و تنبلی بگرایند و به آسانی تسلیم دشمنان شوند خصوصاً با که روح صوفیگری و درویشی آمیخته شود در آن صورت است که چشم دشمن روشن و قلبش از فرح گلشن می‌شود و این سیاستی است که هم‌اکنون در کشورهای اسلامی بوسیله ایجاد مذاهب گوناگون دنبال می‌شود: تشویق و تقدیر از صوفیگری و چاپ کتابهای تصوف و عرفان تا جائیکه بیشتر رجال کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران از صوفیان و درویشانند و ایجاد مذهب شیخیه و بابیه و بهائیه و قادیانی که در تمام آنها صحبت از صلح و صفا و عشق و وفاست و مخصوصاً مذهب

غلام احمد قادیانی که بنام مهدی موعود تمام آیات جهاد را از قرآن منسوخ و مردود شمرد پر معلوم است که از چه سرچشمه‌ای آب می‌خورد و از چه مرکزی فرمان می‌گیرد و به نفع چه دولتی تمام می‌شود؟! کسیکه در آنها شک نماید چون کسی است که در سیاهی شب و سفیدی روز تردید داشته باشد.

۷- ترک جهاد موجب شده که در کشورهای اسلامی افراد مسلمان به مقدمات جهاد از قبیل ورزش‌دهی و مشق و تمرین به تیراندازی و آشنائی با اسلحه جدید و قدیمه کمترین علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و خود را آماده نمی‌نمایند سهل است بلکه تا بتوانند از خدمت وظیفه که دولتهای اسلامی به اجرای آن برای حفظ داخله مملکت اجبار دارند، به هر قیمتی که باشد فرار می‌کنند تا جائیکه مقدس‌ترین و متظاهرترین آنها بدیانت فراری‌ترین آنها از این وظیفه هستند به طوریکه برای فرار از آن بصورت طلبه‌گی یا به اسم آن پناه می‌برند و آنرا وسیله گریز از انجام خدمت سربازی می‌نمایند.

و دولتهای اسلامی که موجب فرمان آیه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ...﴾ {الأنفال: ۶۰} مأمورند که عالی‌ترین و بهترین و مؤثرترین وسایل جنگی و ادوات و آلات حرب را از تیر و تفنگ و توپ و طیاره و ناو هواپیمابر و بمب‌های اتمی و هیدروژنی و هر سلاحی که از آن بالاتر نباشد در زرادخانه‌های خود تهیه کنند و جاسوسان جنگی و هر گونه اسلحه و آلات را در اعلی درجه امکان تا حدی که دشمنان اسلام و خصم مسلمانان همیشه از ایشان مرغوب و هراسناک باشند! ترک حکم جهاد باعث آن شده که امروز ضعیف‌ترین دولتها حتی برای تأمین از اشرار داخلی از حیث مهمات جنگی، دولتهای اسلامی هستند و با اینکه حکم جهاد را منسوخ نموده‌اند معذالک حکم دفاع به قوت خود باقی است و حکم دفاع این است که وقتی خوف استیلائی دشمن بر کشورهای اسلامی رود و بیضه اسلام در خطر افتد بر

عموم مسلمین از زن و مرد و پیر و جوان واجب است که خود را برای دفاع بهر صورت و قیمتی که باشد آماده کرده و وسائل دفاع و طرد دشمن را بهر کیفیت حاضر نمایند و حتی در تحت پرچم فرمانده فاجر و فاسقی هم که باشد برای حفظ اسلام و کشور اسلامی برای جهاد حاضر شوند و البته لازمه آن این است که قبلاً تمام تجهیزات جنگی را به طوری که بهترین صورت بر دشمن غلبه نمایند تهیه کنند و اگر فرض کنیم که جهاد اسلامی هم بعلت نبودن امام معصوم موقوف باشد ولی حکم دفاع به هیچ بهانه‌ای تعطیل بردار نیست! زیرا قلمرو وسیع اسلامی که از کناره‌های بحر احمر و صحرای آفریقا تا اقیانوس هند و استرالیا و سواحل اوقیانوس اطلس تا کشور چین و اندونزی و بالاخره اکثریت قریب به تمام اراضی آسیا و قسمت زیادی از آفریقا و استرالیا و مقداری از اروپا را شامل است، هرگاه مورد تجاوز دشمن یا طمع آن قرار گیرد بر عموم مسلمانان شرق و غرب عالم واجب است که برای نجات آن نقطه دست بدست هم داده آن را نجات دهند ولی بدبختانه همین زمزمه‌ها و تلقینات عدم وجوب جهاد و پشتیبانی دامنه‌داری که از نواحی مرموزه از آن می‌شود و روح تنبلی و بیماری که در نتیجه این تلقینات بر مسلمانان مستولی است کار بدبختی آنها را به آنجا رسانیده که قلب کشورهای اسلامی یعنی فلسطین و بیت‌المقدس که قبله دوم مسلمانان است مورد تجاوز دولتهای ستمگر قرار گرفته و آشیانه یهود که اعدا عدو اسلام است گردیده و نزدیک یک میلیون مسلمان بازن و بچه در بدر در زیر چادرها و خیمه‌های پاره‌پاره تصدقی دشمنان از خانه و کاشانه خود آواره گردیده‌اند و منتهی ارفاقی که به ایشان شده آن است که اگر سیاست یهود ایجاب نماید صاحبان آناملاک و ضیاع و عقار را که نمونه جنات تجری من تحتها الانهار است ببرند و در باغها و خانه‌های خودشان به عمله‌گی و کناسی! وادارند و قوت لایموتی به آنها بدهند و هر دم به بهانه‌ای نابودشان نمایند!! آری آیا این حکم دفاعی که تعطیل بردار نیست؟! ولی سیاست دشمن به قدری مستولی است

که از ده هزار نفر مسلمان یک نفر هم نمی‌داند که اصلاً در احکام اسلام چنین حکمی هم هست! زیرا همان سیاست مراقب است که نگذارد چنین سخنی به گوش مسلمانی برسد و بهمین جهت هم با اینکه در سال‌ها کتاب در کشورهای اسلامی در پیرامون مسائل مذهبی چاپ می‌شود و کتاب دعاها و کتاب معجزه‌ها و فضایل و موضوعات امامت و تاریخچه امام و امامزاده‌ها و اشعار مدح و منقبت و دیوانها و مقاتل روضه و تعزیه‌ها و مخصوصاً موضوع افضلیت ابوبکر و علی و دعوی بلا انقطاع امامت و تحریک شیعه و سنی به یکدیگر و کتابهایی که آتش جنگ را بین این دو دسته هر دم تیزتر می‌کند، چاپ و نشر و به قیمت ارزان لایب برای تقرب به خدا! بین مردم پخش می‌شود! ولی این بنده ناچیز بی‌تمیز که از عاشقان کتاب بوده و در جستجوی آن بهر جا تک و پو نموده‌ام هنوز کتابی که در موضوع دفاع نوشته شده و مطابق فهم عامه در دسترس مردم گذاشته شده باشد ندیده‌ام و حتی مسئله دفاع را که البته از بزرگترین واجبات اسلامی است در هیچیک از رساله‌های معموله که فقها برای مردم می‌نویسند نیافته‌ام! اینست آن بدبختی و ظلمت عظیمی که بر سرتاسر جهان اسلامی سایه گسترده و حکمفرماست و با جهل و غفلت عجیبی که بر مسلمانان حاکم است معلوم نیست چه وقت این ابر مظلم نادانی از جلوی چشمان بصیرت آنها برداشته خواهد شد و حقیقت نورانی اسلام بچه وسیله بر آنان جلوه‌گر خواهد گشت؟

از مهمترین واجبات اجتماعی اسلام

در ذیل مسئله جهاد توجه به نکته مهمی لازم است که ذیلاً بعرض می‌رسد. یکی از مهمترین واجبات متروکه که پروردگار عالم بر امت اسلام فرض فرموده است آماده‌نمودن تمام وسایل حیات از تمام علوم و صنایع و حرف است و آنچه در زندگی سعادت‌مندان بشری بدان احتیاج افتد چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا
تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ﴾ (انفال : ۶۰)

«آماده کنید برای ایشان آنچه را می‌توانید از هرگونه نیرو و از رشته‌های اسبان تا بدان وسیله دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید و دشمنان دیگری که شما آنها را ندانسته و نمی‌شناسید ولی خدا آنها را می‌داند و آنچه در راه خدا انفاق می‌نمائید به شما برگردانیده می‌شود و نفع آن عاید خودتان می‌گردد و به شما ظلم نمی‌شود.»

هر چند ظاهر این آیه امر به آماده‌نمودن تجهیزات جنگی و آلات حرب و ضرب است اما در حقیقت امر به آماده‌نمودن تمام چیزهایی است که در زندگی اجتماعی انسانی بدان نیاز افتد تا جائیکه علوم محرمه نیز مانند سحر و تسخیر اجنه و شعبده‌بازی و امثال این گونه علوم که ذاتاً حرام و تعلیم و تعلم آن موجب تعزیر از جانب حاکم و پیشوای مسلمین است، معذالک به قدر کفایت تا آن حد که مسلمین را در برابر دشمنان خود برتری دهد واجب کفائی است، که اگر در کسب و تهیه آن قصور شود عموم مسلمانان مسئول و معاقب در پیشگاه پروردگار جهان می‌باشند. مثلاً اگر در شهری یا کشوری صد نفر یا ده هزار نفر طیب لازم باشد واز این عده فقط یک نفر کم باشد بر عموم امت اسلامی یعنی بر فرد فرد آنان واجب است که به تهیه آن یک نفر قیام نایند زیرا این احتیاج است و احتیاج مسلماً آنان را در برابر دشمن ضعیف و محتاج و ضعیف می‌نمایاند و قصور و تقصیر در این باره حرام است، پس علوم مسلمانان در پیشگاه خداوند برای تهیه همان یک طیب از ده هزار طیب مثلاً مسئول و معاقبند و هم‌چنین

مهندس و شیمی‌دان، و مستخرج معادن، و متخصص برق، و داروسازی، و حتی خیاط و بزاز و عطار و خلاصه آنچه سعادت جامعه مسلمین را به حد اعلی تأمین و آنان را از دشمنان بی‌نیاز نماید و موجب عزت و احترام و وقار و ایجاد حشمت و عظمت نماید. تا جائیکه در کتاب شریف کافی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «دخل قوم علی الحسین بن علی علیهما السلام فرأوه مختضباً بالسواد فسألوه عن ذالک فمدّ یدہ الی لحيته ثم قال : امر رسول الله ﷺ فی غزاة غزاهما ان یختضبوا بالسواد لیقووا به علی المشرکین»:

می‌فرماید گروهی بر جناب حسین بن علی علیهما السلام وارد شدند دیدند که آن بزرگوار خضاب سیاهی بسته‌اند از جهت آن سؤال کردند آن حضرت دست مبارک به ریش خود کشیده فرمودند: رسول خدا در جنگی که خود مباشر آن بوده امر فرمود که مسلمانان به سیاهی خضاب کنند تا بر دشمنان نرومند شوند.

اسلام از پیروان خود می‌خواهد که در تمام شئون حیات استیلا و تفوق و جمال و حشمت خود را بر دیگران مسلم دارند.

و قرآن کریم نعمای الهی را بر سیل منت بر مؤمنین برمی‌شمارد ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ {ابراهیم: ۳۲/۳۳}

«خداوند کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آبی فرو فرستاده است، آن گاه با آن برای شما روزی‌ای از [اقسام] میوه‌ها برآورده و کشتی را برایتان رام ساخته است تا به حکم او در دریا روان باشد. و جویباران را برای شما مسخر گرداند (۳۲) و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام کرد. و شب و روز را [نیز] برایتان مسخر گرداند»

و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾
 {الحج: ۶۵}

«یا ندیده‌ای که خداوند آنچه را که در زمین است و کشتیها را که به فرمان او روان‌اند برایتان مسخر گرداند و آسمان را از آنکه بر زمین افتد- مگر به اجازه او- نگاه می‌دارد. بی‌گمان خداوند [نسبت] به مردم بخشاینده مهربان است»

یعنی خدائی که دریا را مسخر شما کرد تا به فرمان و دستور او کشتی ر آن به گردش درآید تا از فضل خدائی استفاده کنید و شاید شکرگذار شوید، پس خدا مسلمانان را مسلط بر دریا می‌خواهد و دستور کشتی رانی می‌دهد ولی یک نگاه اسف بار بر وضع کنونی مسلمین معلوم می‌دارد که تا چه حد بر دریاها استیلا دارند!! به خوبی می‌دانیم که کشتی‌هایی که از آمریکا و انگلستان و هند و سایر کشورها در پهنه اوقیانوسها سینه دریاها را می‌شکافند بسیار و هزاران هزار است اما برویم و به بینیم از چند هزار آن یکی مال مسلمانهاست؟ برای بدست آوردن این حقیقت، خیلی زحمت لازم نیست بلکه همین قدر کافی است که به کارخانه‌های کشتی‌سازی دنیا مراجعه کنیم و ببینیم چقدر آن مال مسلمین است. همین چند روزه بود که یکی از ناو هواپیمابرهای آمریکا که مشغول ساختمان آن بودند و بیش از سه هزار کارگر و مهندس در آن مشغول کار بودند آتش گرفت و از بین رفت ولی قدرت کشتی‌رانی این دولت درمقابل این خسارت مثل آن است که یک کوزه از کارخانه کوزه‌گری بشکنند!!

از جمله نعمت‌هایی که خداوند متعال در قرآن مجید بر مردم منت می‌گذارد نعمت فلزات و آهن است که می‌فرماید :

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾ (حدید : ۲۵)

«و آهن پدید آوردیم که در آن [مایه] جنگ و ستیز و [نیز] بهره‌هایی برای مردم است»

باید دید آیا این همه اسباب و آلاتی که از آهن می‌سازند از قبیل کشتی، اتومبیل، طیاره، قطار راه‌آهن، مصالح ساختمانی، و هزارها و میلیونها انواع آن آیا از این همه آلات که هم در جنگ و هم در صلح بکار می‌روند هزار یک آنرا مسلمانان می‌سازند یا لااقل هزار یک آن که در کارخانه‌های دیگران ساخته می‌شود متعلق به مسلمانان است؟! با یک توجه مختصری به کشورهای اروپا و آمریکا و کارخانه‌های عظیم و غول‌پیکر آنها وجوش و خروشی که در آن کارخانه‌ها است مثل آن که این ایاترا خداوند تنها برای آنها فرستاده است!

اینک می‌رویم سراغ زراعت : شما آیات شریفه قرآن را ملاحظه کنید می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنْعَامِ﴾ {الرَّحْمَنُ: ۱۰} بعد نعمت‌هایی که از زمین برای مردم خارج می‌شود بر سیل منت می‌شمارد در سوره النحل آیه ۱۰ و ۱۱ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

تُسِيمُونَ ﴿۱۰﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ

وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۱﴾ (نحل : ۱۰/۱۱)

«و کسی است که از آسمان برایتان آبی فرو فرستاده که از آن [آب] آشامیدنی‌ای است و از آن [آب جنگل] درختانی است که در آنجا [حیوان] می‌چرانید (۱۰) با آن برایتان کشت و زیتون و [درختان] خرما و انگور و از همه نوع میوه‌ها می‌رویند. به راستی در این [امر] برای گروهی که اندیشه می‌کنند مایه عبرت است»

و در سوره الواقعة و سایر سور قرآنی آن اندازه در این باره تأکید فرموده که بهتر از آن متصور نیست واصولا مأموریت بشر را برای آبادانی زمین می‌داند که :

﴿هُوَ أَتْسَاءُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ {هود: ۶۱}

«او شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن به آباد کردن گمارد»

او است که شما را از این زمین ایجاد فرموده و آبادانی در آن را از شما خواسته حالا نگاهی به ممالک اسلامی کنید و ببینید در بلاد اسلامی چقدر از زمینها هنوز بهحالت بکر باقی مانده تا جایی که شاهنشاه یکی از این کشورها در کتابی که راجع به خدمات خود وستایش وطنش نوشته: می نویسد که یکصدم کشور من زراعت می شود! کار بدبختی این کشورها از حیث امر زراعت به حدی رسیده که حتی گوشت و سیب زمینی ونخود و سبزی و کوجه آنهم از کشورهای آمریکا و غیره وارد می شود!! همچنین گوسفند و گاو و مرغ و الاغ و ...!

موضوع نفت در کشورهای اسلامی موضوع مهمی است که نباید از آن غافل ماند این ماده سیاه و عفن! که گردش و حرکت دنیای تمدن را بر عهده گرفته است و مانند خون در شریانهای تمدن دنیا جاری است خیلی بیشتر از نصف آن از بلاد اسلامی بدست می آید (۷۰٪) و کارخانه های عظیم و عجیب ضایع ملت ها را می گرداند اما در حقیقت مسلمانها بهره ای از آن ندارند و تمام درآمد آن نصیب بیگانگان و دشمنان اسلام است تا جائیکه به طوریکه چند روز قبل در روزنامه ها نوشتند حقوق یک خدمتگزار بهداری مسجد سلیمان ماهیانه پانزده هزار تومان است و مهندسی و مخصصین تا ماهیانه هفت صد هزار تومان!! حقوق می برند! غیر سایر مزایای دیگر، و بهره ای که به مالکین این اراضی زرخیز می دهند چیزی نیست وضع دلخراش کارگرهای حصیرآباد برای شاهد کافی است و در واقع مثل آن مانند قطعه الماسی است که در دست کودکی باشد و با چند خرما از دست او بیرون آورند و البته از داستان نفت آبادان کم و بیش مطلعیم! حالا آن جزئی هم که از درآمد آن می دهند غالباً صرف اشیاء به بنجل و تجملی می شود،

یا هزار فامیل صرف عیش و نوش در کاباره‌ها و هتل‌ها صد و پنجاه تومان و قیمت دو بطری ویسکی پانصد تومان و شام شش نفر هشتصد و پنجاه تومان و کلاه کاغذی به پنجاه تومان رسید!! و مشتری آنها از هزار فامیل بودند.

در موضوع تجارت دیگر چیزی نمی‌گوئیم زیرا از سایر شوون حیاطمان ارزش آن هم معلوم است آیا اینهاست آن آماده‌گیها که خدا ما را امر فرموده که آن قدر قوا تهیه کنیم که دشمنان همواره از مادر وحشت باشند؟! روح صوفیگری و درویش منشی بیش از همه چیز در ما حکومت می‌کند و دشمن زیرک هم به انواع وسایل آن را تقویت می‌نماید. قرآن ما را دعوت به علم و هنر و جهاد و قدرت و آبادانی زمین و صنعت می‌نماید و نشاط حیات را می‌افزاید ولی روح صوفیگری، بی‌اعتنائی به این قبیل مسائل و تسلیم به مرگ قبل از مرگ و ذلت و نکبت را توصیه می‌نماید و اتفاقاً پیشرفت هم با صوفیگری است.

انهدام یک رکن مهم اسلام، ترک جمعه است

در میان علل مهمه‌ای که برای انحطاط مسلمین می‌توان شمرد یکی از بزرگترین آنها، ترک نماز جمعه است.

شارع مقدس اسلام که شالوده یک اجتماع سعادت‌مند انسانی را در عالیترین اساس، طرح و بنیان می‌ریخت چون اصل و ریشه سعادت آدمی در اجتماعی و اتفاق است، برای تحصیل این منظور احکام و فرائضی در شریعت مطهره خود مقرر کرد که افراد و احاد امت زود به زود یکدیگر را ملاقات و روح اجتماع و اتحاد رد آنان سرایت نماید و با تعاون و مظاهر یکدیگر به انجام امور مهمی که تأمین سعادت دینی و دنیوی آنان را می‌نماید، توفیق یابند، به همین نظر نمازهای پنجگانه فرائض یومیه را متحسب مؤکد فرمود که به جماعت بگذارند و برای این کار مکانهای عمومی به نام مساجد بنیاد نهاد

تا اهل هر محل در اوقات صلوه بدان روی آرند و در ضمن انجام فرائض از اوضاع احوال یکدیگر مطلع کردند و در مشکلات زندگی یار و غمگسار هم باشند و چون معمولاً نمازها اعم از یومیه و عیدی نو جمعه توسط فرماندار هر شهری که بر طبق مقررات اسلام از عادلترین و عالمترین آن شهر است بصورت جماعت ادا می‌شود لذا فرماندار و مأمورین دولتی به آسانترین صورت می‌توانند دستورات اوامر دولت را که چون مربوط به مصالح مسلمین است و تاتلی تلو فرمان خدا و رسول می‌باشد، به مردم ابلاغ نمایند.

و از آنجائیکه ممکن است گرفتاری و مشاغل روزمره حیات به همه کس مجال و فرصت آن ندهد که در تمام نمازها توفیق جماعت یعنی حضور در اجتماعی که مصالح دنیا و آخرت مسلمین در آن حل و فصل می‌شود، بیابد، لذا حضور در جماعت نمازهای یومیه را مستحب اما مؤکد کرده است و چون ممکن است که افرادی لابلالی بوده اهمیتی به عظمت و ارزش جماعت یومیه ندهند لذا با وجوب نماز جمعه واجب فرمود که در هر هفته هر مسلمانی لااقل یک مرتبه حتماً درک اجتماع و حضور در جماعت مسلمین را دریابد و آنچه در ظرف هفته نتوانسته است از اخبار دنیا و جریان اوضاع که خواه ناخواه بستگی به حیات فردی و اجتماعی مسلمانان دارد اطلاع حاصل کند در روز جمعه به وسیله خطبه‌ای که حتماً از مطلعترین و علاقمندترین مسلمانان آن شهر به اوضاع و احوال است و با داشتن حکومت اسلامی که شرح آن گذشت فرماندار یا رئیس شهربانی شهر است، مطلع گردد و چون در نماز جمعه باید مسلمانان از تمام اطراف آن محل در شعاع دو فرسخ یعنی مردم چهار فرسخ در چهار فرسخ در یک نقطه حاضر شوند لذا تمام مردم شهر، مگر آنها که مستثنایند مانند زن و پیر و کور و لنگ و مسافر و کودک و امثال آن، در این اجتماع عظیم و میتنگ بزرگ مذهبی حضور یابند و در آن ساعت که اذان جمعه داده می‌شود به موجب فرمان ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ

لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ {الجمعة: ۹} کسب و خرید و فروش بر عموم مسلمین حرام گشته و همه باید بسوی نماز جمعه بشتابند منظره‌ای عجیب آمیخته با بهت و جلال پدید می‌آید که هر فردی که صاحب روح زنده باشد به شعف و وجد در می‌آید و با نشاط و شوق مفرط به سوی مسجد می‌شتابد آنگاه امام جماعت با کیفیت خاصی ملبس ببرد سفید و متکی به شمشیر به منبر خطبه برمی‌آید و با حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر بزرگوار پایه‌گزار این شریعت جاوید به موعظه و نصیحت مسلمین می‌پردازد و به خلاصه اخبار و جریان ما وقع آنچه در یک هفته گذشته است از حوادث، نیا بسمع مستمعین یعنی نمازگذارانی که وجوباً ساکت و سرتاپا گوشند می‌رساند و سپس اندک مکثی کرده می‌نشیند تا هم خود را برای انجام وظیفه بعد یعنی تعیین تکلیف و وظیفه حاضرین آماده کند و هم سخنانی که گفته در نفوس مستمعین اثر عمیق نماید سپس برخاسته دستورات لازم را در قبال حوادث گذشته و جاری یادآور می‌شود آنگاه به انجام دو رکعت نماز جمعه پرداخته پس از اتمام آن مسلمانان به موجب فرمان ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ {الجمعة: ۱۰} پراکنده گشته هر کدام دنبال شغل و کار خود و به عبارت قرآن در جستجوی فضل خدا برمی‌آیند.

و نیز در سال دو مرتبه در عیدین وجوباً برای نماز اجتماع می‌نمایند که فواید آن بر احدی مخفی نیست و شاید به توفیق خدا ما آن را در جای دیگر یادآور شویم. خوب ملتی که دارای چنین دستوری است که امروزه در روی زمین هیچ امتی جز امت اسلام به توفیق آن دست نمی‌یابد و با میلیونها تومان هزینه، بعشری از اعشار آن موفق نمی‌شود که روح اتحاد و اتفاق در مردم دمد و آنان را برای مصلحت عمومی هر چقدر

هم مهم باشد گردآوردو معالم و معارف دینی و مصالح دنیائی را به آنان بشناساند. در این دین مبین به اسانی به آنصورت حاصل می‌شود ولی افسوس که شبهات بی‌اساسی که اصلاً پایه و مایه‌ای ندارد مانع این همه خیرات و برکات گردیده تا جائیکه پاره‌ای آنرا چون جهاد و حکومت حرام گرفته‌اند و چون در این باره در اصل رساله (الجمعه) که این رساله مختصر، مقدمه آن است به قدر کافی توضیح داده شده و آن شبهات واهی را که مانند خاکستر است همچون بادی تند از میان برداشته ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَاهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ {ابراهیم: ۱۸} لذا وارد آن موضوع نشده و حواله این شبهه‌کنندگان را به تیغ برهنه بیان و حجت قاطعه برهان علامه بزرگوار آیت‌الله بزرگ امام الخالصی واگذار می‌کنیم و چون سخن در فواید اجتماع و سائلی است که شریعت مطهره برای این کیمیای سعادت تهیه و فرض فرموده است باید در اینجا اشاره‌ای نیز به فواید نماز عیدین یعنی دو عید فطر وضحی که شارع مقدس در دین مبین خود مقرر فرموده است، نمود و از تفاوت و تمایزی که عید اسلامی با عید گبران (نوروز) دارد مقایسه بین حق و باطل کرد. ما در جراید این کشور هر وقت فرصت و مجالی دست داده به مناسبت ایام نوروز، این تفاوت و تمایز را تفصیلاً یادآور شده‌ایم و در اینجا به اختصار آن می‌پردازیم.

از غروب شب عید یعنی بعد از نماز مغرب و عشا و نماز صبح و تعقیب نماز عیدین بر عموم مسلمانان فرداً و جمعاً واجب است که مترنم به این ذکر شریف شوند: «الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر والله الحمد علی ما هدانا اوله الشکر علی ما هدانا» و پس از طلوع آفتاب و پرداخت زکوة فطره در روز عید فطر باقربا و خویشان و همسایگان فقیر، یا قربانی در روز عید اضحی و تقسیم آن به فقرا حالت اجتماع برای انجام نماز عید با امام وقت و کسی که شایستگی امامت این نماز را دارد که البته در حکومت اسلامی غالباً فرماندار عادل یا رئیس شهربانی است در شهرستانها و شخص

حاکم در پایتخت، به سوی مصلی که در بیرون شهر و بیابان است روی می‌آورند در حالیکه آستینها را بالا زده و ساقهای شلوار را تا نزدیک زانو رو مالیده و عمامه بر سر گذاشته و تحت الحنک آویخته با پای برهنه تکبیرگویان با جلال و جبروتی خاص به طرف مصلی روان می‌شوند و در آنجا که هیچ علامت و آثاری از خودنمایی و ثروت و تجمل به چشم یکدیگر کشیدن نیست، روی ریگ و خاک بیابان تمام مسلمانان حاضر از غنی و فقیر و وضع و شریف برادر وار پهلوی یکدیگر ایستاده با چهره و جان رو به درگاه قادر منان آورده نماز عید را به جماعت با کیفیت مخصوص خود به جا می‌آورند آنگاه پس از ختم نماز امام بطرز مخصوصی ایستاده خطبه و موعظه را آغاز و وظایف مسلمین را در قبال رویدادها و حوادث جهان گوشزد و آنرا به نام خدا و بر سبیل تکالیف دینی به انجام اموری که موجب صلاح دین و دنیای مسلمین است دعوت و ترغیب و تشویق می‌کند. پرواضح است که از چنین منظره و چنین مجلسی جز خیر و صلاح و عزت و عظمت و اتحاد و اخوت بر نمی‌آید.

حالا این وضع را مقایسه کنید با عید مجوسان که در آن تجمل و اسراف و تعیین و تشخیص و خودنمایی حکومت می‌کند و اغنیا سعی دارن به انواع تجملات و تبهذرات و اسرافها بر یکدیگر رقابت جویند خانه‌ها و کاخها و اثاث البیتها و قالیها و مبلها و پردهها و انواع و اقسام زینتها و زیورها و لباسهای خود را به چشم دستان و آشنایان خود بکشند و بدین وسیله حس حسادت و تنافس یکدیگر را تحریک کنند تا ثروتها و پولها و مالها صرف امور غیرلازم و تجملات زائده و بیهوده گردد و برای تأمین این قبیل تشریفات دستها باختلاس و ارتشا و دزدیها و ناموس فروشیها و هزاران از این قبیل فجایع کشوده شود و فقرا را نسبت به خود خشمگین و غضبناک و مهبیای انتقام نمایند و در نتیجه هر کدام به قدر قوت خود تحت تأثیر این تحریکات برای خرابی کشور و نابودی یکدیگر بکوشند.

آن عید مسلمانان است و این عید مجوسان! و آثار و نتایج آداب هر یک، خود به زبان حال از حق و باطل خود می‌گویند. بعد از اجتماع جمعه و عیدین که برای سکنه هر شهر و دهی در هفته‌ها و ماهها صورت می‌گیرد الامهم یک اجتماع مهم و متینگ بزرگ سالیانه دیگر بنام حج دارد که خود یکی از مؤثرترین وسایل وحدت و اتفاق است و آن عبارت است از اجتماع زبده‌ترین افراد اسلامی، زیرا کسانی که بوسائل مشروع، ثروتمند می‌شوند مسلماً افرادی هستند که در نتیجه هوش و ذوق فوق العاده بوسیله ابتکار هنری و اختراع صنعتی توانسته‌اند ثورتی تهیه کرده و دارای قدرت و استطاعت شوند تا راه خانه خدا را در پیش گرفته در سرزمین وحی و محظ الهام و مهبط ملائکه و قبله مسلمین حاضر شده با برادران همانند خود برای عزت و شوکت اسلام و رفع حوائج مسلمین تبادل نظر نمایند و هرگاه دولت واحد اسلامی داشته باشند در این موقع نماینده دولت بنام امیرالحاج یا خود حاکم اسلام شخصاً در موقف حشور دارد و در روز عید اضحی در صحرای منی درحالی که در محل بلندی بر افراد مسلمین و حاجیان مشرف است سیاست اجتماعی و انتظامی مسلمین را یادآور شده وظایف دینی و دنیائی آنان را در آن سرزمین پر نو به آن دل‌های پاک و نورانی که از روی کمال خلوص حاضر شده‌اند یادآور شده مشکلات مالی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی جامعه مسلمین را با افراد فهمیده و زبده اسلام در میان می‌گذارد و آنان را به وظایف مقدس خود دعوت می‌نماید و با تبادل نظر با آنان بر مشکلات موجوده فائق و جریان امور را با حسن وجه تا سال دیگر برقرار می‌کند. اینست خلاصه آنچه اسلام از جمعه و عیدین و حج از مسلمین می‌خواهد حال اگر این برکات در میان مسلمین نیست چنانکه گفتیم آب از منبع جهل و غفلت مسلمین و شبهه افکنی و سواسان و تأیید دشمنان می‌خورد و ربطی به اسلام ندارد.

یک رکن مهم دیگر از ارکان دین

یکی دیگر از ارکان دین و یکستون محکم از بنیان شریعت حضرت خاتم النبیین ﷺ الطاهرین امر به معروف و نهی از منکر است که در آیات شریفه قرآن به مرآت به آن امر و بکرات بدان تأکید شده و قصور و تقصیر در انجام این فریضه شریف موجب انهدام اساس و تخریب بنیان شریعت مطهره است و آن عبارتست از امرکردن و یاری نمودن به اجرای هر یک از احکام الهی و عموم اموری که در آن خیر دنیا و آخرت مسلمانان است و نهی از تمام محرّمات الهیه و جمیع کارهایی که در آن ضرر دنیا و آخرت جامعه و افراد مسلمین است و این کار بر عموم مسلمانان به وجوب کفائی واجب است و پرواضح است که مسلمانی می‌تواند بدین امر مهم اقدام نماید که خود به معرفت آن امر و منکریت آن نهی بصیر و بینا و عالم و دانا باشد پس همچنانکه در اول این رساله یادآور شدیم هر مسلمانی قبل از هر چیز باید به معارف حقه و معالم دینی خود عالم و آشنا شود و آنگاه برای اجرای احکام و توسیع معالم دین کمر همت بندد و هر جا که ببیند به حریم آن امر یا قریب به آن نهی تجاوزی می‌شود با بهترین وسیله به جلوگیری پردازد. بدیهی است که حکومت اسلامی خود عده‌ای تربیت شده و علاقمند باری این کار برمی‌گمارد که آنها بر حسب اصطلاح عرف، مأمورین آگاهی و پاسبان نامیده می‌شوند که مأمورند مردم را از ارتکاب مناهی نهی و به اوامر الهی وادار نمایند و این یک امر واجب شرعی برای حکومت اسلامیست که: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ لکن با این وصف وجوب آن از فرد فرد مسلمانان ساقط نمی‌شود، زیرا از یک طرف ممکن است محتسبین و مأمورین موظف همه جا، نباشد و نتوانند در تمام موارد به این وظیفه بزرگ رسیدگی و مراقبت نمایند و از طرف دیگر خود این وضع که عموم مسلمانان راحتی دخالت در رسیدگی و کمک به کارهای خوب و جلوگیری از کارهای بد باشد، مأمورین

را علاوه بر کمک، مراقب و مدعی هستند فلذا ناچار مأموری در کار خود قصور و تقصیر نخواهند کرد و بالتیجه همواره محیط اسلامی از شر و فساد خالی و به خیر خوبی آکنده است و با ادامه و جریان این اوضاع محیطی به وجود ی‌آید که منتها آرزوی فلاسفه و حکمائی است که مدینه فاضله در عالم خیال و تصور می‌سازند ولی بدان دست نمی‌یابند، و جوب کفائی بودن امر به معروف و نهی از منکر بدین صورت تحقق می‌پذیرد که هرگاه مسلمانی دید معروفی معطل و یا منکری صورت وقوع می‌پذیرد اگر خود قادر است فردا بدان کار قیام و اگر احتیاج به کمک دارد به مؤمنین دیگر اعلام می‌دارد تا به قدر کفایت بوی بپیوندند و بر مسلمانان دیگر واجب است که به قدر کفایت دعوت او را اجابت نمایند تا آن معروف بجریان افتد و آن منکر موقوف شود زیرا خداوند متعال می‌فرماید :

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ {المائدة: ۲}

«و بر نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و بر گناه و ستم همکاری نکنید و از خدا پروا بدارید، بی گمان خداوند سخت کیفر است»

مثلاً دیده می‌شود که مریضی در حال هلاکت یا میتی مدفون نشده است شخص مسلمان اگر خود قادر است بدان کار قیام و اگر نه از مسلمانان استمداد می‌نماید تا به قدر کفایت بدان معروف اقدام شود و اگر فرضاً شارب خمری یا سلطان جائری مرتکب فسق و جور می‌شود یک نفر مسلمان اگر می‌تواند از آن جلوگیری می‌کند و اگر نه از مسلمین برای جلوگیری آن منکر دعوت می‌کند و مسلمین وجوباً با او را اجابت می‌نمایند تا حدی که قدرت بر نهی آن منکر یابند و قس علی هذا ... و اگر کوتاهی شود تمام مسلمانان معاقب و مسئول خواهند بود علاوه بر آن که مستوجب غضب

پروردگار و دخول در نارند در همین جهان تبعات و نکباتی دارد که اخبار بی‌شمار از رسول مختار و ائمه اطهار علیهم السلام بدان ناطق است.

حضرت رضا علیه السلام در حدیث شریف کافی می‌فرماید :

«لتأمرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیستعملن علیکم شرارکم فیدعوا

خیارکم فلا یتجاب لهم» البته باید امر به معروف و نهی از منکر نمائید و گرنه بدترین شماها بر شما مسلط می‌شود آنگاه هر چه خوبان شما دعا کنند برای ایشان مستجاب نمی‌شود و نیز در همان کتاب شریف از حضرت امام محمدباقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده که فرمود :

«ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمه بهاتقام الفرائض هنالک یتم

غضب الله عزوجل فیعمهم بعقابه فیهلک الابرار فی دارالاشرار و الصغار فی دارالکبار

ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضة عظیمه به

تقام الفرائض» که خلاصه حدیث شریف آن است که امر به معروف و نهی از منکر و

فریض بزرگی هستند که بدانها فرائض الهیه برپا می‌شود و اگر در آن کوتاهی شود

غضب خدا شامل عموم مردم می‌شود و در نتیجه نیکان در دست بدان گرفتار می‌گردند

امر به معروف و نهی از منکر طریقه انبیاء و رویه صلحاء است... .

البته بیشتر مسئولیت این کار متوجه علماء و کسانی است که خود را به عنوان دانایان

دین در مردم گنجانیده‌اند چنانکه در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«فحمدالله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانه انما هلک من کان قبلکم حیث عملوا من

المعاصی و لم ینهاهم الربانیون و الاحبار عن ذالک» می‌فرماید: کسانی که قبل از شما

بودند از آن جهت هلاک شدند که به معصیت پرداختند و علمای دینی و دانشمندان

مذهبی آنانرا از این کار نهی نکردند.

و جناب سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثنادر حدیث منقولہ در کتاب مستطاب تحف العقول تصریحاً گناه فسق و فجور و اشاعه ظلم و جور را بگردان دانشمندان و علمای هر قوم می گذارد آنجا که می فرماید :

«اعتبروا ايها الناس بما وعظ الله اوليائه من سوء ثنائة على الاحبار اذ يقول ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمْ رَبِّيُنُونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ {المائدة: ۶۳} و انما عاب الله ذلك عليه لانهم كانوا يرون من الظلمة المنكر و الفساد فلا ينهاهم عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم و رهبة مما يحذرون و انه يقول فلا تخشوا الناس و اخشوني» در جمله می فرماید: ای مردم اعتبار گیرید بدانچه خدا اولیای خود را وعظ می نماید از بدگوئی هائی که بر دانشمندان دینی می کند آنجا که می فرماید: چرا آخوندها و علمای دین آنان را از گفتار گناه و خوردن حرام نهی نمی نمایند واقعاً بدکاری است آنچه می کنند. و فقط بدین جهت خدا بر ایشان عیب گرفته که آنان از ستمکاران منکر و فساد را می بینند ولی آنان را از اینکار نهی نمی کنند به جهت طمع و علاقه ای که به خیرهاییکه از ایشان دریافت می دارند (از حقوق و هدایا و انعامها) و ترس از آنچه از آن بیم دارند و حال اینکه خدا می فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید ... آنگاه به شرح امر به معروف و نهی از منکر می پردازد و نتایج سودمند آن را بیان می فرماید که باید به آن کتاب شریف رجوع نمود، ما بسی متأسفیم که بواسطه تنگی مجال نمی توانیم آن گفتار را تماماً در این صفحات به نظر شما برسانیم تا ببینید منشأ خرابی از کجاست! و امیرالمؤمنین نیز در نهج البلاغه می فرماید: «لعن الله الامرين بالمعروف التاركين له و الناهين عن المنكر العاملين» به خدا لعنت کند آنهایی را که امر به معروف می کنند ولی خود تارک آن معروفند و نهی از منکر می نمایند ولی خود بدان منکر عاملند!

در اینجا باید یادآور شد که یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر آن است که خطری جانی یا مالی که تحمل آن فوق العاده باشد متوجه امر و ناهی نگردد اما همینکه بیم چنین خوفی رود سقوط آن از فردی که خطر متوجه آن است ساقط می‌شود البته این درجائی است که آن معروف، و منکر، منکر، شناخته شود اما در جائی که کار به آن حد رسد که معروف معروف منکر و منکر معروف! گردد در چنین صورت بر مرد مسلمان دانا به حقیقت پیش آمد خطر و احتمال ضرر مانع یا بهانه از برای عدم قیام به احیاء سنت و امامت بدعت نمی‌شود بلکه باید تا جان در تن و رمق در بدن دارد برای میرانیدن بدعت و زنده کردن سنت پایداری نماید.

معنی غلط تقیه

یکی از شبهاتی که در این مورد دستاویز تنبلان و مستمسک بزدلان است آن است که پای تقیه را به میان آورده و از وظائف شرعی و وجدانی خود خودداری می‌نمایند غافل از آنکه تقیه را در شریعت اسلام محلی مخصوص و مقامی دیگر است. فرض تقیه که از مختصات مذهب شیعه است دارای مصلحتی بزرگ و حکمتی بس عالی است و آن اینست که ائمه معصومین همواره شیعیان خود را بمماشیات و مدار او کتمان مخالفت با عامه و خلفای وقت امر می‌فرمودند و راضی نبودند که شیعیان در فروع احکام که اندک اختلاقی با مسلمانان دیگر دارند و خلفای جور همین را بهانه برای ریختن خون آنان بلکه موجب تضییق و فشار بر حضرات ائمه علیهم السلام می‌کردند، وسیله شوند تا بهانه بدست امرای جور و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس دهند در نظر شارع اسلام وضوگرفتن از مرفق تا سر انگشتن یا بالعکس، آن قدر مهم نیست که در سر اختلاف آن خونها ریخته شود و موجب تفرق و تشتت اجتماع مسلمین گردد، و بستن دست در نماز یا بازگذاشتن آن چندان ارزش ندارد که به جهت آن دست دشمنان دین و کفار به طرف مسلمین دراز

شود، به همین جهت است که در بیش از صد حدیثی که در باب تقیه در کتاب وسائل الشیعه و کافی و وافى و امثال آن وارد شده اکثر یا تمام آن در خصوص مماشات با مخالفان و بر حذر داشتن از اختلاف بین مسلمانان است و افسوس که ما نمی‌توانیم تمام آن احادیث یا برخی از آن را در اینجا برای خوانندگان بیاوریم تا بدانند نظر عالی بزرگان دین که مستند به وحی از حضرت رب العالمین استناظر بچه حکمت و مصلحتی است و معذالک عجب در اینست که در همان احادیث شریفه اجازه سکوت و تسلیم در برخی از احکام داده نشده است.

چنانکه در کتاب وسائل الشیعه از زراره روایت است که به حضرت صادق عرض کردم که در مسح دو موزه (در وضو) تقیه است؟ فرمود: «ثلاثة لا تقی فیهن احداً شرب المسکر و مسح الخفین و متعة الحج» و در حدیث دیگر می‌فرماید: «والتقیة فی کل شیء الا النبذ و مسح الخفین» که معلوم می‌شود که در شرب نبذ که سنیان آنرا حلال و شیعه حرام می‌داند و مسح روی موزه و متعه حج تقیه را دستور نمی‌فرمودند در جائی که حتی سب ائمه را در مقام تقیه جایز می‌شمردند!! چنانکه روایاتی در این باره از امیرالمؤمنین وارد شده که در آن بسب خود از باب تقیه اجازه فرمودند! و حضرت صادق در حدیث شریف کافی از محمد بن مروان روایت می‌کند که حضرت صادق فرمود! ما منع میثم رحمه الله من من التقیة فوالله لقد علم ان هذا الاية نزلت فی عمال و اصحابه الامن اکره و قلبه مطمئن بالايمان در حالیکه می‌دانیم میثم تمار را عبیدالله زیاد امر به سب علی و برائت از آن جناب نمود.

بهرصورت این امر به تقیه فقط برای حفظ وحدت مسلمین و نظر به باقی ماندن عزت مسلمانان است زیرا مسلمان بهرکاری از این قبیل اجازه دارد جز ذلیل و خوار نمودن خود.

حالا این امر به این حکمت و مصلحت را ضعیف‌الایمانهای بهانه‌جو روپوشی برای ضعف ایمان و بهانه‌ای برای فرار از تکلیف امر به معروف و نهی از منکر قرار داده نه تنها در مقابل بدران و مستکبران به امر بزرگ و واجب مهم امر به معروف و نهی از منکر نمی‌پردازند بلکه بای خاطر عوام و در دست داشتن این گروه کالانعام نیز از گفتن حق و امر به معروف و نهی از منکر خوددای می‌کنند و برخی از اینان آن وقت رگ غیرتشان به جوش و قلب بی‌وجدانشان در خروش می‌آید که ریش یک مرد دهاتی را کوتاه و یا صورت یک زن درمانده بی‌پناهی را باز ببیند! در صورتی که هزاران منکر که خدا در برابر او وعده صریح آتش داده نه تنها از جباران بلکه از رفقا و یاران خود می‌بیند، ولی شیطان یا جهل او را به بهانه تقیه از انجام امر به معروف باز می‌دارد! مثلاً شما در هر شهرستانی در ماه محرم و صفر هزاران منکر از کسانی که به نام عزاداری مرتکب می‌شوند از زدن طبل و سنج و پوشیدن مرد، لباس زن و شبیه‌های تهوع‌آور و آوازه‌خوانی و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه می‌بینید و امروزه تقریباً بر اکثر مردم روشن است که این اعمال مستهجن بوده و موجب سخریه و استهزاء دشمن می‌شود ولی بسیاری از این حامیان دین و حافظین شریعت سید المرسلین برای نهی و جلوگیری از آن قیام نکرده حتی در رساله‌های عملیه خود از ذکر فتوای خودداری می‌کنند و همچنین سالهاست که درویشان و قلندران و معرکه‌گیران هر کدام در گوشه‌ای بساط پهن کرده و اعمالی به بنام دین مرتکب می‌شوند که چهره عقل از شرم آب و دل مؤمن عارف از تأثر کباب می‌شود ولی از میان این همه مبلغین و معلمین که خود را ناشر احکام اسلام و مبین قوانین خیرالانام می‌دانند حتی یکی اینان را از این عمل زشت و دروغهای شاخدار که بر خدا و رسول می‌بندند و تعلیم شرک و کفر می‌کنند نهی نکرد و حتی لااقل در بالای منبر نگفت تا طبقه عوام بازار آنان را گرم نکنند، چرا؟ شاید برای اینکه عوام را به دنیا آید و این دکان بر رونق خود بیفزاید!

آری تقیه که یکی از احکام گرانقدر اسلام است امروز صورتی گرفته که مشمول فرموده حسن مثنیٰ فرزند امام حسن مجتبیٰ علیه السلام است که ابن عساکر در ص ۱۶۵ تاریخ خود آورده است که به یکی از روافض فرمود: (والله لئن امکننا لله منکم لنقطعن ایدیکم و ارجلکم) به خدا قسم اگر خدا به ما مجال دهد و بر شما مسلط کند دست و پای شماها را قطع می‌کنیم مردی به آن جناب گفت چرا از ایشان توبه را نمی‌پذیری فرمود ما با آنها از شما داناتریم اینان مردمانند که اگر بخواهد طرف خود را تصدیق می‌کنند و اگر بخواهند تکذیب می‌کنند! و می‌پندارند که در تقیه، این رویه بر ایشان درست و رواست، وای بر تو! تقیه بایی است که مسلمان وقتی که بدان مضطر شد و از صاحب سلطنتی ترسید رخصتی است که به آن صاحب سلطنت غیر از آنچه در دل دارد آشکار کند تا بدین وسیله از ذمه الهی دفاع نماید و باب فضل نیست و فضیلتی ندارد که هر که هرچه خواهد آنرا به تقیه نسبت دهد، بلکه فضیلت در قیام به امر خدا و گفتار حق است به خدا سوگند تقیه تا آن حد نمی‌رسد که بنده‌ای از بندگان خدا را گمراه کند) یعنی هر عمل زشتی دیدلای سیل بگذارد تا جائیکه منکر معروف و معروف منکر گردد چنانکه امروز شده اگر نگفتن حق و لای سیل پنهان کردن هر منکر جایز بود چرا ائمه معصومین و انبیای مرسلین و عبادالله صالحین همواره با ستمکاران و فاسقان و جباران زمان خود در کشمکش و نزاع بودند و محبوس و مقتول شدند؟ برای آنها نیز آسان بود که این حربه را استعمال و الی الابد در ترفه احوال و مصون از نکال باشند یکی از احادیثی که درباره علمای این امت از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله شرف صدور یافته حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل است باید دید انبیای بنی اسرائیل چه می‌کردند جز مجادله با جباران و مناصمه با ستمکاران چون موسی و عیسی و حزقیل و جرجیس تا جائیکه آنرا بردارها کرده و در دیگها می‌جوشانیدند و معذالک از ابلاغ فرمان خدا خودداری نکردند درباره جرجیس گفته‌اند که پادشاه جباروقت، چندین مرتبه بدن

شریفش را با شانه‌های آهنین گوشت برداشت و ریز ریز کرد و یحیی مظلوم داستانش مشهور است معذالک از گفتن حق خودداری نکردند پس وجه تشبیه علمای امت به انبیای بنی‌اسرائیل جز این نیست که علمای حقیقی این امت نیز در ابلاغ رسالت آسمانی اسلام به جانیان چنین‌اند، وگرنه در دستگاه خدا گراف نیست که عزیز بی‌جهت درست کند و به ادعای مفت به کس چیزی دهد.

امداد مظلوم و سرکوبی ظالم از مقررات اسلام است

یکی از فرائض شریعت اسلام امداد مظلوم و عدم تمکین به ظالم است که متأسفانه مدتهاست در امت اسلام متروک و مهجور مانده به طوریکه امروز آنرا هیچکس از وظایف دینی خود نمی‌داند و تسلیم بر ستمگران و واگذاشتن مظلومان در دست ظالمان یکی از کارهای عادی است به طوری که اگر کسی در این امور دخالت کند او را ناراحت و فضول و اگر سکوت کند مرد سنگین و معقول می‌دانند!! در حالیکه پروردگار عالم در چند آیه قرآن سلیمانان را بر انتصار و دادخواهی ترغیب و تشویق و از تسلیم بر ظلم و ستمگری توبیخ و برحذر داشته است در سوره الشعرا آیه ۲۲۷ در صفات مؤمنین می‌فرماید :

﴿وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ (شعراء : ۲۲۷)

«مؤمنان کسانید که چون مظلوم واقع شدند دادخواهی می‌کنند.»

و در سوره الشوری نیز بعد از ذکر صفات مؤمنین می‌فرماید :

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ (شوری : ۳۹)

«مؤمنان کسانید که همینکه به ایشان ستم رسید دادخواهی می‌کنند.»

پس تسلیم به ظلم از ایمان خارج بوده و منظم در ردیف مؤمنین نیست بلکه باید او را جزو فساق و کفار شمرد مسلمان نه تنها باید از خود دفع ظلم نماید بلکه باید

مظلومان را از دست ستمکاران نجات دهد زیرا بعثت انبیا نیز برای همین منظور بوده، چنانکه حضرت موسی کلیم به فرعون می‌فرماید: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ﴾ {طه: ۴۷} و نعمت‌های باری تعالی که در قرآن شریف شمرده ﴿يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ {الأعراف: ۱۴۱} و نعمت رسالت ختمی مرتبت ﴿وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ {آل عمران: ۱۰۳} بیشتر همین نظر است وصیت پیغمبر بزرگوار ﷺ که در کتاب کافی از سکونی روایت شده از حضرت امام محمد باقر که فرمود: «قال رسول الله من سمع رجلا ينادي يا للمسلمين فلم يجبه ليس بمسلم» رسول خدا ﷺ فرمود: هر مسلمانی بشنود که مردی (خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان) فریاد می‌زند که ای مسلمانان (به فریادم رسید) و آن را اجابت نکند مسلمان نیست! و نیز حضرت صادق فرمود: «قال رسول الله عونك الضعيف من افضل الصدقة» کمک کردن تو بناتوان از فاضلترین صدقات است و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «قال رسول الله ﷺ من رد عن قوم من المسلمين عادية او ناراً وجبت له الخير»

کسیکه از گروهی از مسلمانان شرو ستمی را یا آتشی را رد کند بهشت او را واجب می‌شود.

و در نهج البلاغه در فرمان مبارک امیرالمؤمنین به مالک اشتر می‌فرماید: «فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول في غير موطن لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف منها حقه من القوى غير متمتع»

رسول خدا در موارد متعدده فرمود! امتی که حق ضعیف آن امت از قوی بدون ملاحظه گرفته نشود هرگز روی پاکی و نیکی نبیند و در وصیت خود به حسین ﷺ

می‌فرماید: «وَكُنَّا لِلظَّالِمِ خَصِيماً وَ لِلْمُظْلُومِ عَوْنًا» همواره با ستمگر دشمن بوده و یار و مددکار مظلوم باشید و حدیثی که عامه و خاصه به صحت آن متفقند که رسول خدا ﷺ فرمود: «ان الناس اذا رأوا للظالم فلم يأخذوا على يديه اوشك ان يعمهم الله بعذاب من عنده»

یعنی مردم همینکه ظالم را دیدند و جلوی او را نگرفتند بسا باشد که خدا همه آنها را به عذابی از جانب خود مبتلی سازد اینها دستورات شرع مبین است که اندک قصوری در آن موجب ویرانی خانه دین و پریشانی و پراکندگی مسلمین می‌شود، ولی تقیه غلط یعنی بزدلی و بی‌ایمانی کار را به جایی کشیده که هر روزه هزاران جنابت از هر رذل و پست و بی‌شرفی دیده می‌شود ولی نفس از عالی و دانی بر نمی‌آید و بهانه هم در نزد آنانکه می‌دانند لا بد تقیه بی‌پیر است!!

اصیل ترین علل انحطاط و ذلت مسلمین تعطیل حدود الهی است

می توان گفت اصیل ترین علل انحطاط مسلمانان و ذلت و نکبت آنان تعطیل حدود الهی است که به جهت نداشتن حکومت شرعی و شبهه های واهی موقوف و معطل مانده است.

در انسان و هر حیوانی برای ادامه حیات غرایز و قوای مخصوصی بودیعه نهاده شده که اگر انسان آن قوا را تحت تربیت قانون عادلانه ای تعدیل و تربیت کند حیات سعادت مندانه ای را حائز خواهد گشت و اگر آنها رایله و رها کند که به مقتضای خود هر چه خواهند بکنند در اندک مدتی شیرازه اجتماع انسانی از هم گسیخته و مبدل به بدترین زندگانی وحشیت و بربریت خواهد شد و موجب قطع حرث و نسل گشته به زودی نسل انسانی منقرض و نابود می گردد.

شریعت مقدسه اسلام برای تأمین حوائج آن غرایز و قوی، و هم چنین برای تعدیل و تربیت آن، مقرراتی وضع کرده و به مرحله اجرا درآورده است که مادامی که اجرا می شد و اکنون هم در هر نقطه ای اجرا شود زندگی فاضله ای نصیب آن اجتماع نموده و می نماید و از روزی که موقوف و تعطیل شده هیچ قانون و مقرراتی نتوانسته است جانشین آن شود.

این قانون و مقررات را حدود الهی نامیده است و کسانی که از آن تقصیر و تجاوز نمایند ظالم خوانده که ﴿وَمَنْ حُدَّوَدَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ {البقره: ۲۲۹} - و ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ {الطلاق: ۱}

این حدود عبارتند از مجازات دنیائی کسانی که مرتکب اموری می شوند که در عرف تمام ملل متمدنه عالم گناه و موجب فساد و پریشانی اجتماع است، مثلاً زنا و سرقت و دشنام دادن در میان تمام ملت ها حتی وحشیان، عمل زشت و نفرت آور است و برای

جلوگیری آن هر ملتی طرقي را پیشنهاد و قوانینی وضع کرده‌اند اما شریعت مطهره مؤثرترین و مفیدترین و قاطعترین وسیله را با حدود خود مهیا و وضع نموده است چنانکه مثلاً برای زانی و زانیه هرگاه محصن و محصنه باشند رجم و هرگاه چنین نباشند ضرب صد تازیانه و برای قتل عمدی قتل و برای سرقت با شرایطش بریدن دست و حتی برای دشنام‌های ناموسی و قذف زنان محصنه هشتاد تازیانه و برای لواط، زدن گردن یا انداختن از محل بلند، یا سوزانیدن در آتش، و برای کسانی که موجب ارباب مردمند نفی بلد و برای مفسدین فی الارض مقررات شدیدتر وضع کرده است که در کتب فقهی ذکر شده و تعداد و تفصیل آن‌ها را در این مختصر مجال نیست.

پرواضح است که اگر این حدود چنانکه خداوند متعال مقرر فرموده در هر جامعه‌ای اجرا شود آن جامعه هر چقدر هم فاسد باشد در اندک مدتی مطهر و منزّه گشته و از افات این قبیل مفسد مأمون می‌شود و حیات مطمئن و محیط امنی بوجود می‌آید که در آن محیط هرگونه استعداد لایقی می‌تواند به نشو و نما بپردازد و خود و دیگران را از قوای مودوعه در وجود خود در اصلاح و خدمت به جامعه بهره ور سازد. مثلاً هرگاه آن چنانکه شرع مطهر در نظر گرفته و به موضوع ناموسی اهمیت داده تا جائیکه دشنامی که از روی تهمت داده شود مرتکب آن وقتی که نتوانست بوسیله چهار شاهد عادل، مورد دشنام خود را ثابت نماید باید هشتاد تازیانه به خورد و از پاره‌ای از حقوق اجتماعی محروم شود ﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ {النور: ۴} بدیهی است در چنین محیطی هرگز زبان به دشنام گشوده نمی‌شود و جلو بسیاری از مفسد از قبیل دشمنی و جرح و ضرب و قتل که مقدمه آن دشنام است گرفته می‌شود و وقتی که زانی به بیند با ارتکاب این جرم در معرض رجم و سنگسار شدن در حضور مسلمانان و به وسیله آنان قرار می‌گیرد! آنان زنا را هر چند با وجیه‌ترین دختران حوا باشد مرتکب نمی‌شود و یا دزدی که یقین داشته باشد که با ارتکاب این عمل دستش را

می‌بریدند حریم خود و خانواده‌اش را ننگین می‌کند هرگز حتی در صورت شدیدترین احتیاج مرتکب نمی‌گردد و قس علی ذالک.

اینک برکاتی که اجرای حدود الهی دارد از زبان بنیادگذار شریعت و اهل بیت و عترت او علیهم‌السلام بشنوید در کتاب شریف محاسن برقی از سدیر از حضرت امام محمدباقر صلوات الله علیه روایت شده که فرمود :

«حد یقام فی الارض از کی من مطر اربعین لیلۃ و ایامها»

می‌فرماید که حدی که در روی زمین بر پا (اجرا) شود نموش بیشتر و برکتش افزون‌تر از باران چهل شبانه روز است.

و حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه یحی الارض بعد موتها فرمود:

«لیس یحییها بالقطر ولكن یبعث الله رجالا فیحیون العدل فتحی الارض لاحیاء

العدل و لاقامة الحدیة انفع فی الارض من القطر اربعین صباحاً»

فرمود مقصود این نیست که خدا به وسیله باران زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند بلکه مقصود آن است که خدا رجالی را برمی‌انگیزد تا عدالت را زنده کنند آنگاه زمین به زنده شدن عدالت زنده می‌شود و اقامه یک حد در زمین نافعتر است در زمین از اینکه چهل روز باران بیارد.

سکونی از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود : رسول

خدا می‌فرمود :

«اقامة حد خیر من مطر اربعین صباحاً» و نیز رسول خدا فرمود : «ساعة امام عادل

افضل من عبادة سبعین سنة و حدیقام فی الارض افضل من مطر اربعین صباحاً»

رسول خدا عدالت پیشوای عادل سیاسی اسلام را افضل از عبادت هفتاد سال برای اقامه

حدود الهی می‌شمارد و امت نادان او در موضوع امام عادل به گمراهی و ضلالت عجیبی گرفتار است.

تعطیل حدود الهی دشمنی و ضدیت با پروردگار عالمیان و تولید خرابی و فساد در جهان است و علاوه بر تهدیدانی که در آیات شریفه قرآن شده رسول خدا به صراحت آن را از قول خدا دشمنی با خدا می‌داند.

صالح بن میثم از پدرش در حدیث طویل روایت می‌کند که زنی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نزد آن حضرت تا چهار مرتبه اقرار به زناي خود نمود امیرالمؤمنین سر مبارک به طرف آسمان بلند نموده عرض کرد: «اللهم قد ثبت علیها اربع شهادات وانت قد قلت لنبيک فیما اخبرته عن دینک، یا محمد من عطل حداً من حدودی فقد عادنی و طب بذالک مضادتی»

عرض می‌کند: خدایا با چهار مرتبه شهادت (که این زن بر زناي خود اقرار) حد بر او ثابت شد و توالی خدا! به پیغمبر خود در آنچه از دین خود بوی خبر می‌دادی فرمود: ای محمد هر کس حدی را از حدود من معطل دارد در حقیقت با من دشمنی کرده و بدین وسیله ضدیت و مخالفت مرا خواستار شده! خدائیکه در تمام موجودات عالم بر حسب اقتضای فطرت آنها طبایع و غرایزی مقرر فرمود که مقتضای آن، مدت خود را به پایان برند، در آدمی که به نعمت عقل و اختیار مرزوق است بوسیله برگزیدگان خود مقرراتی وضع نمود تا حیات خود را سعادت‌مند نمایند و به خیر دنیا و آخرت نائل آیند و آن عبارت از همین حدودی است که در شرع مطهر اسلام مقرر فرموده و تجاوز از آن را کفر و ظلم دانسته است.

جای منتهای تعجب و سزای کمال بدبختی است که مسلمانان ابداً به آن مقررات اعتنائی ندارند و حتی اکثریت تام آنان به کلی از مقررات و حدود الهی بی‌خبرند و نمی‌دانند که مثلاً حد قذف محصنه و دشنام‌دادن، دست کم هشتاد تازیانه است! با این

وصف و چنانکه معلوم و مشهور است در کشورهای اسلامی دشنام و تهمت زنا و زنازادگی از تمام کشورهای جهان بیشتر است، همچنین قتل و سرقت و ضرب و جرح و بی‌ناموسی و صدها فجایع دیگر و باز جای بسیار شگفتی است که این مردم آلوده به هزاران معصیت اسلامی و بعید از تعالیم دینی، خود را مسلمان و عزیز در دانه پروردگار عالمیان می‌دانند.

من نمی‌دانم اسم بی‌مسمی و لفظ بی‌معنی چه فائده‌ای دارد و از شیر بی‌دم و و سر و اشکم چه برمی‌آید؟!

خدایا به مسلمانان دلی دانا و چشمی بینا مرحمت فرما تا به معالم دین تو آشنا و به عیوب بی‌شمار خود واقف و بینا گردند! احکامی را که حتی یک ساعت غفلت از اجرای آن موجب تولید هزارگونه فساد در جامعه می‌شود به خیالی موهوم در این مدت مدید در گرو وجود امام معصوم گزارده‌اند یعنی تعلیق به حال نمودند! آمان از این جهالت!

یکی از موجبات ترقی ملت اسلام که ترک آن علت انحطاط شده

در شریعت مطهره اسلامی آداب و سنن و شرایع و احکامی وضع شده که علاوه بر آنکه در صدر اولیه موجب آن همه ترقیات حیرت‌انگیز مسلمین گشت اکنون نیز با گذشت روزگاران و طی چهارده قرن مسلم گشته است که آن قوانین ابدی بود و در تحول روزگاران قابل دوام و تغییرناپذیر است، از آن جمله این است که به سنت طبیعت و به گواهی عقل و فطرت سرتا سر کره ارض و نقاط معموره عالم مال عموم سکنه زمین است که والارض وضعها للنام و کسی را نمی‌رسد که بدون جهت یا با اصول ساختگی جبارانه، خود را مالک نقطه یا نقاطی بداند مگر موجب قانون الهی و قانون خدا نیز کسانی را مالک می‌شناسد که دارای صفات ایمان یا تحت ذمه آنان باشند و از

آنجائیکه تمام حیوانات و جانداران و انسان باید در روی این زمین که محدود و نقاط معموره‌اش معدود است زندگی کرده و حوائج حیاتی خود را برآورند در شریعت اسلامی مقرر شده که کسی مالک اصلی هر زمین نباشد و کره معموره در اختیار تمام مسکنه آن بوده زیر پرچم اسلام زندگانی کنند و فقط کسانی که به اجازه امام یعنی حاکم منتخب به دستور اسلام مشغول کشت و عمران و آبادی زمین می‌شوند و فقط حق تصرف و دخالت در امر کشت و زرع دارند و باید درآمد آن طبق مقررات شرع صرف مصالح مسلمین از هر حیث شود و البته در اراضی معموره نقاطی مستثنی گشته‌اند که نسبت به اراضی مزبور بسیار ناچیزند توضیح این مدعی: آنکه بر طبق قوانین شریعت مطهره هر زمینی که عنوه مفتوح و در تصرف مسلمانان درآید عموم مسلمین از وقت تصرف عنوه آن تا قیام یوم الدین مالک آن می‌شوند و منحصر به فاتحین نیست یعنی تمام مسلمانان در هر نقطه از شرق و غرب عالم باشند و اطفال و ذراری آنها تا یوم یفخ فی الصور، مالک آن اراضی بوده و کسی حق ندارد که اختصاصاً مالک زمینی باشد و چون غالب ممالکی که امروز در تصرف مسلمانان است تماماً مگر اندکی بوسیله شمشیر مسلمانان فتح و تصرف شده پس عموم سکنه مسلمان آن در تمام نقاط آن مالکند یعنی در آمد آن متعلق به تمام مسلمین است و فقط کسانی مباشر امر زراعت و عمران آن می‌شوند که به دستور و اجازه پیشوای سیاسی اسلام بدان قیام نمایند و به هر اندازه از درآمد و بهره آن از نصف و ثلث و ربع آنچه صلاح مسلمین در آن باشد که با حاکم قرار نموده باشند بهره می‌برند و بقیه را تسلیم خزانه بیت المال مسلمین می‌نمایند تا در مصالح عامه عموم مسلمین مصرف شود و مادامیکه این دسته از زارعین و آبادکنندگان اراضی به عمران آن اقدام می‌نمایند حق اولویت با آنهاست و حاکم را نمی‌رسد که بدون جهت از دست آنها گرفته به دیگری واگذارد اما همینکه در آبادانی آن قصور و تقصیر کردند بلافاصله حاکم از دست آنان منتزع نموده بلا یقتر وامی‌گذارد

بدیهی است با اجرای این دستور مالکین چندین دهات و مزارع بزرگ شش‌دانگی که خود را مالک املاکی به وسعت کشور سویس دانسته (مانند باتما نقلیج که چند سال قبل در مجلس شورای ملی این ادعا را نمود) و اطلاع و دخالتی در امر زراعت نداشته باشند پیدا نمی‌شود و این وضع فئودالیت و ملوک الطوائفی که اکنون در کشورهای اسلامی و غیراسلامی است اصلاً وقوع نخواهد یافت زیرا تمام آن، خلاف شرع و مالکیت آنها علی‌رغم ادعائی که می‌نمایند که (اسلام حافظ مالکیت است) اصلاً مخالف و ضد شرع است، سند مدعای ما آیات شریفه قرآن و ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ {الحج: ۶۵} ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ {الرحمن: ۱۰} ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ {الأنبياء: ۱۰۵}

و سنت رسول خدا و سیره مسلمین صدر اول در کشورهای مفتوح العنوة و احادیث شریفه وارده از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین چون حدیث شریف «الارض لله و لمن عمرها» و غیره است اما نظر به اینکه یکه‌شناسان نمی‌توانند تشخیص بین خطا و صواب دهند این مسئله را از بهترین کتب فقهی شیعه و از مشهورترین و بزرگترین فقهای متأخر مرحوم شیخ جعفر بن خضر نجفی معروف به کاشف الغطاء از روی کتاب کشف الغطاء آن بزرگوار عباراتی به مطالعه خوانندگان می‌گذاریم.

مرحوم شیخ جعفر در باب جهاد و احکام اراضی پس از شرح مفصلی از انواع غنایم و اراضی می‌فرماید: «الارض المفتوحه بالقهر و الغلبة كارض سواد الكوفه و ما مائلها والحکم فیها انتهاء للمسلمین كافة اهل الحق منهم و کذا اهل الباطل ...»

می‌فرماید اراضی که به قهر و غلبه مسلمانان فتح شده باشد مانند سواد کوفه و آنچه مانند آن است و خوشبختانه تمام اراضی اسلامی جز معدودی کمتر از شماره انگشت، مثل کوفه است حکم اسلام این است که آن اراضی ملل همه مسلمانهاست خواه اهل

حق (شیعه) باشند خواه اهل باطل (غیرشیعه) بعد می‌فرماید: «لایختص منها واحد یستوی فیها ذکورهم و انثهم» این زمینها اختصاص به هیچیک از مسلمین ندارد که ادعای مالکیت اختصاصی نیست و در آن ذکور و اناث مساویند یعنی مانند ارث نیست که «للذکر مثل حظ الانثین» جاری شود. سپس می‌فرماید: «ینقطع فیہ ملک من مات و یجدد لمن هو آت» کسیکه مرد مالکیت او منقطع می‌شود یعنی میراث نیست که به فرزندان او برسد و برای کسیسکه بعداً بدنیا می‌آید این مالکیت تجدید می‌شود.

آنگاه می‌نویسد جز اینکه این حکم مخصوص است به زمینی که در حال فتح آباد زنده باشد اما اگر همین زمین که در هنگام فتح آباد بود بعداً خراب و جزو اراضی موات گردید حکم موات بر آن جاری نمی‌شود که هر کس آن را آباد کند حال خودش باشد برای اینکه سبق ملکیت مسلمانان در آن هست و هیچکس نمی‌تواند آن را به مالکیت اختصاصی خود در آورد جز املاکی که تصرف در آن است مانند خانه‌های نشینی و بستانها و نحو آن که آنها مال متصرف است مادامیکه آثار تصرف در آن است می‌توان آن را خرید و فروخت و داخل در وصایا و اوقاف عامه کرد یعنی مدرسه و مسجد و کاروانسرا و از این قبیل موقوفات نمود اما همینکه آثار تصرف زایل شد یعنی آن خانه و حمام و بستان ویران شد حکمش برمی‌گردد به حال اول یعنی ملک عموم مسلمین است و حق اختصاصی آن از بین می‌رود. اما تصرف در اراضی مفتوح عنوه بعنوان زراعت و اجاره برای زراعت، مرجع آن حاکم و پیشوای مسلمین است که آنرا به هر کسی که بخواهد ولایت بداند با مراعات مصالح مسلمانان می‌دهد و درآمد آن را صرف مصالح عمومی می‌نماید... و اما هر چه از این قبیل اراضی که پیش از فتح موات بوده آن مال ولی امر است و جز به اذن وی تصرف در آن جایز نیست).

برای اینکه شبهه افکنان نگویند که این حکم مخصوص اراضی سواد است می فرماید:

«ان ما كان في ايدي المسلمين من الارضى العربية والعجمية و الهندية و غيرها و جرى عليها خراج اموالهم و استقرت عليها ايديهم محكوم عليها بحكم المفتوحة عنوة ...» می فرماید هر چه در دست مسلمانان از اراضی است خواه اراضی عرب باشد یا عجم یا هند و غیر آن تمام اینها که مورد خراجند محکوم به همان حکم اراضی مفتوحه عنوة هستند و بعد می نویسد:

«والحکم فیها انها تصرف نائها فیما به صلاح المسلمین سواء فتحت بسیوف اهل الحق من المسلمین او اهل الباطل فی زمن الحضور او الغیبة» حکم این زمینها یعنی زمینهای عرب و عجم و هند و دیلم هر چه هست آن است که آنچه نمو کند و فائده دهد باید مصرف صلاح مسلمانان شود خواه به شمشیر اهل حق فتح شده باشد و خواه به شمشیر اهل باطل (چون محمود غزنوی و امثال آنان) خواه در زمان حضور معصوم باشد یا در زمان غیبت که تمام آنها حکمش یکی است، آری این حکم اراضی کشورهای اسلامی است و شما تنها از همین یک مسئله که می بینید به چه صورت درآمد می توانید بیشتر احکام اسلام را قیاس بگیرید که صاحبان اغراض به چه صورتی درآورده اند! با این حکم تمام اراضی زراعتی مال عموم مسلمین است یعنی نفع آن باید عاید عموم شود و کسی حق دخالت در امر زراعت آن دارد که اولاً - با اجازه و تصویب حکومت اسلامی باشد و ثانیاً - در عمران و آبادی آن حداکثر کوشش را نماید، و با تمام این وصف مالک شمرده نمی شود و حق خرید و فروش و وقف و ارث ندارد مگر کسی در زمینهای به امر حاکم بنائی نموده باشد و حق اختصاصی نسبت به آن بنا پیدا کرده باشد که فقط آن حق را می تواند به دیگری به یکی از صور بیع و شراء و وقف و هبه و ارث واگذارد و دیگر هیچ!!

این قانون ابدی الهی است که در آن رعایت منتهای عدالت و مصلحت شده است، اما بدبختانه می‌بینیم که به چه صورت درآمد و از همین ناحیه چقدر فساد و ذلت و مشقت و نگون بختی عائد مسلمانان گردیده است که هیچ محاسبی نمی‌تواند خسارت آن را به حساب درآورد!!

کیفیت نامشروع وقف در کشورهای اسلامی یکی از عوامل انحطاط است

در بحث از اراضی مفتوحه العنوه گذشت که هیچکس حق ندارد چنین املاکی را خرید و فروش و حتی وقف کند و فی الجمله به حکمت این حکم اشاره شد، زیرا زمین را پروردگار عالم، مکان و محل اعاشه بنی آدم و تمام جانوران قرار داده و هر موجودی حق دارد برای ادامه حیات خود از آن به نحو مشروع استفاده و ارتزاق کند و عقل و شرع و وجدان حکم می کند که در انحصار عده معدودی نباشد که در آن به میل وارده خود هر کاری که بخواهند برخلاف مصلحت دیگران انجام دهند. اگر بنا باشد زمین در انحصار مالکیت عده معدودی باشد دیگران چه بکنند؟! آیا می توان باور کرد و قبولاند که مردم و موجودات دیگر طفیلی این آقایان مالکین و عزیزان بی جهت باشند؟! چه چیزی آنان را بر افراد بی شمار دیگر امتیاز داده است؟! اساساً همین موضوع مالکیت اختصاصی بی حد و حصر است که در میان تمام ملت ها و دولت ها از ابتدای تاریخ هزاران مفاسد گوناگون به بار آورد که کمترین اثر و کوچکترین مظهر آن موضوع بردگی بنی آدم است! چرا باید دو نفر فرزند آدم بکی بنده و دیگری آقا باشد مگر نه اینکه این فرد بنده هم به اندازه همان فرد آقا شکم و بدن و احتیاجات طبیعی دارد و باید آن را از همین زمین که خدا درباره آن می فرماید ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾ {البقره: ۲۲} تأمین کند ولی آن را ستمگری، با حيله های مخصوص، به خود اختصاص داده و دیگران را محتاج خود کرده است! اسلام که نوری است الهی و برای روشنی دیده عقلها و رفع ظلمت و مظالم آمده باید آدمی را از ذلت عبودیت دیگران نجات و بعبادت خدای یگانه رهبری کند و اولین راه این است که طرق اتخاذ عبودیت غیر خدا را مسدود نماید و آن در درجه اول این است که دست ستمکاران را از تصرف این سفره عام کوتاه کند لذا زمین را بین تمام مسلمین مشترک نموده و همه افراد را بدان

شرکت داده و برای اینکه در تقسیم آنعدالت رعایت شود اختیار آنرا بدست امام عادل و عالم با تقوای منتخب از مؤمنین سپرده تا بر طبق مصلحت مسلمین با آن عمل نماید لیثوت کل ذبححق حقه.

از میان تمام کشورهای پهناور اسلامی که شامل اکثر قاره کبیر آسیا و مقدار مهم آفریقا و استرالیا و سایر نقاط است تنها یکی دو نقطه از این حکم عظیم مستثنی هستند که بزرگتر از همه مدینه است زیرا بر طبق قانون مقدس اسلام هر نقطه‌ای که مردم آن به طوع و رغبت و بدون استعمال شمشیر مسلمان شوند املاکشان در دست خودشان بوده و مسلمانان حق ندارند آن را از ایشان منتزع کرده و تصرف نمایند و بر طبق تواریخ معتبر و نقل صحیح، مدینه منوره و شاید بحرین و یمن از این قبیل باشند و بقیه نقاط معموره عالم از شام گرفته تا عراق و ایران و هند و چین افغانستان و سایر ممالک اسلامی حتی مکه معظمه تماماً مفتوح عنوه هستند و ملک عموم مسلمین از تاریخ فتح تا انقراض عالم است و هیچکس حق ندارد در آن ادعای مالکیت نماید، بخرد، بفروشد، یا وقف کند یا ارث گذارد جز آنچه قبلاً یادآور شدیم.

پس هرگونه معامله حتی وقف در این اراضی ممنوع است. و چنان که در حکمت آن گفتیم:

اولاً: زمین مال عموم است و کسی حق دخالت در املاک عمومی ندارد، هر کس هر چه باشد یک نفر است یک نفر انسان هر قدر لایق و مهم باشد فقط حق دارد تا زنده است و تا حدی که می‌تواند بخورد، بیاشامد، تمتع ببرد، ولی بعد از خود به دیگری واگذارد که او نیز تمتع و بهره خود را ببرد نه اینکه بوسیله وقف و امثال آن بعد از خود زمین را اسیر و به قول معروف حبس با وقف کند.

ثانیاً - یک نفر هر چقدر هم دارای فکر روشن و مغز نورانی باشد حق ندارد که مردم اعصار بعد از خود را به تبعیت و پیروی از نقشه و فکر خود مجبور نماید و زمینی

را که پروردگار عالم برای اعاشهٔ جمیع فرزندان آدم خلق فرموده محبوس کرده عقل و فکر و اراده و هوای و هوس خود را بر آن حاکم نماید تا حتی بعد از مرگ او هم آن زمین بر طبق فکر و اراده و هوای و هوس او اداره شود و پس از اینکه مرد و از این جهان رفت هنوز افکار پوسیده و کهنه‌اش بر مقدرات میلیونها مردم که شاید اکثراً از او فهمیده‌تر و لایقتر باشند حاکم باشد؟! این را هیچ عقل و وجدانی اجازه نمی‌دهد خصوصاً هرگاه دقت شود در بسیاری از موقوفات این کشورها مخصوصاً در ایران که اکثراً برخلاف نظر شرع و مصلحت مسلمین است مثلاً می‌بینیم فلان مزارع و دهات شش‌دانگی که تأمین سعادت هزارها خانواده را می‌کند ملائقنعلی وقف کرده برای بقعه و بارگاه و خادم و قاری فلان امامزاده‌ای که در خواب دیده شده و بر فرض اینکه آن امامزاده واقعی هم باشد به کدام مجوز شرعی و روی چه مصلحت عمومی باید اکثر مردم به فقر و فلاکت بگذارند و صدها از این امامزاده‌های واقعی زنده مؤمن و مسلمان که به نان شب محتاجند در سختی و عسرت به سر برند تا جوانهایشان خدای ناکرده تن بزدی و بی‌شرفی دهند و دخترهای شان از فرط استیصال تن به فحشا و زنا واگذارند، ولی فلان امامزاده راست یا دروغ که هزار سال بر او گذشته و خاک و استخوانی بیش نیست چندین ده و مزرعه وقف بقعه و بارگاه و خادم و قاریش کنند!؟!

ما در بحث آتیه خود عدم مشروعیت این عمل را از روی سنت و احادیث متواتره از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ثابت می‌کنیم و در اینجا فقط سخن مادر وقف املاکی است که اگر دقت شود بطور یقین بیش از ربع نقاط معموره این سرزمین، وقف است و آن چنانکه گفتیم علاوه بر عدم مشروعیت وقف در اراضی مفتوح العنوه، اساساً خود این گونه وقفها خلاف شرع است هر چند در ملک اختصاصی باشد.

و در نتیجه می‌بینیم که غالب اراضی وقفی در اثر عدم دلسوزی خصوصاً اکنون که بازیچه غرض‌ورزی اشخاص و دکان نان ادارات اوقاف شده تماماً رو به ویرانی نهاده

بطوریکه در هر دهی که زمین وقفی باشد معمولاً در اثر خرابی یک دهم قیمت و ارزش زمینهای مشابه خود را ندارد و روز به روز و به ویرانی است و این خود ضرر بزرگی است که متوجه جامعه می‌شود و حالا چنان فرض گیریم که از این زمینهای وقفی به جای سنبل گندم شمش طلا سبز شود! فائده آن چه خواهد بود؟! مقداری خشت و گلت که بر صحن و سرای امامزاده افزوده شود و اضافه‌شدن تعدادی مفتخور بنام خادم وقاری و روضه‌خوان وامثال آن! شاید کسانی بگویند موضوع وقف یک موضوعی است که در احکام شرع عنوانی دارد و ائمه معصومین هم موقوفاتی داشته‌اند در جواب می‌گوئیم: صحیح است که طبق نقل اخبار پاره‌ای از ائمه دارای موقوفاتی بوده‌اند اما!

اولاً - اوقاف امیرالمؤمنین و ائمه معصومین غالباً در مدینه و اطراف آن بوده و چنانکه گفتیم مدینه از اراضی مفتوحه عنوه نیست لذا وقف آن به عکس این اراضی منع شرعی ندارد.

ثانیاً - مصرف وقفی که ائمه تعیین نموده‌اند اکثراً وقف بر اولاد و ذریه خودشان می‌باشد و این گونه وقفها که فائده آن عمومی و متصرف آن تا قیام بلا تغییر است خیلی تفاوت دارد با مصرف این گونه وقفهائیکه ما دیده و می‌بینیم که اگر نباشد خیلی بهتر است.

ثالثاً - همان وقف کردن ائمه معصومین هم مدینه منوره را که امکان آن داشت که به ملکیت اختصاصی یک عده درآورد و همان فساد مالکیت اختصاصی ظهور کند بدین ترتیب میرد در ردیف املاک عمومی زیرا وقف کردن بر اولاد و به عبارت دیگر سادات که بحمدالله تعدادشان روزافزون است و امروزه می‌توان گفت ثلث ملت اسلام سادات و از ذراری پیغمبر و ائمه معصومینند، خود زمینه عمومی نمودن ملک مدینه است که سرانجام اختیار آن باید بدست حاکم اسلام افتاده و صرف مصالح مسلمین یا سادات نماید.

اینک پاره‌ای از اخباری که در موضوع وقف از ناحیه معصومین وارد شده در این اوراق به نظر شما می‌رسانیم.

کافی - «عن ایوب بن عطیه قال سمعت ابا عبد الله يقول قسم رسول الله الفئی فاصاب علیا ارض فاحترف فیها عینا وخرج منها ماء ینبع فی الارض کهیئة عنق البعیر سهاها عین ینبع فجاء البشیر یشره فقال بشرّ الوارث بشرّ الوارث هی صدقة منه بتلافی حجج بیت الله و عابری سبیل لاتباع و لاتوہب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لایقبل منه صرفاً ولا عدلاً» مضمون حدیث شریف آن است که امیرالمؤمنین در زمینی که رسول خدا بوی مرحمت فرمود چشمه‌ای حفر نمود و پس از اینکه چشمه جاری شد امیرالمؤمنین فرمود این صدقه است برای حجج بیت‌الله و درماندگان در راه، نباید خرید و فروش شود و بارث هم به کسی نمی‌رسد یعنی مانند زمینهای مفتوحه العنوه است که قبلاً گفتیم اینک حدیث دیگر.

کافی - «عن محمد بن عاصم عن الاسود بن ابی الاسود الدوئلی عن ربعی بن عبدالرحمن عن ابی عبد الله علیه السلام قال تصدق امیرالمؤمنین بدار له فی المدینة فی بنی زریق فکتب بسم الله الرحمن لرحیم هذا ما تصدق به علی بن ابی الب وهو حیّ سویّ تصدق بداره التی فی بنی زریق صدقة لاتباع و لاتوہب حتی یرثها الله الذی یرث السموات و الارض و اسکن هذا الصدقة خالاته ماعشن و عاش عقبهن فاذا انقرضوا فهی لذی الحاجة من المسلمین» خلاصه حدیث: امیرالمؤمنین خانه‌ای که در مدینه داشت تصدق نمود یا وقف کرد و خاله‌های خود و اولاد آنها را مادام الحیوه در آنجا حق سکونت داد و بعد از انقراض آنها ملک عموم مسلمین کرد.

باز در کافی حدیثی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بیع و وادی القری را وقف بنی فاطمه فرمود و تولیت آنرا به حضرت امام حسن وا گذاشت و اگر او نبود به حضرت امام حسین اگر زنده بود تولیت با اوست و وقفنامه حضرت موسی بن جعفر چنین است.

«هذا ما تصدق به موسی بن جعفر تصدق بالارض فی مکان کذا و کذا کلها و حد الارض کذا و کذا تصدق بها کلها و نخلها و ارضها و قناتها و ماتها و ارجائها و حقوقها و شربها من الماء..»

اگر احادیث وارده در موضوع وقف ائمه معصومین سلام الله علیهم صحیح باشد چنانکه گفتیم: اولاً غالب یا تمام اینها در حدود مدینه و حوالی آن بوده است و چون مدینه مستثنی از اراضی مفتوحه العنوه است پس اشکالی که بر سایر اراضی است بر آن نیست.

ثانیاً موقوفات ائمه معصومین تماماً وقف بر اولاد و تأمین آتیۀ فرزندان خودشان بوده است که اکثراً صغیر و بدون سرپرست و نان بده می ماندند و آن با وقفهای رایجه در زمان ما که اکثراً وقف بر قبرستانهای مجهولی است فرق زیاد دارد که اصلاً قابل قیاس نیست!

ثالثاً - چون ذراری ائمه بر حسب وعده الهی روز بروز رو به فزونی می رفت همان موقوفات نیز تدریجاً در ردیف اموال و اراضی عمومی در می آمد که مال عموم مسلمین می شد پس ناچار به همان صورت سایر اراضی اسلامی در می آمد و نمی توانست مالک معینی داشته باشد.

رابعاً - خود ائمه معصومین در وقفنامه های خود تصریح می فرمودند که بعد از یکی دو نسل در آمد جزو بیت المال مسلمین خواهد شد چنانکه در وقفنامه امیرالمؤمنین سلام الله علیه گذشت این گونه وقفها فرضاً که نقلش صحیح باشد چه ربطی دارد به این وضع غریب و عجیبی که ما می بینیم که با چندین اشکالی که در اصل آن هست موقوف

علی آنها عبارتست از گورهای مجهول و موهوم که چنانکه بعداً خواهد آمد هیچ عنوانی در شرع ندارند و اموری که اصلاً شارع بدانها اهمیتی نداده و ندارد مگر اینکه گاهی غلطانداز یکی دو مور مانند وقف بر مدارس یا مریض‌خانه یا اعانت ابن سبیل که در هزار فقره وقف یک مورد چینی ندارد، پیدا شود و آن هم بسی نادر است.

کاش در میان این همه موقوفات صدی یک آن به صرف تعلیم و تعلم و با سوادکردن اطفال بی‌بضاعت منظور می‌شد و یک صدم از آن وقف بر مرضائی که توانائی مراجعه بدو او غذا ندارند می‌گشت و موقوفه‌ای یافت می‌شد که صرف ازدواج دختران فقیر و جوانان غرب بینوا می‌گردید کاش موقوفه‌ای پیدا می‌شد که درآمد آن صرف کار یاد دادن و صنعت آموختن به کودکان یتیم و لگرد می‌شد تا از این راه هم سعادت دنیای مسلمانان تأمین می‌شد هم موجب آموزش و افقین می‌گشت یا صرف تألیف و طبع کتابی که معالم دین را بین مردم نشر دهد ولی شما را به خدا سری به ادارات اوقاف بزیند و وقفنامه‌های موجوده را ببینند و ملاحظه کنید که زمین خدا که مهد پرورش اولاد آدم و تمام جانوران است چگونه اسیر فکر پوسیده‌ی احمقی شده که از راه حسد و تنگ‌نظری که نمی‌خواسته و ارث او چیزی ببرد یا با خیال بی‌خردانه خود می‌خواسته امامزاده خوابی یا خیالی شفیع گناهان او شود و این کیفیت موجب شده که هزاران مفتخور بیکاره بر سر گورستانهای معلوم و مجهول بنام خادم وقاری و زیارت نامه خوان و امثال آن انگل این جامعه بدبخت شده به نشر خرافات مشغول شوند و هر کدام صدها مانند خود را تولید کنند و این مملکت را به این روز سیاه بنشانند.

تعمیر قبور در اسلام!

ما در ضمن مقاله (علل انحطاط مسلمین...) در روزنامه وظیفه اشاره‌ای به وضع اسفانگیز موقوفات نموده بودیم که در نتیجه جهل و نادانی واقفین اغلب موقوفات ایران و شاید سایر کشورهای اسلامی صرف بقعه و بارگاه و خادم و قاری امام زادگان خوابی و خیالی می‌شود که چندان مورد نظر شرع نیست و در نتیجه موجب ویرانی آب و ملک و خرابی مملکت و بیکاری و گرسنگی مردم است. کسانی از آن انتقاد کردند که چون بی‌اطلاع از مبادی دین و حتی فاقد سواد مقاله نوشتن بودند چندان مورد اعتنا نبود ولی نظر به اینکه یک نفر از عمامه بسرهای قم که مشهور بدانش و فضل است و در مقاله خود مندرجه در شماره ۱۳۷ روزنامه وظیفه بعد از تهمت‌ها و دشنام‌ها استناد به حدیثی کرده است که در آن تشویق و ترغیب به تعمیر قبور شده چون وی گفته است احادیث و روایات بسیاری از زبان پاک ائمه معصومین درباره آنها رسیده با تذکر به اینکه در باب تعمیر قبور بدبختانه یا خوشبختانه در تمام کتب شیعه بیش از یک حدیث نیست و بر مدعی زیاده اثبات آن است اینک ما آن حدیث را با دقت در اسناد و مطالعه در مضمون آن از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و قضاوت آن را به ارباب فضل و عقل و انصاف و وجدان وامی‌گذاریم و من الله التوفیق.

قبل از ورود در این بحث لازم است یاد آور شویم که ساختن بقعه و پرداختن دخمه و پرستش اموات یکی از آداب و سنن ادیان خرافی و باطله قبل از اسلام بوده و صفحات تاریخ بدان مشحون است مخصوصاً از ایران که دخمه برای اموات و بنای قبه و بارگاه برای شاهان و شاهزادگان از بزرگترین عادات و سنت ایرانیان است که از جمله قبر کورش اول معروف (به گور دختر) که واندنبرک کشف کرده و قبرچه‌ای پیش و قبر راه دختر در آرامگاه پازادکاد که توسط هرسفلد مکشوف شد و طبق تحقیق باستانشناسان، تاریخ این بناها تا قرن هفتم قبل از میلاد می‌رسد و در شماره ۵۲۷۵ -

۳۹/۱۱/۹ روزنامه کیهان شرح داده شده هنوز قبر کورش کبیر در مشهد مرغاب و قبر داریوش اول در نقش رستم و تخت ما در سلیمان در ایران و اهرام فراعنه مصر و وادی مقابر الملوک در ساحل غربی نیل طبق گزارش واندنبرک نقل از روزنامه کیهان ۳ بهمن ۱۳۳۹ و جانینان چچسوت که مقبره سلاطین جبار و خدایان ستمکار مصر است در آن سرزمین خودنمایی می‌کند و به تحقیق مورخین مانند (ویل دورانت) قریب پنجاه قرن بر آنها می‌گذرد و همه روزه بوسیله باستانشناسان در سرزمینهای ایران، مصر گوری یا بقعه و بارگاه و مرقد و ضریحی از زیر خاک بیرون می‌آید چنانکه همین سال جاری قبر (کوری دختر) در بین کازرون و را ازجان و پنج آتشکده که عیناً شبیه به قبر کورش کبیر بود توسط پرفسور واندنبرک بلژیکی کشف شد و اما در اسلام چنانکه تاریخ مقدس آن حکایت می‌کند نه در زمان رسول اکرم و نه در زمان خلفای راشدین و نه در زمان مسلمین صدر اول از ساختن گنبد و بارگاه و تعیین خادم و قاری برای قبر هیچیک از اولیا و بزرگان سابقه‌ای در دست نیست. رسول خدا به زیارت شهداء احد می‌رفت و فاطمه زهرا قبر حمزه سیدالشهداء را زیارت می‌کرد و امیرالمؤمنین به زیارت قبور تشریف می‌بر و در زمان حضرتش صدها و هزارها از بزرگان صحابه رسول خدا و یاران و شیعیان آن بزرگوار یا در میدان جنگ شهید و یا در بستر مرگ از دنیا رفتند ولی هیچکدام نه قبرشان تعمیر شد و نه قبه و بارگاهی داشتند و همچنین سایرین تا وقتی که کشورهای ایران و مصر و روم و امثال اینان به شمشیر سربازان اسلام مسلمانی پذیرفتند و بعد از یکی دو قرن کم کم افراد زبده کشورهای نام‌برده در دربار خلفا مقاماتی احراز کردند آنگاه دأب و عادت و آداب و سنت مذاهب خود را به وسایل مرموزی وارد دین اسلام کردند مخصوصاً ایرانیان که تا توانستند آداب و سنن مجوسیت را به عناوین مختلف داخل دین اسلام کردند که عید نوروز از آن جمله است و آداب دفن اموات ما، اکثراً آلوده به مراسم مجوسیت است که از آن جمله ساختن بقعه و دخمه و روشن کردن

شمع و چراغ و خیر حلوا و میوه بر سر قبر، و از این قبیل که برای تحقیق این مطالب باید به کتابهای سیر تمدن و تطور ملل، و مشرق زمین کاهواره تمدن، و میراث اسلام، آغاز تمدن بشر و صدها مانند این مؤلفات از محققین داخلی و خارجی، رجوع کرد.

اینک حدیثی که مورد استناد آقایان طرفدار تعمیر قبور امام زادگان است.

در تمام کتب معتبره شیعه یک حدیث با اندک اختلافی در عبارت در موضوع تعمیر قبور آورده‌اند، متن حدیث این است.

در تهذیب شیخ طوسی به اسناد خود از محمد بن احمد بن داود و او از محمد بن علی بن فضل و او از حسین بن محمد فرزددق و او از موسی الاحول و او از محمد بن ابی‌السری و او از محمداً بن عبدالبلوی و او از عماره بن یزید از ابو‌عامر واعظ اهل حجاز روایت می‌کند که او گفت آدمم خدمت حضرت صادق و گفتم چه ثواب است کسی را که زیارت کند قبر او را (یعنی قبر امیرالمؤمنین را) و تربت (مزار) او را تعمیر نماید؟ حضرت فرمود یا اباعمار پدرم مرا از جدش حسین بن علی که پیغمبر به امیرالمؤمنین چنین و چنان فرمود تا می‌رسد به این جمله که مورد استناد است: «یا علی من عمر

قبور کم و تعاهدها فکانا اعان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس»

یا علی هر کس قبور شما را تعمیر کند و به آن آمد و شد و اقامت نماید همچنان است که سلیمان بن داود را بر بنای بیت المقدس کمک و یاری کرده باشد.

ما در اینجا اولاً اسناد این حدیث را از روی همان علم درایه و رجال که مقبول این آقایان است مورد دقت قرار می‌دهیم و سپس می‌پردازیم به مضمون آن.

در طریق اول آن در کتاب فرحه الغری ابن طاوس و تهذیب شیخ طوسی عبدالله بن محمداً البلوی است.

در کتب رجال این مرد را چنین توصیف نموده‌اند در خلاصه علامه می‌نویسد «انه ضعیف مطعون علیه» این بدبخت هم حدیثش ضعیف است و هم خودش مطعون است.

در رجال نجاشی هم او را ضعیف می‌شمارد و در رجال غضایری گفته است «عبدالله بن محمد بن عمر بن محفوظ البلوی ابو محمد کذاب وضاع للحديث لا یلتفت الی حدیثه و لا یعبأ به» می‌فرماید: عبدالله البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث ساز بوده به حدیث او التفاتی نمی‌شود و نباید بدان اعتنا نمود.

حالا ببینید این شخص خیلی محترم! از چه کسی حدیث می‌کند چنانکه در اسناد حدیث ملاحظه فرمودید او از عماره بن زید روایت می‌کند اینک جناب! عماره بن زید را بشناسید!! در رجال نجاشی می‌نویسد، عماره بن زید الخولانی الهمدانی لا یعرف من امره غیر هذا می‌گوید از آقای! عماره بن زید چیزی معلوم نیست که این شخص وجود داشته یا نه جز همین اسم نامسمی. در رجال ممقانی هم می‌گوید ذکر الحسین بن عیبدالله انه سمع بعض اصحابنا یقول سئل عبدالله بن محمد البلوی عن عماره بن زید هذا الذی حدثک؟ فقال رجل نزل من السماء حدثنی ثم عرج از آقای! عبدالله بن محمد البلوی خوشنام بسیار راستگو!! که شرحش فوقاً گذشت پرسیدند که این عماره بن زیدی که ترا حدیث گفته (لابد همین حدیث بوده!؟) چه کس است! گفت مردی است که از آسمان نازل شده مرا حدیث گفته آنگاه عروج فرمود!! در رجال غضائری هم از این آقای! عماره بن زید این تعریف و توصیف شایان را می‌بینیم!

اصحابنا یقولون انه اسم لیس تحته احد وکل ما یرویه کذب و الکذب بین فی وجه حدیثه می‌فرماید اصحاب ما (یعنی شیعه) می‌گویند که عماره بن زید اسمی است بی‌مسما که در زیر این نام احدی نیست و هر چه را روایت می‌کند دروغ است و اساساً دروغ از ریخت و روی حدیثش روشن و آشکارا است!!

در رجال داود می‌نویسد ضعیف است و اسمی است بدون مسمی و در خلاصه الرجال علامه هم او را بدین صفات ممتاز! می‌ستاید!
اینها رجال بن حدیث، در تهذیب است.

اینک رجال آن از کتاب فرحه الغری ابن طاوس روایت همین حدیث را از شیخ مفید از محمد بن احمد بن داود عن اسحق بن محمد بن احمد بن زکریا بن طهان عن الحسن بن عبدالله بن المغیره عن علی بن حسان عن عمه عبدالرحمن عن ابی عبدالله علیه السلام.

در سند این حدیث اسحق بن محمد است که در کتب رجال مثل خلاصه الرجال علامه و جامع الرواه اردبیلی و رجال طه و رجال غضائری او را چنین معرفی می‌کنند:
«اسحق بن محمد ابن احمد انه كان فاسد المذهب كذاباً في الرواية و ضاعاً للحديث لا يلتفت اليه»

یکی از رجال آن احمد بن زکریاست اینک این بزرگوار!!

در رجال علامه می‌نویسد: «احمد بن زکریا القمی من الکذابين المشهورين»

این احمد بن زکریا از حسن بن عبدالله روایت می‌کند اینک آقای! حسن بن عبدالله را بشناسیم! در خلاصه الرجال می‌نویسد:

حسن بن عبدالله القمی یرمی بالغلو که متهم بغلو و شرک است این بدبخت از علی بن حسان روایت می‌کند حالا برویم سراغ آقای علی بن حسان! در رجال کشی می‌نویسد:

«قال محمد بن مسعود سألت علی بن الحسن الفضائل عن علی بن حسان قال عن

ایهما سألت اما الواسطی فهو ثقة و اما الذی عندنا یشیرانه علی بن حسان الهاشمی یروی عن عمه عبدالرحمن بن کثیر فهو کذاب وهو واقفی ایضاً لم یدرک ابالحسن

موسی علیه السلام» این علی بن حسان هاشمی که از عمویش عبدالرحمن بن کثیر همین حدیث را روایت می‌کند گذشته از اینکه بسیار دروغگو بوده واقفی مذهب هم بوده که امام موسی کاظم را به امامت قبول نداشته!

گل بود بسبزه نیز آراسته شد!

در خلاصه الرجال علامه حلی می‌نویسد:

«علی بن حسان الهاشمی یروی عن عمه عبدالرحمن غال ضعیف رأیت له کتاباً

سماه کتاب التفسیر لایتعلق من الاسلام بسبب و لایروی العن عمه...»

که معلوم می‌شود این شخص هم غالی است و هم ضعیف و تفسیری که نوشته اصلاً ارتباطی و تعلقی به اسلام ندارد یعنی کفریات است بعد می‌فرماید:

ضعیف جداً ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد خوب این آقای علی بن حسان را شناختیم اینک برویم دنبال عمویش عبدالرحمن بن کثیر که این علی بن حسان فقط از او روایت می‌کند. در رجال نجاشی چاپ جدید تهران ص ۱۷۵ می‌نویسد:

«عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی مولی... کان ضعیفاً غمز اصحابنا علیه و قالوا کان

یضع الاحادیث»

این آقا! ضعیف بوده واصحاب ما (شیعیان) بر او طعنه زده‌اند و گفته‌اند که او احادیث وضع می‌کرده است!! هنرش وضع احادیث بوده! در خلاصه الرجال اضافه می‌کند که لیس بشی این بیچاره هیچ نیست! یعنی او را نمی‌توان یک نفر آدم شمرد!

تمام اینها از ابوعامر واعظ حجاز نقل می‌کنند و بدبختانه! در کتب رجال از این واعظ حجاز نام و نشانی نیست! هرچند اگر آقای ابوعامر از مشاهیر عباد و زهاد و فی‌المثل هم‌ردیف امام جعفر صادق هم بود با آن رجال سند این حدیث هیچ ارزشی نداشت و آن حدیث را از دروغ و جعل‌بودن خارج نمی‌ساخت ولی معهدا خود این آقای واعظ

اهل حجاز هم معلوم نیست چه کسی بوده؟! بلی از برکت این حدیث این آقایان خیلی راستگو؟! بوده که کشورهای اسلامی مملو از گنبد و بارگاه امامزادگان راست و دروغ است و کمتردهی است که یک یا چند امامزاده نداشته باشد که به سنت ایرانی و آداب مجوسی آنها را شاهزاده هم می‌گویند مثلاً شاهزاده حمزه! شاهزاده جعفر! شاهزاده احمد! وقس علی ذالک زیرا ایرانیان شاه‌پرست؟ که قبل از اسلام صدها از این شاهزاده‌ها داشتند که دارای دخمه‌ها و گنبدها بوده‌اند حالا نمی‌توانند بدون شاهزاده باشند و بیش از ربع آب و خاک زراعتی این سر زمین و خانه ودکاکین آن وقف این امامزاده‌هاست و شما می‌تانید از قیاس خسارت همین یک عمل که به نام دین صورت می‌گیرد و صورت نورانی آنرا در نزد عقلا مشوه و نفرت‌انگیز می‌کند خسارت سایر اعمالی را که به نام دین انجام می‌شود و خوشبختانه دین از آن بی‌خبر بلکه بیزار است بدست آورید اینک وارد مضمون این حدیث می‌شویم.

ابوعامر واعظ اهل حجاز که معلوم نشد چه کی بوده! از حضرت صادق می‌پرسد که کسیکه تربت امیرالمؤمنین را تعمیر کند چه ثوابی دارد و حضرت از قول پیغمبر می‌فرماید که امیرالمؤمنین فرمود: (یا علی کسیکه قبور شما را تعمیر کند مثل کسی است که به سلمیان بن داوود در بنای بیت‌المقدس کمک کرده است) این مضمون صرفنظر از آن رجال بسیار معتبرش!! از چند نظر مخدوش و غیر قابل اعتنا و همانطور که سندش هم می‌رساند از بیخ دروغ است!!

اولاً - تعمیر قبر چنانکه در احادیث صحیحه که از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده و بعداً آن احادیث را خواهیم آورد عمل مشروعی نبوده که برای آن ثوابی باشد تا کسی از امام از ثواب آن پیرسد!

ثانیاً - قبر امیرالمؤمنین در زمان حضرت صادق معلوم و روشن نبود که کسی در صدد تعمیر آن برآید تا بخواهد بداند ثوابش چیست؟ مطابق تواریخ معتبر قبر

امیرالمؤمنین در زمان هارون الرشید با قرائتی کشف شد که خیلی بعد از حضرت صادق بود، و چیزیکه معلوم نیست پرسش از تعمیر آن بسیار بعید بلکه غیر عاقلانه است و اگر در احادیث دیده می‌شود که گاهی حضرت صادق به نجف تشریف برد و به آن نقاطی که قبر امیرالمؤمنین احتمال داده می‌شد مشرف می‌شد به قدری گم و نامعلوم است که کسی نمی‌توانست بداند قبر مطهر در کجاست، چنانکه اگر گاهی از خود حضرت صادق پرسیده می‌شد که قبر در کجاست؟ حضرت علامات و اشاراتی می‌فرمود که نقطه مشخصی تعیین نمی‌شد، مثلاً در حدیث عامر که گفت جعلت فدلک ان الناس یزعمون ان امیرالمؤمنین دفن بالرحبه حضرت فرمود نه قبر او در رحبه نیست، عرض کرد پس در کجاست؟ حضرت فرمود، لامات احتمله الحسن فأتی به ظهر الکوفه قریباً من النجف یسره عن الغری یمنه عن احیره فدفنه بین ذکوات ایض فرمود وقتی که امیرالمؤمنین از دینا رفت حضرت امام حسن او را برداشت و آورد پشت کوفه نزدیک نجف دست چپ غری و دست راست حیره و آن حضرت را در بین ریگهای سفیدی (که آنها را در نجف می‌گویند) دفن کرد و معلوم است با چنین نشانه‌هایی قبر کسی معلوم نمی‌شود؟

ثالثاً: ثواب تعمیر قبر را معلق به مجهول کرده زیرا بنای بیت المقدس در اسلام عملی مأمور به نیست که برای آن ثوابی تعیین شود و به توان اعمالی را با آن مقایسه نمود مثلاً می‌توان گفت ثواب فلان عمل چند برابر حج یا چند برابر جهاد یا چند رکعت نماز و از این قبیل است زیرا اینها اعمال مأموربه‌ای هستند در شرع که اتیان به آنها موجب ثواب است ولی بنای بیت المقدس آن هم در زمان سلیمان بن داود چه عملی است که مقیاس اعمال حسنه دیگر شود؟!

رابعاً - اعانت به سلیمان بن داود در بنای بیت المقدس بنص قرآن کار دیوان و شیاطین بوده است که :

﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَمَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ

{سبأ: ۱۳}

رَاسِيَاتٍ ﴿﴾

«برایش هر آنچه می‌خواست از [قبیل] قلعه‌ها و تمثالها و کاسه‌هایی چون برکه‌ها و دیگهای استوار [در جای خود] می‌ساختند»

و در ذیل همین آیه شریفه در کتاب شریف مجمع البیان چاپ جدید تهران ص ۳۸۲ جلد هشتم می‌نویسد وکان مما عملوه بناء بیت المقدس یعنی از جمله چیزهایی که شیاطین برای حضرت سلیمان می‌ساختند بیت المقدس بود آنگاه مطلب را بدین بیان دنبال می‌کند توفاه الله (داود) و استخلف سلیمان فاحب اتمام بیت المقدس فجمع الجن و الشیاطین و قسم علیه الاعمال. مضمون آنکه: چون خدا جان داود را گرفت سلیمان جانشین او گشت پس خواست بیت المقدس را با تمام رساند لذا جن و شیاطین را جمع نمود و کارهای بیت المقدس را در میان آنها تقسیم کرد که هر طائفه‌ای بکار مخصوص پردازد سپس کار هر دسته‌ای را شرح می‌دهد و عجیب اینکه قرآن همین ساختن بیت المقدس را عذاب میهن می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

{سبأ: ۱۴}

﴿أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿﴾

«جن‌ها دریافتند که اگر غیب می‌دانستند در [این] عذاب خوار کننده نمی‌ماندند»

و در ص ۳۵۳ و ۳۵۴ جلد هفتم منهج الصادقین چاپ علمی تهران شرح ساختمان بیت المقدس را به وسیله جنیان به تفصیل بیان می‌کند چنانکه گوئی هیچ انسانی در بنای آن دخالت نداشته و در تفسیر جمله شریفه (مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ) می‌نویسد گویند هنوز یکساله کارمانده بود در بنای بیت المقدس که متقاضی اجل به سلمیان درآمد طلب ودیعه روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بر عصای من تکیه دهید که تا جن از عمل خود باز نمانند و مسجد به اتمام رسد و در

جلد پنجم بحارالانوار چاپ کمپانی ص ۳۵۰ - ۳۵۱ نیز همین مضمون است پس تعمیر مزار امیرالمؤمنین با کاری که جنیان و شیطاین متصدی آن بودند روی چه مقایسه‌ای است؟! و اگر پاره‌ای از تعمیرکنندگان آن مزار شریف را که سلاطین جبار و سفاکان ستمکاری بودند مانند هارون الرشید، اولی بانی تعمیر و نادرشاه افشار با شیاطین مقایسه کنیم شاید غلط نباشد و مضمون حدیث را برساند!!

رابعاً - اگر تعمیر قبر امیرالمؤمنین ثوابی داشته چرا خود حضرت صادق که به آن داناتر بود و قدرت مالی هم داشت (چنانکه خود آن جناب می‌فرماید: من ثروتمندترین اهل مدینه هستم...) قیام نکرد و گرفته شود که نفوذ معنوی نداشت می‌بینیم چنین نیست زیرا آن حضرت در بجزوبه قدرت خلفای رئیس شرطه داود بن علی ح اکم مدینه را که معلی بن خنیس را کشته بود بوسیله پسرش اسمعیل کشت (چنانکه در رجال کشی است) و کسی متعرض وی نگشت تعمیر قبر امیرالمؤمنین از این کار خیلی آسانتر بود و خوف دیگری هم در بین نبود و راستی اگر تعمیر قبور علی و اولاد علی کار با ثوابی بود جا داشت که خود حضرت صادق قبر یکی از علویین و لااقل پسر خود اسمعیل را تعمیر و قبه و بارگاه برای او بسازد تا هم کار با ثوابی را تعلیم شیعیان کرده باشد و هم از شهرت زنده بودن اسمعیل که بعد از وی اسماعیلیه قائل شدند و موجب فساد بی‌شماری گردیدند بکاهد و بهر صورت یکی از ائمه معصومین و یا مؤمنین می‌توانست این سنت سنیه را به جا آورد تا بعداً مورد استناد دیگران قرار گیرد.

خامساً فرض کنیم که تعمیر قبور امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او سلام الله علیهم اجمعین کار ثوابی باشد دیگر گنبد و بارگاه ساختن برای هر امامزاده خواب و خیالی چرا؟ مگر اینکه بگوئید چون امامزاده‌ها هم سادات و از اولاد امیرالمؤمنین اند مشمول این حدیث بسیار شریف! و راست! می‌شوند که در این صورت باید گفت برای تمام سیدها که از دنیا می‌روند و البته یقین به موجودیتشان بیش از بیشتر امامزاده‌هاست باید

گنبد و بارگاه درست کرد ولی آیا می‌دانید در چنین صورت وضع این مملکت به چه کیفیت خواهد شد؟!؟

چنانکه گفتیم حداقل ثلث مسلمانان از سادات و منسوب به پیغمبر و ائمه اطهارند با قبول این معنی باید یک طاق سرتاسری به تمام ایران و کشورهای اسلامی زد و آن را قبرستان امامزادگان نامید! هر چند همین الان هم بهتر از قبرستان نیست؟!؟
سادساً - فساد این عمل منحصر به گور امامزادگان نیست بلکه چنان که می‌بینیم به طبق مترف و مسرف که خود را اشراف کشور می‌دانند سرایت کرده.

الان در همین شهر قم قبرستانهای عجیب و غریبی ساختمان شده که لاشه گندیده ثروتمندان و دزدان اجتماعی را در آن دفن می‌کنند و صاحب مقبره و خادم وفاداری و فرش و چراغ و امثال آن هستند و یک نفر از پلودارهای گردن کلفت تهران لابد برای رضای خدا! مقبره خیلی مجلل در این شهر ساخته که هر بقعه‌ای را به ثروتمندان تهران و شهرستانها بسی یا چهل هزار تومان می‌فروشد و آن احمقان آخر الزمان هم آنها را خریده قبلا بگل و لاله و ریحان می‌آرایند تا قتی که جان از جسد کثیفشان خارج شد و در زیر خروارها خاک مدفون گشتند عشاق سوخته با دختران حورش بر بالای عقد آنها بر از و نیاز پردازند و از فسق و فجوری که مرتکب می‌شوند بهره‌ای نیز نصیب صاحب قبر گردد؟!؟

آری این است آنچه پاره‌ای حامیان دین از آن دفاع می‌کنند و این عمل مجوسی را یکی از ارکن دین خاتم النبیین ﷺ می‌پندارند و اگر کسی سخن گوید او را به تیر تهمت و هرگونه صدمه‌ای که از دستشان برآید آزار می‌دهند و از خدا شرم و از پیغمبر آزرم و از روز قیامت وحشتی ندارند!

احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده

اینک می‌رویم سراغ احادیثی که از جانب پیغمبر و ائمه معصومین در باب نهی از تعمیر قبور وارد شده و آن احادیث شریفه را که کتاب خدا و سنت پیغمبر نیز مؤید آنهاست با این حدیث قلابی مقایسه می‌کنیم.

۱- در کتاب شریف محاسن برقی از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«من جدد قبراً او مثل مثالا فقد خرج عن الاسلام»

کسیکه قبری را تجدید کند یعنی بعد از مندرس شدن از نو تعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است.

۲- و در کتاب کافی از ابن القداح روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«قال امیر المؤمنین علیه السلام بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله الی المدینة فی هدم القبور و کسر الصور فقال لاتدع صورة الا محوتها و لاقبراً لا سویته» می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به شهرستان کسبل داشت برای خرابی گورستانها و شکستن صورتها و فرمود هیچ صورتی مگذار مگر اینکه آنرا محو کنی و هیچ قبری را مگذار مگر اینکه آنرا با زمین مساوی گردانی.

۳- و از طری ابی‌الهیاج روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود:

«ابعثک علی ما ابعثنی علیه رسول الله لاتری قبراً مشرفاً لا سویته و لاثملاً الا

طمسته»

رسول خدا امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین ابوالهیاج را مأموریت داد که هیچ قبری را که از زمین بلند شده یعنی در تعمیر آن را بالا آورده‌اند مگذار مگر اینکه آن را مساوی زمین گردانی و هیچ تمثال و مجسمه‌ای را مگذار مگر اینکه آنرا از بین ببری.

۴- در کتاب تهذیب شیخ طوسی «عن علی بن جعفر قال سألت ابالحسن موسی علیه السلام عن البناء علی القبر والجلوس علیه هل یصلح قال لا یصلح البناء علیه و لا الجلوس و لا تجسیصه و لا تطیننه» علی بن جعفر می‌گوید از برادرم حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام سؤال کردم که آیا ساختمان روی قبر و نشستن بر روی آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روی قبر خوب است و نه نشستن بر روی آن نه گچ‌کاری آن و نه گل مالی نمودن آن.

۵- در مجالس شیخ صدوق از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت از آباء بزرگوارش روایت نمود و گفت رسول خدا از گچ مالی نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهی فرمود.

۶- در محاسن برقی از جراح مدائنی از حضرت ابی‌عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«لاتبنوا علی القبور و لاتصوروا سقوف البیوت فان رسول الله کره ذلک» فرمود: بر قبر بنا نکنید و سقفهای خانه‌های را نقاشی نکنید برای اینکه رسول خدا این عمل را مکروه می‌داشت.

۷- یونس بن ظبیان از حضرت صادق روایت می‌کند که از پدر بزرگوارش روایت کرد که فرمود:

«نهی رسول الله ان یصلی علی قبر او یقعد علیه او ینی علیه» رسول خدا نهی کرد که بر قبری نماز گذارده شود یا روی او بنشینند یا ساختمان روی آن بکنند.

۸- معانی الاخبار عن القاسم بن عبید رفته عن النبی ﷺ نهی عن تقصیص القبور و هو التجصص.

۹- فقه الرضا - فخرج علی الی الناس فقال ... و هل تعلمون انه صلی الله علیه و آله لعن من جعل القبور مصلی و لعن من يجعل مع الله الهماً آیا می دانید که رسول خدا کسی را که قبرها را مصلی و جای نماز خواندن قرار دهد لعنت کرده است و کسیکه با خدا خدائی قرار دهد نیز لعنت فرمود یعنی هر دو مشر کنند!!

۱۰- شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از حضرت کاظم التلعکبري روایت کرده است که همینکه داخل قبرستان شدی قبرها را پامال کن تا آنکه مؤمن است بدین وسیله آرامش می یابد و آنکه منافق است احساس الم می کند عجالاً به همین ده حدیث شریف اکتفا می کنیم و اگر می خواستیم تمام احادیثی که در این باب رسیده در اینجا بیاوریم طولانی می شد، و برای اینکه بدانید فرقی بین پیغمبر و ائمه علیهم السلام و سایرین در این مورد نیست حدیث علل الشرایع را می آوریم که حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت می کند که (أن قبر النبی ﷺ رفع شیرا من الارض) قبر پیغمبر فقط یک شب از زمین بالا آمده بود و خود پیغمبر می فرمود:

«لاتتخذوا قبری قبة و لامسجداً فان الله تعالى لعن اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد»
فرمود قبر مرا قبله قرار ندهید و سجده نکنید زیرا خدا تعالی یهود را برای اینکه قبور پیغمبران خود را مسجد کرده بودند لعنت نمود.

مضمون این حدیث در احادیث عامه چنین آمده است.

«صح عن عائشه ان ام سلمه ذكرت لرسول الله صلی الله علیه و آله كنيسة رأتها بارض الحبشه يقال لها مارية و ذكرت ما رأته فيها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اولئك قوم اذا مات فيهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجداً و صوروا فيه تلك الصور اولئك شرار خلق

الله» می نویسد: ام سلمه در حضرت رسول ﷺ یادآور شد که معبدی را در سرزمین حبشه دیده است که به آن ماریه می گفتند و آنچه در آن از نقش و نگارها و آیینه کاریها دیده بود معروض داشت حضرت رسول ﷺ فرمود: اینان گروهی بودند که همینکه بنده صالح و مرد خوبی در میان ایشان می مرد روی قبر او مسجدی ساختمان می کردند و در آن این نقش و نگارها بکار می بردند این قبیل مردم بدترین خلق خدایند.

حالا ببینید آن یک حدیث دروغ و جعلی چون مطابق هوی و هوس کسانی بوده است که روح اموات پرستی و شاه پرستی در حیاتشان نفوذ داشته لذا همه قبه ها و بارگاهها ساخته و پرداخته و مال و وقت خود را در این راه ضایع و تلف کرده اند تا جائیکه ربع معموره این کشور را معطل و باطل نموده اند و در نتیجه یک مشت مفتخور بیکاره بار آورده و بر این ملت بدبخت تحمیل نموده اند و از سنت رسول و چندین حدیث که در مذمت این عمل که یادگار فراعنه و اکاسره است، وارد شده چشم پوشیده اند! تو گوئی منتهی آرزویشان آن است که هر روزه بارگاهی از مرده ای سرپا کنند و بکر او بپردازند و دین و آئین را عبارت از همین چیزها بدانند و بس! دین که در عرف عقل شرع عبارت از امر ونهی پروردگار و احکام و قوانینی است که با اجرای آن سعادت دو جهانی بندگان تأمین می شود در عرف این گمراهان عبارت از ذکر و فکر افراد و اشخاص و احترام و نیایش به قبور آنهاست و دیگر اصلا به فکر آنکه پیغمبر برای چه آمد و پروردگار عالم از بعثت او چه خواسته و چه چیزی برای چه آمد و چه چیزی از جنب پروردگار عالم آورده است نبوده اند بلکه تا توانسته اند هر کدام را بعدری معطل و موقوف و در نتیجه دین ابدی الهی را مهجور و منسوخ نموده اند و هیچ هم با کشان نیست!

از دین خدا فقط چیزی که در نظر اینها مهم است همان دایر بودن مقابر و زراری است و دیگر به چیز دیگری عنایت ندارند.

جالب توجه است که علی المشهور موقعی که پادشاه کشور حجاز در ایران بود عده‌ای از متظاهرين بدیانت و غمخواران امت! از او درخواست نموده بودند که قبور ائمه بقیع تعمیر شود می‌گویند او چنین گفته بود:

بنص هشت آیه قرآن حجاب بر زن مسلمان واجب است شما ها این حکم محکمی را که مستند به آیات محکمه قرآن است منسوخ نموده و زنان خود را با این وضع رسوا در کوچه‌ها و خیابانها سرداده‌اید و هیچ برگتان بر نمی‌خورد ولی در تعمیر قبور اموات که اگر از طرف شرع نهی داده نشده باشد (و حال آنکه چنانکه دیدیم وارد شده) لا اقل دستوری در این باره نداریم شما آن قدر اصرار و ابرام دارید! خدا عقل و غیرتتان بدهد!! یکی از هنرنمائی‌های آقایان اینست که موقعی که از این مقوله سخن به میان می‌آید می‌گویند کسروی و فلان و فلان هم چنین می‌گفتند و آقایان جواب آنها را دادند بروید کتاب آقای فلان را بردارید و ببینید؟ در جواب این آقایان باید گفت اولاً مگر هر حرفی را که کسروی گفت باطل است. هر چند از روی غرض باشد.

شکی نیست که آن مرد ادعایی داشت و روی این نظر مقداری حرف حق و باطل بهم آمیخت اما این دلال بطلان تمام حرفهای او نمی‌شود دروغ بودن آن حدیث که مورد استناد گند سازان است چیزی نیست که بتوان کتمان کرد و اینکه قبه و بارگاه ساختن یادگار فراعنه و اکاسره است هم چیزی نیست که در آن تردید توان نمود!؟ آن همه احادیث هم که از ناحیه پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام در مذمت این عمل وارد شده نمی‌توان از کتب احادیث برداشت و ما چند حدیث از آن را آوردیم سیره مسلمین صدر اول هم معلوم است که این قبیل کارها را صلا مشروع نمی‌دانسته‌اند حالا فلان آقا برداشته کتابی از رطب و یا بس بهم بافته چه می‌تواند بگوید؟! در مقابل کتاب خدا و سنت رسول و احادیث شریفه معصومین هر که هر چه بگوید چرند است هر چند

عمامه‌اش به قدر گنبد مسجد اعظم و ادعایش اتصال بلاهوت باشد و هنرش فلسفه و عرفان‌بافی باشد و کتابش را سراپا پر از دشنام کند.

در مقالاتی که ما در روزنامه وظیفه انتشار دادیم یادآور شدیم که با اینکه اساس ادیان حقه و بعثت انبیای الهی برای برکندن ریشه شرک و بت‌پرستی و جانشین نمودن روح توحید و یکتاپرستی بوده معذالک چون نوع انسانی مدت‌ها در ظلمات جهل بت‌پرستی ارواح و اشخاص گذرانیده هنوز آماده برای درک تعالیم انبیا و اخذ معارف حقه نبوده و در هر مذهبی کم و بیش آثاری از آن عقاید زشت باقی مانده است! چنانکه در مذهب یهود و نصاری که اساس دینشان بر حق بود لکن در نتیجه انس به همان خرافات دوران ظلمت و وحشیت نتوانسته‌اند آراء و عقاید موهوم و زشت و باطله را ترک گویند و باز هم می‌بینیم که به خدائی افراد معین و پرستش آنها روزگار می‌گذرانند.

دین مقدس اسلام که بدین توحید و یکتاپرستی مشهور و کتاب آسمانی آن حافظ و ملقن این عقیده است و آیات صریحه شریفه‌اش جداً با هر گونه کرنش باشخاص، مخالف و هر ستایشی را شایسته ذات احدیت می‌شمارد که «فلاتدعوا مع الله احداً» هرگز اجازه نمی‌دهد که از مخلوقات وی هر کس که بوده باشد جنبه ربوبیت گرفته و تقدیس و تسبیح شود.

پیشوایان دین مبین اسلام از پیغمبر اکرم گرفته تا ائمه معصومین و صحابه بزرگوار همواره مراقب و مواظب بودند که کوچکترین حرکتی که از آن اثر غلو نمایان باشد از مسلمانان سرنزند تا جائیکه رسول خدا از بلندشدن اشخاص در جلوی پای خود ممانعت می‌فرمود و از غایت تواضع به الاغ بی‌پالان سوار گشته بز را بدست مبارک می‌دوشید و در بیابان سفر برای پختن غذا دامن به کمر زده هیزم جمع می‌کرد و از احدی کوچک‌ترین تملق را نمی‌پذیرفت و اجازه نمی‌داد کسی آن جناب را بالقاب و

عناوین اشرافی خطاب کرده و بستاید و از شرح بسیاری از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام خودداری می فرمود تا مبادا مردم نادان درباره آن حضرت غلو نمایند و نسبتی ناروا دهند. معذالک مردمی که دماغشان آکنده به بت پرستی و روحشان از پرستش اشخاص و ارواح سیرابت شده بود نتوانستند حقیقت تعالیم اسلام را درک کنند که در عالم وجود و جهان غیب و شهود جز یک خدای معبود نیست و هیچ قدرت و نیرو و مشیتی جز ذات واجب الوجود مؤثر در آفرینش و هستی یافت نمی شود و اما افسوس که به آن همه تأکیدات متأسفانه روح بت پرستی شان نمرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها شنیده می شد که می فرمود:

«انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رأیی فانا بشر»
 من نیز بشرم هرگاه شما را به چیزی امر کردم که از دستورات دین شما استآن را از من فرا بگیرید ولی هرگاه چیزی را از روی سلیقه و رأی خودم گفتم بدانید که من یک نفر بشرم و نیز از آن حضرت به صحت پیوسته است که می فرمود «انتم اعلم بدنیا کم منی»
 و این را زمانی فرمود که دید نخلی را هرس می کنند فرمود چرا چنین می کنید آنها گمان کردند که حضرت نهیشان می نماید لذا از هرس آن خودداری کردند اتفاقاً نخل خوب نشد و بار نیاورد چون حضرت چنین دید بدان کلمات مبارک تنبیه شان داد، و ائمه معصومین نیز مقامی برای خود جز بیان حلال و حرام ادعا نکرده و در کتاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از هشام بن سالم روایت شده از محمد بن مسلم که گفت بعد از قتل ابن ابی الخطاب بر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه وارد شدم و از احادیثی که قبل از این حادثه حضرت روایت می کرد یادآور گشتم حضرت فرمود «بحسبک یا ابا محمد ان تقول فینا یعملون الحلال و الحرام فی سیر من القرآن» همین اندازه ترا کافی است که درباره ما قائل شوی که اینان کسانیند که حلال و حرام را در مقدار اندکی از قرآن تعلیم می دهند.

و در تفسیر (البرهان) سید هاشم بحرانی از ایوب بن الحرّ از حضرت صادق روایت می کند که به آن حضرت گفتیم امامان پاره‌ای دانایانتر از پاره‌ی دیگرند فرمود: «نعم و علمهم بالحلّال و الحرام و تفسیر القرآن واحد».

ائمه معصومین از نسبت دانستن غیب که پاره‌ای از غلات لعنهم الله بوجود مقدسشان نسبت می‌دادند کمال استیحا‌ش را داشتند چنانکه در کتاب بحار از اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لقد کان بینی و بینة الی ام هذه لحظة القلم فأتتني هذه فلو كنت اعلم الغیب ما کانت تأتینی و لقد قاسمت مع عبدالله بن الحسن حائطا بیئتی و بینة فاصابه السهل و الشب و اصابنی الجبل».

در این حدیث از پیش آمدهائی که خود حضرت در باطن به آن راضی نبوده و درصدد تغییر آن بوده لکن چون قدرت بر تغییر و علم به غیب نداشته بیان می‌نماید که از جمله باغی بوده که بین او عبدالله بن حسن بوده و حضرت دوست می‌داشت که قسمت آبادتر نصیب وی شود ولی بدبختانه قسمت سنگستان نصیب وی می‌گردد!! ندانستن غیب نه تنها از مقام امامت ائمه نمی‌کاهد بلکه حتی رسول خدا که مؤید تاییدات الهیه و مهبط وحی الهی است دانستن آن را از خود نفی می‌کند به موجب آیه شریفه سوره الاعراف می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ۗ ۱۸۸ ﴾

﴿ إِنَّا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَنَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ (اعراف : ۱۸۸)

«و اگر غیب می‌دانستم، خیر بسیار [برای خود] فراهم می‌آوردم و هیچ ناخوشی‌ای به من نمی‌رسید. من [کسی] نیستم جز بیم دهنده و مژده‌آوری برای گروهی که ایمان دارند»

نه تنها آن بزرگواران علم غیب نمی‌دانستند بلکه بسیاری از عوارض بشری که عارض هر فرد عادی می‌شد بر ایشان نیز عارض می‌گردید چنانکه حضرت رضا در خبر منقوله در جلد هفتم بحار و عیون اخبار الرضا از هر وی روایت است که می‌گوید خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که یا بن رسول الله در کوفه گروهی هستند که می‌پندارند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله سهو و اشتباهی در نمازش واقع نمی‌شد حضرت فرمود: «**كذبوا لعنهم الله ان الذی لایسهوا هو الله**» خدا ایشان را لعنت کند دروغ گفته‌اند آن کسیکه سهو نمی‌کند فقط خدای تعالی است که جز او خدائی نیست.

و فضیل روایت می‌کند که به حضرت صادق موضوع سهو را یادآور شدم حضرت فرمود: **و ینفلت من ذالک احد؟ ربها اقعدت الخادم خلفی یحفظ علی صلواتی** مگر ممکن است کسی سهو نکند؟ بسا می‌شود که من خادم خود را پشت سرم و امیدوارم که حساب رکعات نماز مرا محفوظ دارد! و امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به منذر بن جارود نوشته در نهج البلاغه می‌فرماید: «**فان صلاح ابيک غرنی منک و ظننت انک تتبع هدیه و تسلك بسبیله**» و چنانکه در مقمه تفسیر البرهان در باب عاشر می‌نویسد کسانی که بعضی از آیات را به ائمه تفسیر می‌کردند مفضل بن عمر این معنی را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود:

«**من مکان یدین بهذه الصفة التي سئلتني عنها فهو عندي مشرك بالله**» کسیکه چنین

عقیده‌ای که تو از آن رپسش نمودی دارد چنین کس در نزد من مشرک به خداست؟ و با وصایای مؤکدی که امیرالمؤمنین و ائمه معصومین درباره برحذر بودن از غلو درباره خودشان فرمودند: مانند «**هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال**» که عبارت مختلف از آن حضرت روایت شده و در تحف العقول نیز ضمن وصایای امیرالمؤمنین است که «**ایاکم و الغلو فینا قولوا انا عباد مربوبون و قولوا فی فضلنا ماشئتم من احبنا**

فلیعمل بعملنا و یستعن بالورع» و مکرر سفاش می‌کردند که با این عقاید سخیفه موجب روشنی چشم دشمن و رسوائی خودتان ردر روز قیامت نشوید:

«ولاتفضحوا انفسکم عند عدوکم یوم القیامه.»

اما افسوس که هم چنانکه ما در بحث جهاد یادآور شدیم دشمنان زیرک و دوستان احمق احادیث زیادی درباره ائمه معصومین جعل نمودند که آنان عالم بغیبت مرده زنده می‌کنند و مرضی را شفا می‌دهند و روزی مردم را تقسیم می‌کنند و هیچ ملکی بدون اذن ایشان از جای خود حرکت نمی‌کند و در موقع ضربت زدن به مرکب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از آسمان نازل می‌شوند که مبدا ضربت امیرالمؤمنین گاو و ماهی حامل زمین را از بین ببرد و در گهواره اژدها می‌درند و در قنذاقه به آسمان می‌پزند و قبل از نزول قرآن و بعثت پیغمبر آخرالزمان علی در گهواره قرآن خواند! و از این قبیل که در نزد عقل و شرع مردود است، وضع نموده‌اند و بارها ائمه معصومین آنان را لعن کرده‌اند او اظهار برائت و بیزاری از آنها نموده‌اند چنانکه در خصال از حضرت رضا علیه السلام وارد شد که فرمود: «انما وضع الاخبار عنا فی الجبر و التشبیه الغلاة الذین صغروا

اعظمة الله فمن احبهم فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا»

و نیز در جلد هفتم بحار و در کتاب شریف عیون اخبارالرضا از ابراهیم بن ابی‌محمود روایت شده که به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که در نزد ما اخباری در فضایل امیرالمؤمنین و فضایل شما اهل بیت است که آن روایات مخالف چیزهایی است که در نزد شماست و مانند آن را از شما ندیده و نمی‌شناسیم آیا بدان معتقد شویم حضرت فرمود یا بن ابی‌محمود لقد اخبرنی ابی عن ابیه عن جدّه تا آنکه فرمود:

«یا بن ابی‌محمود ان مخالفینا و صغوا اخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی ثلثة اقسام

احدها الغلو فینا و ثانیها التقصیر فی امرنا و ثالثها التصریح بمثالب اعدائنا» می‌فرماید

مخالفین ما اخباری در فضائل ما وضع و جعل کردند و آن را بر سه قسمت نمودند یک قسمت غول است درباره ما (مانند احادیثی که به آنان جنبه ربوبیت و علم به غیب و احیای اموات و امثال آن را می‌دهد) و دومی تقصیر در امر ماست (مانند احادیثی که درباره تزییع احکام نسبت به آن بزرگواران داده‌اند) و سومی تصریح مذمت و بدگوئی درباره دشمنان ماست (چنانکه درباره دشمنان اهل بیت چیزهایی می‌گویند که با هیچ منطقی سازگار نیست).

موضوعی که سیاست همیش کرده است

در میان مسلمانان هیچ موضوعی به قدر امامت مورد بحث قرار نگرفته و متأسفانه هیچ موضوعی هم به اندازه آن مجهول و نامعلوم نمانده است اگر کتابهایی که در موضوع امامت نوشته شده به شمار درآورند به طور حتم از یک میلیون مؤلف بیشتر است ولی با تمام این تفصیل هنوز حدود امامت و مقدار صلاحیت و عمل آن تعیین نشده: گروهی وجود او را غیرلازم دانسته و مدعی امامت را که از جانب خدا منصوص و منصوب باشد کاذب و مفتری می‌شمارد و گروهی در این باره تا آن حد غلو کرده‌اند که حتی نفس کشیدن جانداران و روئیدن نباتات را منظور و موقوف به وجود و اذن امام می‌دانند و در میان این دو دسته فرقه‌های بی‌شماری هستند که هر کدام برای امام حدودی و وظائفی قائلند و به راستی این موضوع امامت موجب گمراهی و سرگردانی این امت شده است و خسارتی که در نتیجه جهل در این موضوع متوجه جامعه اسلامی شده بیش از هر موضوعی است که به ستور درآید و جای تعجب در آن است که در کتاب خدا صراحتی در این خصوص نیست و مسئله از این جهت چندان مورد اعتنای شارع نبوده که قابل این همه کشمکش و نزاع وجدال و تفرق و تشتت گردد هر فرقه دچار مفتریانی از ارباب اغراض شده و نظرهای سیاسی و غرضهای شخصی گذشتگان را سند محکم و دستاویز مستحکم خود قرار داده و بدان مشغول گشته‌اند و از هدف اصلی اسلام که اصلاح جهان و تأمین سعادت جهانیان است منحرف و غافل مانده‌اند. تو گوئی تمام زحمات پیغمبران و جمیع آرمانهای ادیان حقه که در اسلام خلاصه می‌شود برای این بوده که مردم اکثر عمر و مال و وقت خود را صرف گفتگو و بحث در اطراف زندگانی افراد معدودی نمایند که به حق یا باطل بنام امام اظهار وجود نموده‌اند! در نظر این اشخاص غرض از خلقت عالم و مقصود از آفرینش بنی‌آدم این بوده که دانسته شود زید یا عمرو چگونه بدنیا آمده و در وقت دنیا آمدن مادرش چه می‌گفت و

پدرش چه می‌کرد و چگونه شیر خورد و چه نوشید و چند زن گرفت و چند فرزند آورد و با دوستانش چه گفت و با دشمنانش چه کرد و در کجا مرد و حالا قبرش کجاست و برای جلب رضای او چه حرکتی باید انجام داد؟! به نظر افراطیون از این دسته معرفت و محبت امام کافی از انجام صلوه و صیام و مغنی از دانستن حلال و حرام است (چنانکه در اسماعیله چنین است) و برخی در عظمت امام اعجاز و خوارق عاداتی قائلند که حتی در پیغمبران اولوالعزم نبوده است و با یک نگاه مختصر به کتبی که درباره معجزات امامان خود نوشته‌اند معلوم می‌شود که هر امامی بیش از تمام پیغمبران دارای معجزه بوده است. این طایفه برای معجزات حدود و شرایط و نتایجی در نظر نمی‌گیرند بلکه معتقد که امام باید همه چیزش معجزه باشد و تمام حرکات و سکانات و خورد و خواب او از هنگام تولد و قبل از تولد تا مرگ و بعد از مرگ تا انقراض عالم باید فوق‌العاده و غیر از سایرین باشد، در گهواره از در بدرد و در قنذاقه به آسمان بپرد قبل از تولد، مادرش را از شیر درنده نجات دهد و بعد از مرگ بتشییع جنازه خود آید، غذایش از آسمان برسد و زمین را بچشم همزدن ببیماید خود و یارانش را برابر سوار کرده در ملکوت آفاق گرد دهد و در چاه بئر‌العلم رفته سه روز با لشکر بی‌شمار جنیان جنگیده بعد از قتل چندین هزار آنها بر ایشان پادشاه تعیین نماید! خود و اهل بیتش از تشنگی جان دهند ولی زمین را برای درویش کاهلی موهوم، دریائی پر از آب نماید زنها را مرد کند و مردها را زن! آدمها را سک کند و سگها را آدم و از این قبیل!!

شما لابد می‌دانید که هیچ پیغمبری دارای چنین معجزاتی نبوده است در حالی که یکی از علائم نبوت اتیان بخوارق عادات است این بیچارگان گمراه ندانسته‌اند که اصلا معجزه یعنی چه و برای چه؟!!

چون شنیده‌اید و بعضی آیات قرآن دلالت دارد که برای پاره‌ای از پیغمبران آیات و معجزاتی بوده چون درصدد رقابت و مسابقه پیغمبران با امامان بوده‌اند لذا در مقابل هر

یک معجزه پیغمبر هزار معجزه یا معجزه‌ای که به نظر آنها هزار برابر معجزه فلان پیغمبر باشد تراشیده‌اند تا عقب‌تر نمانند! اینها ندانسته‌اند که چون پیغمبر مدعی رسالت از طرف پروردگار عالم است و چون در میان مردم پاره‌ای از اشخاص لجوج یافت می‌شوند که پیغام‌های الهی که از قلب حقیقت تراویده و هر عقل سالمی آن را می‌پذیرد نمیتوانند فهمیده و درک کنند و حق را بهمان نشان حقی خود بشناسند ناچار کارشان به تکذیب خواهد انجامید، لذا برای اتمام حجت و روشن‌شدن حقایق پیغمبر اگر تقاضای معجزه‌ای کردند که آیه و نشانه‌ای از برای صدق دعوی آن پیغمبر باشد خداوند از راه لطف آن آیه خواسته شده را بدست آن پیغمبر جاری می‌کند که دیگر راه بهانه بسته باشد و چون حقایق پیغمبری بوسیله آن آیه و مجزه ثابت شد دیگر انکار او و تمرد از فرمان وی موجب عذاب شدید و عقوبت سختی خواهد بود که قبل از اتیان آن معجزه چنین نبود.

چنانکه در قضیه ناقة صالح و معجزات حضرت موسی و نزول مائده عیسی می‌بینیم که پس از آنکه حجت بوسیله این معجزات بر منکرین تمام شد دیگر به مجرد انکار، بلافاصله عذاب الهی بسخت‌ترین صورت نازل گردید زیرا اولاً - گفتار انبیاء و دعوت آنها چیزی است که هر عقل سلیم و وجدان سالمی درک می‌کند، حرف حساب و حق که دیگر باید چنین و چنان کنی ندارد.

در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است

ثانیاً - بر فرض اینکه تو آن قدر کودن و کم ادراک و هوشی که نمی‌توانی تشخیص دهی که این پیغام از جانب خدا است یا خیر و مطالبه معجزه کردی این هم معجزه! دیگر چه عذری برای نپذیرفتن حق داری؟! پس معجزه اگر باشد برای پیغمبر است نه امام.

امام مدعی مقام رسالت از طرف پروردگار نیست بلکه وضع وی هر چه باشد فرع نبوت است.

پس اگر او ستمی دارد باید از طرف پیغمبر باشد و پیغمبر همینکه کسی را به ستمی تعیین کرد اطاعت او بر امت فرض است پس دیگر جای چون و چرا بر امت نیست، پیغمبر وقتی که یک یا چند نفر را بنام و نشان تعیین کرد و فرمود: از اینان در فلان موضوع اطاعت کنید دیگر کسی حق ندارد از آنها معجزه بخواهد و خود آنها همه به آوردن معجزه الزامی ندارند اگر امت مطیع پیغمبر است که از آنها اطاعت خواهد کرد و اگر مطیع نیست حجت بر وی تمام است و باید منتظر عذاب الهی باشد.

حالا فرض کنیم که در اثر تکمیل نفس و عظمت روح کرامتی هم در وی دیده شد دیگر آن بازار معرکه گیری را لازم ندارد که هر دقیقه ساعتی از او معجزه صادر شود! اگر بنا باشد امام و حتی پیغمبر در هر موردی معجزه بیاورند و متصدی امر خارق عادت شوند این عمل برخلاف عدالت و حکمت الهی است زیرا پروردگار عالم پیغمبر و یا امام را برای تقویت و تربیت عقل و تکمیل خرد و هوش آدمی برمی‌انگیزد و در آیات شریفه قرآن همواره از راه تدبیر و اندیشه و فکر آزاد مردم را دعوت به پرستش خود و اطاعت او، امر نموده اگر بنا باشد چون بساط معرکه گیران و چشم بندان هر ساعتی خرق عادت می‌کند دستگاه فک رانسان متزلزل و شعورش مشوق و متلاشی می‌شود و اگر اظهار ایمانی کند ایمانشخص مرعوب و اسلام فرد مجبور است و چنین اسلام و ایمانی به قدر صد دینار ارزش ندارد!!

معجزه پیغمبر ما قرآن مجید است که در عین اینکه در ترصیع و تنظیم در حد اعلای اعجاز است در همین حال در پرورش عقل و تکمیل هوش انسانی مأموریت عالی خود را انجام می‌دهد اما اگر به جای آن پیغمبر ما آسمانها را شق می‌کرد و کوهها را متزلزل می‌نمود شب را روز و روز را شب می‌کرد محال بود که آدمی بتواند با فکر درست و

اندیشه صحیح به حقانیت وی پی برد و اگر تابع می شد همان از ترس و وحشت بود و چنین ایمانی پرواضح است که هیچ فایده‌ای ندارد. ﴿ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوُا بَأْسَنَا ﴾ {غافر: ۸۵} «پس هرگز ایمانشان - هنگامی که کیفر ما را دیدند - به حالشان سودی نمی بخشید.»

مذهب شیعه که بدبختانه اکنون آلوده به خرافات و موهومات بسیاری از مذاهب باطله گردیده عقیده‌اش در باب امانت اینست که ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله راویان صدق گفتار و امامان راست‌کرداری از طرف رسول خدا ﷺ هستند که امت در فهم کلام خدا و بیان ما انزل الله باید به ایشان مراجعه نماید زیرا اینان عالمان اهل البیت اند که بهتر از هر کسی می دانند که در خانه ایشان چه نازل شده است (اهل البیت ادری بما فی البیت) و در جایی که فهم کسی بدرک آیه‌ای از آیات کتاب خدا و سیره‌ای از رفتار رسول الله وفا نکرد برای فهم آن بدیشان مراجعه کند و از ایشان اخذ نماید. و چنین مقامی احتیاج باتیان معجزه آن هم به آن وضع هرج و مرج ندارد. بنابراین امام در مقام خود فقط به سه چیز شناخته می شود!

اول - نص صریح از پیغمبر ﷺ به اسم و صفت که اخبار شیعه به حد تواتر آن را حائز است.

دوم - داشتن علم کافی به جمیع احکام الهی که الامام عالم باحکام زمانه من الناس و آثار موجوده از آن بزرگواران دلیل کافی بر این حقیقت است.

سوم - عصمت در رفتار و گفتار که خوشبختانه این صفت در تمام معصومین بطور بارز و آشکارا موجوده بوده بطوریکه با اینکه دشمنان آن بزرگواران که غالباً جبار و سلاطین وقت بودند با تمام سعی کوششی که کردند تا شاید دامن عصمت یکی از آنان را آلوده نمایند تا بدین وسیله آنانرا در انظار رسوا و بدنام نمایند توفیق نیافتند چنانکه داستان کنیز فرستادن هارون برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از مشهورات است.

با وجود این صفات که در تمام ائمه موجود بوده دیگر احتیاجی به هیچ چیز نیست حالا اگر به حدیث معتبر و نقل صحیح کرامتی از ایشان نقل شده باشد البته مورد قبول است ولی متأسفانه معجزاتی که بدیشان نسبت داده‌اند.

اولا - اکثر آن معجزات، معجزه نیست و اعمالی است که باید آنها را در عالم اوهام و خیالات پریشان تصور کرد مانند معجزه‌ای که د خزینه الجواهر نهاوندی از حضرت امیرالمؤمنین نقل شده که در شبی که رسول خدا تا نزدیک صبح فضایل خود را برای امیرالمؤمنین می‌شمرد آخر الامر گفت یا علی توهم از فضایل خود بگو: و آن حضرت با چرخانیدن انگشتر خود رسول خدا را به یکی از بیابانها که نزدیک شهری دور دست و به قول او هفتاد ساله راه بود پرتاب کرد و تا رسول خدا رفت به شهر و فهمید این شهر علی است و خواست با علی ملاقات نماید باز امیرالمؤمنین انگشتر خود را چرخانید و رسول خدا را به یک بیابان و شهر دیگر پرتاب کرده حیران و سرگردان نمود همچنین تا هفت شهر! و سرانجام او را به مدینه رسانید و رسول خدا علی را در خانه فاطمه زهرا دید در حالیکه سرش روی زانوی فاطمه و به خواب است و وقتی از حضرت زهرا حال علی را پرسید معلوم شد از سر شب تا صبح علی در خانه فاطمه در خواب بوده است: و صدها و هزارها از این قبیل موهومات که همه روزه از منبرها و معرکه درویشها و نقالها و حتی در کتابهای باصطلاح معتبر شنیده و خوانده می‌شود اینها معجزه نیست بلکه موهومات است و گوش‌دادن و منع‌نکردن از آن حرام و گناه عظیم است.

زیرا گذشته از افترا و کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام موجب وهن اسلام و استهزاء به اساس دین و ویران نمودن بنیان شریعت حضرت خاتم النبیین ﷺ است که بر هر مسلمانی لجویگیری از آن واجب است.

ثانیاً - غالب این معجزات و کرامات به نقل یک شخص مجهولی است که اگر معلوم هم باشد در این مقام نباید بدان التفات نمود. زیرا معجزه آن است که در محضر و ملاء

عام باشد تا موجب استحکام عقیده و اتمام حجت بر مردم شود، معجزه‌ای که یک نفر ادعا رؤیت آن را نماید چون هنرنمایی در ظلمت و رجزخوانی در پستوی خانه است. که نمی‌توان بدان بر احدی حجت گرفت و آن را دلیل حقانیت معجزنا شمرد.

ثالثاً - اگر حقانیت امامی بدین قبیل معجزات دانسته شود که یک نفر یا چند نفر معدودی نقل کرده باشند، هر طائفه و مذهبی برای بزرگان خود از این قبیل معجزات تراشیده‌اند بلکه معجزاتی خیلی عجیب‌تر از معجزات ائمه شیعه برای تحقیق این معنی زحمت زیادی لازم نیست ممکن است به کتاب تذکره الاولیای شیخ عطار و اسعاف الرغابین یافعی یا حدائق الانس جامی و امثال آن که در دسترس همه است مراجعه کنید تا ببینید بزرگان صوفیه که پاره‌ای از آنها دشمن ائمه معصومین هم بوده‌اند چگونه کرامات و معجزاتی مانند زنده کردن اموات و اطاعت حیوانات از آنها صادر شده و گویندگان به خیال خود بدان تواتر معنوی می‌دهند پس آنها هم می‌توانند چنین ادعائی کنند!! پس این میزان صحیحی نیست زیرا با بیان این قبیل معجزات که همه آنها موهامات است نمی‌توان به حقی رسید و اگر نه پس همه این مدعیان برحقند!

رابعاً - با قبول این معجزا خاصیت امامت که پیشوا و مقتدائی مردم در امور دینی است از آنها سلب می‌شود زیرا معنی امام به معنی پیشوا و کسیکه در اعمال و افعال باید به او اقتدا نمود و اساساً بعثت انبیاء از جنس بشر برای آن بود که مردم را به هر چه امر می‌نمایند خود بهترین عامل آن باشند ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ {الأحزاب: ۲۱} ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ {الأنعام: ۱۶۲} ﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ {الأنعام: ۱۰۶} ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ {هود: ۱۱۲}

اگر بنا باشد پیغمبر یا امامی که امر به دادن مال و انفاق در راه خدا می‌کند و پرواضح است که دادن چیزی محرومیت از آن است و خود پیغمبر هم مثلاً مالی در راه خدا

انفاق کند یا امیرالمؤمنین نانش را با شکم روزه بسائل و محتاج دهد ولی در همان شب به طعام بهشتی مرزوق گردد و در چهل خانه مهمان شود و لابد غذا در آن خانه‌ها میل نماید چنین عملی موجب تبعیت نیست و چنین انفاقی فضیلت ندارد زیرا کسیکه در یک شب در چهل خانه یا بیشتر طعام میل نموده است اگر نان جوی در راه خدا داده هنری نکرده که مسلمانان از آن تبعیت کنند!! و اگر علی چنین بوده که همینکه دست به شمشیر می‌برده ملائکه هراسان می‌شدند که مبادا گاو حامل زمین کشته شود و خدا برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی حمله عرش را به زمین فرستاد تا بازوی علی را بگیرند تا از نیروی او بکاهند و پر در زیر شمشیرش فرش کنند تا مبادا گاو حامل زمین از بین برود و زمین و اهل آن هلاک شوند و باز هم بخت بد! پر جبرئیل از ضربت شمشیر علی شکسته و مجروح شد بطوریکه نالان و بال کشان خدمت خاتم پیغمبران مشرف شد و از ضرب شصت علی و ویرانی شهرهای لوط داستانها گفت با چنین قدرت اقدام به جهاد و جانبازی فضیلتی نیست و فی‌المثل مانند آن است که رستم دستان اقدام به جنگ مورچه‌ای از مورچه‌های ناتوان کند یا با بمت اتم بخوانند خانه موری ویران نمایند.

اینها را هنر و فضیلت و شجاعت نمی‌گویند تا مردم به رفتار و کردار مباشران آن رغبت نمایند، علی آن وقت می‌تواند امام و مقتدای مسلمانان باشد که با شکم گرسنه بعد از سه روز روزه متوالی که فقط با آب افطار کرده و خاندان مطهرش با اشتهای زیادی و علاقمندی فوق‌العاده به همان نان جوین چنانکه خدا می‌فرماید: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ {الإنسان: ۸} ای علی حب الطعم آن را در راه خدا انفاق نمایند و وقتی می‌توان به مردم گفت که از جهاد و مبارزه علی با دشمنان دین تبعیت نمایند که با احتمال تلف شدن و کشته گردیدن، علی بدان کار قیام نماید و وقتی هم که به جنگ مبادرت می‌نماید چندین زخم کاری بخورد چنانکه در جنگ احد بیش از شانزده زخم مهلک به بدن مبارکش رسیده بود در این صورت می‌توان به مردم گفت

شما هم به علی تأسی نمائید زیرا او یک نفر مسلمان و مؤمن به خدا و رسول است چنین می‌کند شما هم که ادعای مسلمانی و ایمن به خدا و رسول می‌نمائید باید از آن بزرگواران بتعیت نمائید.

و همچنین سایر اعمال و افعالی که از آن بزرگواران از فضایل و محامد انسانی نقل شده، این احمقان جاهل هنوز ندانسته که فضایل شریفه انسانی و خصایل حمیده آدمی چه چیز است؟!

اینها تصور می‌کنند همینکه کسی علم غیب داشت و فهمید که در هر گوشه جهان چه اعمال و حرکاتی صورت می‌گیرد و یا به آسمانها پرواز کرد یا همینکه شمشیر برداشت و همه جن و انس از ترس او پا به فرار گذاشتند یا ضربتی که فرود آورد چندین هزار نفر را نابود کرد یا در هر شبی در چندین خانه طعام خورد یا با چندین زن جماع کرد! این قبیل خیالات کودکانه را که مورد آرزوی هر جاهل غافل است فضیلت می‌شمارند و ارتکاب آنرا معجزه می‌پندارند! غافل از آنکه فضیلت آدمی در علم و شناختن خدا و آشنا گشتن به نظام طبیعت و تسلیم اراده و مشیت الهی شدن و مسلط بر نفس بودن و گذشت و اغماض از اهانات و از ستمهایی که از جاهلان صادر می‌شود و هدایت گمراهان و دستگیری بینوایان است و اینها صفاتی است که در ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بوده و همین فضایل است که ایشان را بر دیگران فضیلت داده و آنانرا امام و مقتدای جمیع عالمیان کرده است و مردم مأمورند که به قدر قدرت و استطاعت بین فضایل آراسته شوند تا در بازار تجارت جهان سودی کرده سعادت دارین و فوز نشأتین را کسب نمایند و گرنه انجام آن اعمال که بیشتر زائیده اوهام و خیال است برای انسان فضیلتی نیست زیرا چه حظی دارد که شخصی بداند در فلان گوشه دنیا فلان فقیر چگونه جان می‌دهد و فلان غنی خوش‌گذران چگونه داد دل از شهوات می‌ستاند و در فلان بیشه آن شیر چگونه جستن کرد و فلان آهو را درید و فلان دزد

چگونه با چاقو قفل خانه فلان بدبخت را برید و یا چه سعادت‌تی است که بتواند به دریا فرو رود و بها برها برآید و یا شمشیر برکشد و هر درمانده گمراهی را بکشد و ملیونها زن را بیوه و اطفال را یتیم نماید!!

اینها هوسهای کودکانه است و به سعادت حقیقی مربوط نیست فضیلت علی بن ابیطالب که عالیترین فضایل آن جناب است آن است که در راه خدا از بذل مال و جان و نابودی نام و نشان مضایقه نداشت فضیلت آن است که در شب ليله المیت که یکی از هزار، احتمال جان به سلامت بردن نداشت در بستر رسول خدا خوابید و این فداکاری بزرگ تا آنجا کشید که مورد مباحات پروردگار جهان به فرشتگان گردید! اگر علی چنانکه اینان می‌گویند عالم به غیب بود و می‌دانست که آن شب خطری عارض وجود مقدسش نمی‌گردد این عمل برای او فضیلتی نمی‌شد من هم چون یقین ندارم که در فلان قضیه ضرری متوجهم می‌شود اقدام مرا به آن کار شجاعت نمی‌نامند، فضیلت علی در آن بود که بعد از رسول خدا به نصّ پیغمبر و اگر نه به موجب لیاقت و اولویت از همه کس سزاوارتر به خلافت بود، این همه وسایل که برای انتقام از غاصبین خلافت داشت معهذا برای نهال تازه‌رس اسلام چشم بر هم نهاد و دل بر بلا و مصیبت داد و آن همه ناملایمات را که به فرمایش خود او: چون خار در دیده و استخوان در گلو بود تحمل فرمود و بر اهانت‌ها و ملامت‌ها و مصیبت‌هایی که دل کوه را آب می‌کرد همچون ضرب زوجه مظلومه و سقط جنین او و طناب‌افکندن به گردن مبارکش و کشیدن وی در ملاء عام به مسجد برای بیعت و تهدیدنمودن آن حضرت به قتل و توطئه کشتن آن جناب، بر همه اینها شکیبائی ورزید تا دین خدا ولو توسط ناهلان راه کمال خود را ببیماید و احکام اسلام به صورت ظاهر از جریان نیفتد و خلل و رخنه در دیوار اتحاد مسلمانان راه نیابد، این است آن فضیلت بزرگ که عقل آدم خردمند در مقابل آن مات و مبهوت می‌شود، نه حدیث بساط و پرواز به بالای ابرو فرورفتن در چاه بئر‌العلم و جنگ

قصرالذهب و بردن عمر به کوه قاف و امثال این خرافات که برای سرگرمی کودکان خوب است. اما امان از جهل و نادانی و دوستی احمقانه!!

پس می بینید که مردم در مقام امام به چه گمراهی و ضلالت بعیدی دچار شده اند و روی همین گمراهی گمراهیهای دیگر آمده.

تا جائیکه روی همان تصورات جاهلانه کودکانه تصور کرده اند که ذکر این قبیل فضایل و نشر اینگونه مناقب باعث رضایت و موجب جلب رحمت آنها می شود و ثناخوانی و مداحی و نسبت این قبیل موهومات به آن بزرگواران به این خیال که اختیار تمام ملکوت الهی در دست ایشان است و صاحب اختیار سلطنت خدا هستند این متملقین و ثناخوانان را همچون پادشاهان خودخواه و مقتداران صاحب جاه و صله و انعام می دهند و هر چند عاصی و بزه کار و ستمگر و بدکردار باشند آنان را از عقبات بزخ و عرصات قیامت می رهانند و باب شفاعتی بدان وسعت ساخته اند که دیگر به تهدیدات خدا و تنذیرات پیغمبر کمترین اثری نمانده است و چون جسته گریخته که به قرآن مراجعه می نمایند آیات عذاب و وعید عقاب گوششان را آزار می دهد و ناچارند بدان اقرار نمایند برای گریز از آن عذابها راه چاره ای که خیلی هم آسان است به اغوای شیطان همین غرور و گزاف در باب شفاعت است، و چون می بینند که جلب رضای خدا که در مقابل بهشت فقط جان و مال می خرد و بس که ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ﴾ {التوبة: ۱۱۱} و دل کندن از جان و حتی مال به آن کیفیت که خدا خواسته است خیلی سخت است و به خیال اینها بدست آوردن دل فلان امام یا فلان امامزاده آسان است و چون با نفس خود قیاس می کنند که به یک تملق بیجا و یک بخشش ناروا خودش را گم می کند تصور کرد که امام و امامزاده که به عقیده صاحب اختیار ملک خدا هستند نیز چنینند اینست که آن نذورات عجیب و وقفهای

بیهوده و روضه‌خوانی‌ها و سینه‌زدن‌ها و عزاداری‌های دروغی و نامشروع را مرتکب می‌شود و خود و دین خدا را به استهزاء می‌گیرد.

علت آن این است که این گمراهان جاهل معنی امام را نفهمیده‌اند و با این همه کتابها و رساله‌ها و گفته‌ها هنوز حدود امامت روشن نگشته بلکه بر جهل و گمراهی افزوده است.

معنی امام چنانکه گفتیم و شرع و عقل و وجدان هم بدان حاکم است بدو معنی حقیقی و چند معنای مجازی بیشتر نیست آن دو معنا:

اول معنای امام یعنی پیشوای سیاسی و متصدی امر حکومت مسلمین که به تمام کسانی که متصدی امر حکومت شوند این معنی اطلاق می‌شود که از آن اگر صالح باشد به امام عادل اگر ناصالح باشد به امام جابر تعبیر می‌شود و سیره مسلمین احادیث و فریقین مملو از این اصطلاح است.

و دوم به معنای راهبر و راهنما به جانب خدا و هدایت به طریق حق و صراط مستقیم است.

چنانکه این تقسیم در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در وسایل الشیعه مندرج است که

«لاغزو الامع امام عادل و لانقل الامن امام فاضل»

امام به معنای اول شامل تمام ائمه معصومین نمی‌شود جز امیرالمؤمنین در حدود پنج سال و امام حسن در مدت ششماه دیگر کسی از آن بزرگواران متصدی امر حکومت و پیشوای سیاست مسلمانان نگشت.

ولی معنای دوم که گفتیم به معنای دلیل و راهنمای راه خدا و رهبری مردم به طریق حق و صراط مستقیم و هدایت مردم به راه بهشت است مصداق اولیه و عالیه آن فقط ائمه معصومین می‌باشند و بعد از ایشان، کسانی که بدان طریق طیّ سلوک نمایند و به نور علم قرآن وسیله دستگیری و هدایت گمراهان شوند.

و پرواضح است که شخصی که امام و راهبر قومی به طرف مقصدی است تمام همش مصروف آن است که راهروان طی طریق نمایند و هر چه زودتر و بهتر به مقصد برسند.

چنین کسی از مدح و ثناخوانی و تملق و چاپلوسی این و آن چندان خوشش نمی‌آید و بدان اعتنا نمی‌نماید خصوصاً هرگاه راهروان، مقصد و راهرا گذاشته و به راههای کج و معوج افتاده تنها در مقابل آن همه اصرار و فریاد راهبر که به طریق حق آید و راه به مقصد را درست ببیند به ثناگوئی چاپلوسانه و مداحی متملقانه پردازد و با حرکات ساختگی و آداب بیگانگان مجوسی به مدح و ثنای او مشغول شده و از راه‌پیمائی و رسیدن به مقصد غافل گردند.

این قبیل اعمال اگر موجب خشم و غضب آن راهبر دلسوز نگردد باری باعث خوشنودی و رضایت وی نخواهی شد!

واقعاً انسان تعجب می‌کند از اینکه چگونه آداب مجوسیت و ارواح‌پرستی ملل وحشیه و مرده‌پرستی مصریان و توسل آنان به ارواح فراعنه و امثال این عقاید خرافی در دینی راه یافته که مأمور مبارزه با این موهومات و خرافات است و در تمام آیات کتاب آسمانی و سیره پیغمبر بزرگوار و ائمه معصومینش کوچکترین اثری از این حرفها نیست.

امامی که خدا برای هدایت و راهبری مردم برانگیخته و وظیفه مردم آن است که در مسائل دینی و دانستن احکامی که بدان دانا نیستند بوی مراجعه و از او اخذ و بدان عمل نمایند این شوربختان این وظیفه بزرگ را کنار نهاده به تملق و ثناخوانی غالیانه و خواستن حوائجی که باید از خدا خواست و امثال این حرکات که شرک یا لااقل نزدیک به شرک است پرداخته و اصلاً درصدد این نیستند که آنچه این امام برای آن نصب شده به وی مراجعه و احکام و آثار باقیمانده از او را تبعیت نمایند و هرگاه کسی درصدد

برآید و به ایشان بگوید : که آقایان امام و پیغمبر که برای برآوردن حاجات و شفای مرضی و دادن اولاد و کم و زیاد کردن روزی افراد و این قبیل امور برانگیخته نشده‌اند! امام و پیغمبر فقط مأموریت راهبری و راهنمایی در امور دینی و یاد دادن آداب و احکام شرعند و دیگر این کارها مربوط به آنان نیست.

در چنین موقع است که می‌بینی از فرط جهل غضب صورت برافروخته و رگهای گردن پر شده و با چشمانی شرربار از خشم می‌گویی: این توسل است و تو می‌گویی توسل به ائمه طاهرين جایز نیست و دیگر هر چه تهمت و اهانت از پیر و استاد یاد گرفته باشد نثار آدمی می‌کند.

کسی به این بیچاره نگفته که اولاً: با وجود خدای تعالی که بنده را بی‌هیچ واسطه می‌پذیرد و اصلاً واسطه گرفتن در دربار وی منافی توحید است چه احتیاج به این حرفها؟

خود باریتعالی در آیات متعدده قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ {البقرة: ۱۸۶} و می‌فرماید: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ {ق: ۱۶} و می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ {الجن: ۱۸}

و در هر شبانه روزی لا اقل ده مرتبه به نحو و جوب به ما تعلیم داده است که بگوئیم ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی فقط ترا عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک و استعانت می‌جوئیم پس استعانت خواستن منحصرأ از خداست چنانکه عبادت کردن منحصرأ برای اوست یعنی کمک از دیگری خواستن شرک است چنانکه عبادت دیگری شرک است. آیا با همه آیات و اضحات جایز است که انسان خدای حیّ قادر لایموت زنده و پاینده و سمیع و بصیر را گذاشته به سراغ کسانی رود که در هر چیز محتاج و فقیر آن

دریای بی‌پایان فضل و رحمت او هستند و خودشان به دستور قرآن می‌فرمایند ﴿قُلْ لَا

أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ {یونس: ۴۹}

ثانیاً - بر فرض عدم نهی از این عمل چون این وادی، وادی هولناک و پرتگاه مخوفی است که ممکن است انسان را به هلاکت گاه شرک درآورد همان بهتر که ترک شود زیرا اگر شما در میان راههائی که به مقصد دارید چندین راه داشته باشید که معلوم و مسلم است که بی‌خطر است و راهی را هم داشته باشید که احتمال خطر در آن رود، اولی این نیست که آن راه را فرضاً که نزدیک هم باشد واگذارید تا از آن خطر مصون مانید؟

وضعیت توسل به ائمه و اقارب آنها به این صورتی که اکنون در بین جامعه است به هزار احتمال شرک است و بیک احتمال هم نمی‌توان بدرستی آن اعتماد داشت، زیرا آنچه مسلم است خدا در دعا و طلب حاجت واسطه نخواست است و چنانکه آیات شریفه می‌رساند خود حضرتش از همه نزدیکتر ببنده‌گان خود است و عقلاً هم معلوم است که خدای حی قادر عالم السر و الخفیات را گذاشتن و سراغ کسانی رفتن که مرگ و غفلت و خواب و عدم احاطه بر مصلحت بر آنان رواست شایسته نیست.

و با تمام این مفاسد شبهه وقوع در شرک که بدترین معاصی و مهلک‌ترین گناهان است وجود دارد، پس دیگر به این حرکات که باقیمانده آثار ادیان باطله است چه حاجت؟!

ثالثاً - در میان این همه آیات و اخبار و احادیث صحیح و ضعیف در کجا خدا، یا ائمه دین دستور داده‌اند که کسی برای قضای حاجتی - شفای مریضی - گرفتن فرزندی - برآوردن مطلبی، به امام و پیغمبری توسل شود؟!، شما سرتاسر آیات خدا و سیره انبیاء و اولیا را بگردید و ببینید اثری از این اعمال در آنجا می‌بینید؟ آخر بت‌تراشی

و بت پرستی پس چیست همین است که انسان به خیال موهوم برای خود وسطا و شفعا برای برآوردن حاجات درست کند و به مدح و ثنا و تملق و نیاز نسبت به آنها بپردازد. در مقابل این حقیقت کسانی پیدا می‌شوند که دست به این طرف و آن طرف انداخته یک آیه و روایتی پیدا کنند که بتوانند از آن برای این اعمال شرک‌آمیز خود مستمسکی بدست آورند و چون در آیات قرآن متشابهاتی است که اهل باطل از آن گاهی به نفع خود سوءاستفاده می‌کنند مانند آیه شریفه ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾ {الزُّحْرَف: ۸۴} ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ {الفجر: ۲۲} ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ {القيامة: ۲۳} و امثال آن که همیشه به فرمایش خود قرآن اهل زیغ و وسوسه آنرا برای مقاصد سوء خودبکار برده‌اند و ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ {آل عمران: ۷}

در اینجا هم فوراً آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ {المائدة: ۳۵} را به میان می‌کشند و از آن به مراد و مقصود شرک‌آمیز خود استناد می‌کنند چنانکه یکی از ارباب عمائم در روزنامه وظیفه به استناد همین آیه به جنگ ما آمده بود تفسیر این آیه را هر چند بعضی از مفسرین شیعه مانند علی بن ابراهیم قیم تفسیر به امام نموده‌اند اما به این بیان: «تقربوا اليه بالامام ای بطاعته» یعنی مراد از وسیله اطاعت امام است که همان اطاعت احکام الهی است که امام بیان می‌کند و در تفسیر صافی آیه شریفه ﴿يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ {الإسراء: ۵۷} را چنین تفسیر کرده است «هؤلاء الائمه يبتغون الى الله القربة بالطاعة» و در کتاب عیون اخبار الرضا از پیغمبر روایتی آورده در معنای وسیله ولی آن به معنی اطاعت ائمه است نه معنی واسطه و شفیق چنانکه می‌فرماید: «الائمه من ولد الحسين من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم

فقد عصی الله...» ولی امیرالمؤمنین در کتاب کافی آنرا به معنای اعلی درجه بهشت تفسیر فرموده در خطبه (الوسیله) که «انها اعلی درجه فی الجنة» وابن شهر آشوب گفته که امیرالمؤمنین فرمود انا وسیله ای طاعتی و بیعتی و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و نهج البلاغه می فرماید: «عباد الله ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله جل ذكره الایمان بالله و برسله و ما جأت به من عند الله و الجهاد فی سبيله فانها ذروة الاسلام...»

در فرمایش خود آن بزرگواران توسل و وسیله عبارت است از ایمان به خدا و فرستادگان او و آنچه از احکام و آیاتی که از جانب خدا آمده است و جهاد راه او و هیچ جا به این معنای غلطی که گرفته اند نیست می بینید که این آیه ابداً مربوط به مقصود ایشان نیست ولی افراد دغل و مختلس همچون اشخاص حقه باز و جاعل که در اسناد و اوراق رسمی و قیمتی دست می برند و منظور سوء خود را در آن می گنجانند با قرآن کریم و احادیث صحیحه نیز چنین کرده اند مثلاً کسانی که از راه اختلاس و جعل و تزویر می خواهند کار خود را از پیش برند اگر شما یک حواله با قبض دو هزار یالی به آنها بدهید با حقه بازی و دستبرد به جملات آن سند، کلمه دو را ده و ریال را تومان می کنند تا به جای دو هزار ریال ده هزار تومان بگیرند همچنین سند سازان قلابی را می بیند که در آیات شریفه قرآن تا هر جا که توانسته اند ضمن جملات و کلمات قرآن یک جمله یا یک کلمه به نفع و غرض سوء خود گنجانیده اند که این آیه چنین نازل شده بود و آن کلمه چنان! و با اندک توجهی به کتاب خدا و تفاسیر عجیبه ای که پاره ای از دغلبازان نوشته اند این حقیقت به طور بارز، روشن و آشکار خواهد شد.

موقعیکه مقاله علل انحطاط مسلمین ... در روزنامه وظیفه مورد انتقاد عده ای اقرار گرفته بود یکی از آنان که خود را از علما و نویسندگان مبرز دینی می داند در رد و انتقاد یکی از طرفداران این مقاله به مناسبتی در خصوص توسل استناد به این آیه شریفه کرده آنگاه گستاخانه بر آن طرفدار بیچاره تاخته و هر چه فحش و ناسزا می دانست نثار آن

کرده بود و بعد از استناد به آیه شرفه فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه از تفسیر در المثنور خیری آورده بود که آدم، خدا را به خمسه طیبه سوگند داد تا خدا توبه اش را پذیرفت اما در همان موقع جواب او و سایر انتقادکنندگان را نوشته و به روز نامه وظیفه فرستادیم ولی روزنامه مزبور شاید روی مصلحتی از درج آن خودداری نمود و متأسفیم که در اینجا بدان تفصیل که در روزنامه پرداختیم نمی‌توانیم بپردازیم ولی اجمالاً اشاره‌ای به ضعف منطق این آقا می‌کنیم.

اولا - مقصود ما از توسل غلط این اعمالی است که مردم حوائج خود از ائمه و یا امامزادی می‌خواهند و برای او نذر و قربانی می‌کنند و این چه ربطی دارد به اینکه آدم گفته است خدایا به حق خمسه طیبه مرا بیامرز!

ما نه تنها ائمه معصومین را برای قسم دادن خدا جایز و روا می‌دانیم بلکه حتی خدا را با شک چشم یتیمان و سوز دل بیوه زنان هم قسم می‌دهیم «الهی باخص صفاتک ... و بعصمة انبیائک و بنور اولیائک و بدعاء صلحائک و بمناجات فقرائتک نسئلک اللهم زیادة فی العلم و»

ثانیاً - استناد به یک خبر سنی اگر مضمونش مخالف عقیده شیعه باشد برای شیعه حجت نیست و اگر خواسته بگوید که چون سنی مخالف است این حدیث را آورده که «الفضل ما شهدت به الاعداء»

می‌گوئیم اولاً - سنی صحیح چنانکه بغلط توهم شده فضیلت علی و حسن و حسین را منکر نیست و ثانیاً بسیاری از اخبار شیعه و سنی درهم آمیخته و آنقدر شیعه به صورت سنی و سنی به صورت شیعه درآمده و جعل اخبار کرده‌اند تا آنها را علیه یکدیگر بکار برد.

این بنده خدا چون غریق به هر چیزی تشبث کرده از آن جمله برای اینکه جای واسطه را باز کند استناد به آیه شریفه ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾ {یوسف: ۹۷} کرده که اگر ممکن بود فرزندان یعقوب خود مستقیماً استغفار کنند چرا به پدرشان متوسل شدند؟! پس این دلیل است بر اینکه جایز بلکه لازم است که کسی دیگری را واسطه و وسیله در طلب حاجت از خدا کند برای اینکه ضعف منطوق او معلوم شود. در جواب او گفته می‌شود.

اولاً - طلب استغفار از کسی توسل نیست چون تمام مسلمانان مأمورند که برای یکدیگر طلب مغفرت کنند و دعاهائی که در این باره وارد شده مانند استغفار برای چهل نفر مؤمن در تهجد و امثال آن و نیز روایاتی از ناحیه معصومین رسیده که دعای مؤمن در حق غیر خود به اجابت نزدیکتر است و روایت عبدالله بن جندب در باب دعای عرفه افضلیت این معنی را می‌رساند.

علاوه بر این پیغمبر مأمور است به استغفار برای خود و برای مؤمنین بنص آیه شریفه

﴿وَاسْتَغْفِرْ لِدَنِّكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ {محمد: ۱۹}

و آیه :

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسِهِمْ﴾ {المنافقون: ۵}

معنای شفاعت پیغمبر و همچنین مؤمنین یکدیگر را همین طلب استغفار است که آیات شریفه نیز بدان ناطق است و التماس دعا کردن مسلمانان از یکدیگر که یکی از مراسم دینی است کسی آن را توسل نگفته و اگر توسل باشد به آن معنائی نیست که شما مردم را درباره ائمه و امامزادگان اغوا می‌کنید!

اساساً طلب دعا از دیگری یک عمل ممدوحی است که در شرع بدان دستور داده شده و حضرت امیرالمؤمنین در روایت منقوله در جلد ۱۹ بحارص ۳۷ می‌فرماید:

«لا تستحقروا دعوة احد فانه يستجاب لليهودى فيكم و لا يستجاب له بنفسه» - و

حضرت صادق می فرماید: «من قدم اربعين من المؤمنين ثم دعا استجيب له».

ثانياً - تقاضای استغفاری که فرزندان یعقوب از پدرشان کردند از گناهانی بود که بین یعقوب و فرزندانش واقع شده بود، به این معنی که پدر خود را آزرده و او را به فراق یوسف عزیزش مبتلی کرده بودند و به او دروغ گفته بودند و هر وقت هم که یادی از یوسف می کرد او را به خرافت متهم نموده و زخم زبان می زدند چنانکه قرآن از زبان آنها می فرماید: ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ﴾ {یوسف: ۸۵} و یا اینکه ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِيْ ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ﴾ {یوسف: ۹۵} و یوسف نیز چنین بود چنانکه به او گفتند ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ اَثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ﴾ {یوسف: ۹۱} برای این بود که او را آزرده بودند به طوریکه از شرم نتوانستند حرفی بزنند و از او طلب آمرزش کنند تا خود یوسف از باب فتوت بلافاصله فرمود ﴿لَا تَتْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ﴾ {یوسف: ۹۲} پس این قبیل پیش آمدها را توسل نمی توان نامید بلکه عذرخواهی و طلب بخشش از حقی است که از طرف مظلوم ضایع شده و آن منحصر به یوسف و یعقوب نیست از هر مظلومی که حقی ضایع شد باید از او طلب عفو و استغفار نمود.

ثالثاً - روایات وارده از ائمه معصومین مؤید همین نظری است که معروض داشتیم: در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در موضوع علت استغفار فرزندان یعقوب از پدرشان می فرماید:

«اخرّهم الى السّحر و قال يا رب ذنبهم فيما بيني و بينهم فاوحى الله قد غفرت لهم»

جناب یعقوب دعا را تا سحر تأخیر انداخت آنگاه عرض کرد پروردگارا گناه اینها فقط

ابوحزمه ثمالی عرض می‌کند «والحمد لله الذی انادیه کلما شئت لحاجتی و اخلوبه حیث شئت لسری بغیر شفیع فقیضی لی حاجتی» در دعای با خدا احتیاج به شفیع و واسطه نیست و این پندارها به منزله کفر و شرک است، و این یکی از مزایای دین اسلام است که در آن بنده احتیاج به شفیع و واسطه با خدا ندارد و خود می‌تواند مستقیماً از پروردگار خود تقاضا و مسئلت هر گونه حاجتی را نماید برخلاف مذاهب باطله دیگر.

ولی جای صد افسوس است که بسیاری از تعالیم ملل کهن سال قبل از اسلام مانند مصریان قدیم و ایران باستان و سومریها و پاره‌ای از عقاید هندیان به توسط کسانی که کردند طوعاً او کرهاً ایمان آوردند یا کسانی که عمداً تظاهر با سلام و مسلمانی نمودند اخیراً وارد این شریعت مطهره کردند تا بدینوسیله ضربات کشنده‌ای به حقایق سعادت بخش این دین مبین وارد آوردند و بدبختانه این پیش‌آمدها باعث شده که امروزه غالب آداب و عادات و عقاید آنان در مسلمین دیده می‌شود که محیلاًنه گاهی به یکی دو حدیث اسلامی منضم و مؤید شده است مانند عید نوروز

از آن جمله موضوع شفاعت است که در این کشورها فساد بار آورده که لشگر چنگیز و تیمور بار نیاورد، موضوع شفاعت در قرآن مجید در هیچ موردی بعنوان اثبات نیامده و در بسیاری از آیات نفی شده مانند آیه شریفه

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾
 {البقرة: ۴۸}

«و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته، و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد»

﴿يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾
 {البقرة: ۲۵۴}

«پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی»

و پاره‌ای از آیات هم شفاعت را منوط و مشروط به اذن پروردگار نموده است اما آثار باقیمانده ادیان منسوخه و روح غرور و بهانه جوی فساق و کسانیکه از یک طرف بیم و انذار دینی در روحشان مؤثر بوده و از طرف دیگر بدنبال بهانه‌ای می‌گردند که خود را از قید و بند احکام آزاد کرده و هر چه را نفس بهیمی و غریزه حیوانیشان مایل است انجام دهند و از آن طرف بازاری که بهشت فروشان به عناوین مختلف باز کرده‌اند باعث شده که موضوع شفاعت بعنوان مختلف باز کرده‌اند باعث شده که موضوع شفاعت بی‌حد و حساب صاحب اختیاران روز محشر، دیگر مجالی برای عرض وجود آن اندازات نگذاشته و هر فاسق فاجری که خود را معتقد به قیامت هم می‌داند از این حیث فکرش راحت بوده و به اجرای شهوات خود تا آنجا که دست دارد می‌پردازد، آنگاه برای خوشنودی شفیعان برشوه‌هایی از قبیل سینه‌زدن و دسته درآوردن و ندور و قربانی و احیاناً گریه‌کردن و زیارت و امثال آن متوسل می‌شود تا این شفیعان را که هر چه باشد به عقیده آنها استرضای خاطر و بدست آوردن دل آنها آسانتر از راضی ساختن خداست از خود خوشنود و وسیله نجات خود از جهنم بلکه عروج به عالیترین درجات بهشت را برای خود و خویشان مثل خود فراهم آورد البته شفاعت چنانکه قبلاً گفتیم بی‌موضوع نیست و آن عبارت از استغفاری است که پیغمبر برای امت و همچنین مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند و طلب آمرزش از خدا می‌نمایند اما این چه ربطی دارد به آن دروازه وسیع و لندهور مولد جرأت و غرور؟! یعنی آن شفاعت بیدر وبامی که معزورین بوالهوس و جنود شیاطین آن را ادعا می‌کنند؟!

شما تاریخ ادیان باطله مانند عقاید مصریان قدیم و بخشش‌ها و طلسمات و مرده‌نامه‌ها که برای آمرزش اموات می‌دادند و همچنین عقاید بابلیان و سومریان را از کتابهای محققینی مانند ویل دورانت در (تاریخ مشرق زمین گهواره تمدن) و کتاب سیره تمدن (رالف لیتون) و امثال آن را مطالعه نمائید تا ببینید این عقاید غلط چندین هزار

سال قبل از اسلام وجود داشته که برای رهایی و نجات از عذاب اخروی آخوندهای مذاهب باطله چگونه متاع شفاعت را رواج داده و افراد و اشخاصی را برای گرمی بازار خود و جلب توجه پادشاهان عیاش و ستمکار، فساق و فجار را به سوی خود کشانیده‌اند و ادیان آلوده به خرافات هر کدام آن را به دیگری عاریه داده تا قوت گرفته و جزو عقاید رسمی ملت جدید درآمده است.

کار رسوائی در شفاعت به آن حد رسیده که در پاره‌ای از کتابهای معروف نوشته‌اند که زنی زنا می‌داد و اولادهائی که از زنا می‌آورد آنها را از ترس رسوائی می‌سوزانید و کسی جز مادرش از این افعال شنیعه خبر نداشت همینکه مرد و دفن شد خاک او را قبول نمی‌کرد و او را به هر نقطه‌ای می‌بردند چنین بود عاقبت اهل و قوم او پیش یکی از امامان آمدند و قضیه را به حضرتش عرض کردند حضرت به مادرش فرمود این زن در زندگی چه می‌کرد؟ مادر آن زن باطن و حقیقت امر را به آن حضرت گفت حضرت فرمود زمین این را قبول نخواهد کرد زیرا به عذاب او سایر خلق‌الله معذب می‌شوند در قبر او مقداری از تربت حسینی گذارند چنین کردند! خدا عیب آن زن را پوشانید و از او ستر نمود!!

دیدید معصیتی به آن بزرگی به چه آسانی مورد عفو قرار گرفت؟! با مقداری تربت که در دسترس همه هست!

ملای معروف دیگری در کتابهای بسیاری که در قرن بیستم برای ترویج دین مبین و آشنا کردن مردم به معارف و معالم اسلامی! می‌نویسد در یکی از کتابهایش داستان زنی را نوشته است که پسر خود را وادار کرده بود که با او زنا کند و آن پسر همیشه با مادر خود چنین می‌کرد اما بعد از مرگ او را دیدند که با روی نورانی در عالی‌ترین درجات بهشت است! وقتی از این امر عجیب سؤال کردند، گفت در هر روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم!! و از این قبیل مطالب بسیار است که مثنی از آن نمونه خروار

است و شما هر گاه در مجال روضه‌خوانی‌ها باشید در کمتر مجلسی است که از این قبیل مفتریات که اساس دین و بنیاد اخلاق و انسانیت را ویران و نابود می‌کند نشنیده باشید، مثلاً فلان زن فاحشه که در تمام عمر به فسق و فحشا گذرانیده بود روزی به خانه همسایه‌ای که روضه‌خوانی داشت برای برداشتن آتش رفت و چون آتش گیره را در زیر دیگی برد که غذا برای اهل مجلس پخته بودند و به آن دمید تا روشن شود، دودی از آن به چشمش رفت و اشکش بیرون آمد، همین موجب آمرزش گناهان یک عمر فاحشه‌گی او شد!! و از این قبیل.

حالا با اینگونه تبلیغات، خود شما می‌توانید تصور کنید که در محیطی که نه علم است و نه تربیت، چگونه جامعه‌ای بوجود می‌آید؟ چگونه یک مشت حیوانات غرق شهوات به مال و ناموس و جان مردم می‌تازند و خود را به صورت وحشی‌ترین ملل درمی‌آورند در حالیکه مغرور و معجبند به این که بهترین مردم روی زمین هستند؟

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ {الكهف: ۱۰۳/۱۰۴}

«بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟» ﴿آنان﴾ کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند»

این قبیل موهومات و خرافات است که ریشه محامد اخلاقی را سوزانیده و بین دین و اخلاق رابطه‌ای باقی نگذاشته و متدین آن به بی‌دینش چندان فرقی ندارد بلکه می‌توان گفت که پاره‌ای از مدعیان دینداریش از پاره‌ای از بی‌دینها هم مضرت‌تر و فاسدتر زیرا در میان طبقاتی که روح دین ضعیف شده غالب آنان از تحصیلکرده‌های فرهنگ جدیدند، این طبقه هر چند لایبالی و بی‌دین و فاسدند اما باز در میان آنها کسان بسیاری یافت می‌شوند که به نظم و انتظام طبیعت معترف بوده و به تشکیلات و نظام اجتماعی

معتقدند ولی پاره‌ای از متدینین خرافی هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمی‌دانند و روی آن طبقه بی‌دین را سفید کرده‌اند؟!

زیرا اکثر معاصی را به غرور شفاعت مرتکب می‌شوند، و از کارهای اجتماعی به عناوینی تن می‌زنند قاچاق و امور منهمه را از جهت حلال بودن نافرمانی دولت مباشر می‌شوند، از دادن مالیات و انجام خدمت سربازی فرار می‌کنند، به برادران هموطن و مسلمان خود به اندک شبهه و بهانه‌ای بدبین و کینه‌جو می‌شوند، و به همه آنان به نظر بغض و نفرت می‌نگرند از تهمت و دروغ به عنوان حلال بودن غیبت فاسق اجتناب نمی‌کنند و صدها و هزارها از این قبیل که می‌توان گفت که اینان با اینگونه مسلمانی تفاوتی با هیچ مشرک و ملحدی ندارند! بلکه چون پاره‌ای از آن مشرکین و ملحدین به مقررات و نظام طبیعت و نظام و انتظام اجتماع معتقدند بر اینان فضیلت اجتماعی دارند. اینست آن وضع دلخراشی که موجب انحطاط مسلمین گشته و بدبختانه جاهلان غافل آن را بدین مقدس و شریعت مطهره اسلام نسبت می‌دهد و این کذب عظیم و بهتان مبین است.

خلاصه کلام

آنچه در این اوراق به نظر خوانندگان محترم رسید خلاصه‌ای بود از آنچه ما در نظر داشتیم که در روزنامه وظیفه تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین و چاره آن) درج و انتشار دهیم و چنانکه مسبقید بعلت فشاری که از طرف پاره‌ای از خودپسندان بروز نامه و بنگارنده وارد شد ناچار شدیم که موضوع را مسکوت گذاشته و مطلب را در آنجا تعقیب نکنیم چه بشیوه و رویه منتقدین خود واقفیم که جنجال و غوغا راه انداخته و بحریه زنگزده تهمت و تکفیر و امثال آن متوسل و اشخاص صاحب نفوذی را تحریک و با وسایل جاهلانه و ظالمانه افکار را ترور و گوینده و نویسنده‌ای را که

درصدد بیداری مردم و یا لااقل اظهار آلام درونی خود است به سکوت و گوشه‌گیری مجبور می‌کنند، ما در نگارش آن مقاله و تألیف این رساله هیچ غرضی جز بیان حقایقی که در طی مدت چندین سال مطالعه خود در این موضوع بدان رسیده‌ایم نداریم و بعین الیقین آنچه را نوشته‌ایم می‌بینیم و معتقدیم که جز بدین طریق این امت واژگون بخت را نمی‌توان به سرزمین مجد و شرف و سرچشمه حیات ابدی که قبلاً حائز و واجد بوده است رسانید و چنانکه بر اهل اطلاع مخفی نیست در نشان‌دادن راه سعادت مفتخر و خوشوقتیم که ذره‌ای از طریق حق و صراط مستقیم الهی منحرف نشدیم آنچه می‌گوئیم از جان حقیقت و صمیم واقع و قلب و دل صدق و راستی است، منکرین و منتقدین ما اگر دچار مرضهای نفسانی نیستند و واقعاً طالب حق و حقیقت اند و ما را در راه خطا می‌بینند بگویند غیر از این راه که ما گفتیم چه راهی را می‌توان پیشنهاد نمود و طی طریق کرد تا به مقصد رسید؟! علی که ما در آن مقاله و این رساله برشمردیم از امهات علل انحطاط است و عواملی که برای پیشرفت و ترقی و تلافی عقب ماندگی پیشنهاد می‌کنیم همان عواملی است که مسلمین صدر اول را با اینکه معالم حق و معارف الهیه چنانکه باید در اعماق جانشان راه نیافته بود بدان عظمت و ارتقا رسانید آخر ای امت را چیزی اصلاح نمی‌کند مگر همان چیز که اولش را اصلاح کرد چنانکه دچار این انحطاط نشد مگر اینکه وسائل و عوامل آن ارتقاء را ترک گفت! و بطور قطع و مسلم این راهی که امروزه مسلمین پیش‌گرفته و آنرا اسلام پنداشته‌اند با اسلام حقیقی فاصله‌اش از زمین تا آسمان است هم تجربه نشان داده و هم عقل و وجدان حاکم است که ادامه این رویه اگر صد چندان هم باشد بالاخره این کاروان به مقصد نخواهد رسید و از این وضع بهتر نخواهد شد غالب اعمال و افعالی که مسلمانان به عنوان اوامر و احکام دینی انجام می‌دهند یا اصلاً مربوط با سلام نیست یا به قدری به خرافات و مزخرفات

آلوده شده که فاقد خاصیت نخستین خود است لذا انتظار هیچ نتیجه مؤثری از آن
نمی‌توان داشت.

اسلامی را که ما شناختیم!

اسلامی را که ما از مطاوی آیات و فحاوی روایات و سیره متقدمان شناختیم در این چند جمله خلاصه می‌شود: مرد مسلمان پس از آشنا شدن به حقایق دین و معالم شریعت خود معتقد می‌شود که در تمام عالم وجود و جهان غیب و شهود، جز ذات بی‌زوال حضرت احدیت مؤثر و مدبری نیست و بنابراین هیچ قدرت و مشیتی و اراده و سلطنتی بر سر تا سر عالم جز وجود مقدس باری تعالی حاکم نیست و او جلّ شأنه همه علم و همه قدرت و همه عدل و همه حکمت است از این همه عوالم بی‌پایان و کرات بی‌کرانی که آفریده و جز علم الهی چیزی و کسی به حقیقت و هدف و مبدأ و مقصد آن واقف نیست آدمی را رد یکی از این دنیاها بی‌شمار در وضع خاص و کیفیت مخصوصی بوجود آورده و به او نیروها و طبایعی مرحمت فرموده که تکمیل و تکامل آن را از وی خواسته است، طبیعت و فطرت و غریزه و جبلت هر موجودی خود زبان گویا است که این موجود برای چه آفریده شده و این آلات و اعضا چرا به او داده شده است، حوائج بی‌حد و شماری که انسان را احاطه کرده و آلات و ادواتی که برای مبارزه با آفات حیات به او داده شده برای موانع و مشکلاتی است که در طریق زندگی دارد و تنها چیزی که او را در مقابل محرومیتها و آفتها و گرفتاریها بخشیده‌اند شعله‌ی ضعیفی بنام عقل است که اگر عواطف و اوهام و احساسات هم دست از سرش بردانند معه‌ذا مشکل به نظر می‌رسد که بتوان در صحنه‌ی حیات از تمتعات و لذات به طور صحیح استفاده کند اینست که احتیاج شدید او را به راهبران و پیامبرانی که دست او را گرفته و مانند کودک تازه براه افتاده قدم به قدم او را به میدان نبرد زندگی بکشند می‌رساند، همین احتیاج شدید که در ریشه‌ی جانش موجود بوده و هست مقتضی آن بوده که سلسله‌ای به نام انبیا و رسل ظهور کرده و موقعیت پذیرش و قبول یافته‌اند، زیرا اگر قافله بشریت احساس احتیاج به راهبر را نداشت این همه پیغمبر در او ظهور نمی‌کرد!

عظمت این حقیقت آن وقت جلوه‌گر می‌شود که دقیق شویم که امروز که بشر مغرور مدعی است که در نتیجه علم و تجربه بر بسیاری از اسرار طبیعت راه یافته و آنرا نسبت به خود رام نموده و البته در همین فتوحات نیز از تعالیم انبیا بی‌نیاز نبوده بلکه در حقیقت تمام آن مرهون تعلیمات پیغمبران است معهذا همین امروز! آری همین امروز در مقابل تعالیم عالیه و شرایع محکمه و راه و روشهای ابدی قرآن مات و مبهوت و مسخر و مسحور است در حالیکه آورنده این کتاب آسمانی به شهادت تاریخ، مردی امّی بی‌نصیب از تعلیم و محروم حتی از تربیت عادی بوده و در میان قومی و محیطی نشو و نما کرده که در پست‌ترین درجات و بدترین شرایط حیات زندگی می‌نمودند!

آری انسان پس از اقرار بوجود پروردگار عالمیان ناچار بوجود رسولان از جهت شدت احتیاج آدمی برای تعلیم و تکمیل عقل و هوش او اقرار و اعتراف خواهد نمود تا در عرصه حیات برای نیل به عالی‌ترین درجات او را راهبر و رهنما باشد.

مختصری از تعالیم عالیہ اسلام

اینک اندکی از تعالیم عالیہ اسلام کہ سعادت دارین و فوز نشأتین را نصیب پیروان خود نموده است.

اسلام پس از اینکه به وسیله توجه دادن آدمی به آیات انفسی و آفاقی روح انسانی را به بالاترین مرتبه عروج پرواز می‌دهد و او را به وجود خدای مهیمن و مسیطر بر همه اشیاء و آفریننده و مدبر کائنات معترف و معتقد می‌نماید و شخص یقین می‌کند کہ خلقت او در این جهان به عبث و بیهوده نیامده آغاز او از روی مشیت او دارای هدف و غایتی است و بعثت انبیا را یک امری ضروری و لازم دانسته برای طی طریق کمال تبعیت ایشان را می‌پذیرد بدین اسلام رهنمائی می‌شود کہ خلاصه و نتیجه تعالیم تمام ادیان حقه و مذاهب الهیه بوده است.

وقتی به تعالیم این دین حنیف دقیق می‌شود می‌یابد کہ حقاً اتصال او به منبع الوهیت و ارتباط آن به ملکوت آسمانی است، می‌بیند پس از دورانی کہ بشر در نتیجه جهل خود و القای ارباب اغراض هزاران کند و زنجیره‌ها از عادات زشت و خرافات بدست و پای خود بسته، پیغمبری نجات بخش از جانب پروردگار آمده و تمام آن غل و زنجیرها را از دست و پای او می‌گیرد چنانکہ در آیه ۱۵۷ اعراف می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

{الأعراف: ۱۵۷}

«کسانی کہ از رسولی پیروی می‌کنند کہ پیامبر درس ناخوانده‌ای است کہ نام او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به [کارهای] پسندیده فرمان می‌دهد

و آنان را از [کارهای] ناپسند باز می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و ناپاکیزه‌ها را بر آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید [و بند] هایی را که بر [عهده] آنان بود، از [دوش] شان بر می‌دارد. پس آنان که به او ایمان آوردند و او را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با او فرو فرستاده شده است پیروی کردند، آنانند که رستگارند»

اگر در آیات شریفه دیگر قرآن دقیق شویم می‌بینیم مثلاً یهود و نصاری چه قید و بندهای ساختگی به عنوان عبادت و رهبانیت بنام تعلیمات دین بر خود بافته و ساخته بودند ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾ {الحديد: ۲۷} از یک طرف یک سلسله احکامی که اصلاً خدا بدان دستور نداده بود بنام احکام دینی در مذهب خود ابداع و اختراع نموده بودند تا حدی که بزرگترین نعمت فطری و طبیعی یعنی ازدواج و آمیزش با زنان را در پاره‌ای اوقات بر خود حرام و در صورت جواز آن را منحصر به یک زن کرده بودند و از طرف دیگر احکامی را که در شرع آنها معین بود بنام احوط چنین است، این احتیاط ترک نشود، بر خود سخت و دشوار گرفته بودند تا جائیکه طلاق را یک سره بر خود حرام و پاره‌ای از غذای مباح و حلال را تحریم و حفظ و و لذا بد مشروع را ممنوع و ترک نموده بودند و ملایان آنها یا برای اظهار آقائی و یا به عنوان جلب رضای الهی مناسک و عباداتی برای آنها وضع و آداب و اذکاری اختراع کرده بودند، اسلام با تمام آنها به مبارزه پرداخت و برای نجات و رهائی فرزند آدم از عبودیت یکدیگر، جهد بلیغ بکار برد و آنان را از تقلید آباء و امهات ملامت کرد و از تسلیم شدن به خرافات بافته آخوندهایشان بر حذر داشت و چنین اطاعتی را از آنان به منزله شرک دانسته فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ {التوبة: ۳۱} ، در دین اسلام نه تنها تمتع و بهره وری از لذایذ و نعمای الهی جایز بلکه در بعضی موارد واجب و اکثراً مؤکد و موجب تقرب به دربار احدیت است شما در همین امر ازدواج و تمتع زن و مرد از یکدیگر به آداب اسلامی بنگرید که چگونه انجام این

خواهش فطرت و اراده طبیعت را موجب قربت الهی دانسته و تارکین و معرضین آنرا با خطابى تقريباً آميخته به زجر مورد عتاب قرار داده مى فرمايد: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ {الأعراف: ۳۲} و برای اینکه روح شريف انسانی اسير وساوس شیطانی بنام دين و احکام آن نشود و بدانند که راه خدا وسيعترين طرق و آسانترين آنهاست مى فرمايد: ﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ {الحج: ۷۸}

در جای ديگر مى فرمايد: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ {المائدة: ۶} و صريحاً فرياد مى زند که خدای متعالی از دين و آيين برای شما راحت و سعادت را خواسته نه زحمت و مشقت را ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾ {البقرة: ۱۸۵} ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ {البقرة: ۲۸۶} و برای اینکه هدف دين معلوم شود که مقصود از آن برای خدمت به بشر است نه اینکه آسایش بشر وقف دين شود مى فرمايد: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ {النساء: ۲۸} و در تمام موارد دين را نعمت و رحمت و هدايت و شفا مى خواند نه زحمت و مشقت و رياضت و عناء!؟

و همان احکامی هم که در دين مبين وضع شده جز رحمت و سعادت نيست مثلاً در اسلام احکام الهی بر طبق شمارشی که در اخبار شده پنج چيز است: نماز و روزه و زکوه و حج و جهاد، شما تنها در نماز آن دقت کنيد که انسانی که مى بيند موجودی است ناتوان و محيط بهزاران آفات و بليات سماوی و ارضی که از هر طرف امواج بلا و حوادث با او روی آورده او را به نيستی و فنا تهديد مى نمايند اما وقتی که انسان معتقد شد که تمام اين کثرات و نمودها و حوادث و پيش آمدها از یک منبع و یک قدرت و یک مشييت سرچشمه مى گيرد و بعبارت ساده از جانب خدای واحد است، آن گاه برای

وصول بدان قدرت و جلب رحمت آن و ایجاد وسیله آسایش و اطمینان در جستجوی وسیله ایست که قطره وجود متزلزل و لرزان و مشرف به فناى خود را بدان دریای ابدیت متصل سازد در شریعت فرض نماز پنجگانه شده تا این مقصود به حصول پیوند دو انسان ضعیف عاجز ناتوان خود را به خدای قادر مهربان نزدیک و متصل نماید، و فواید معنوی و صحی روزه علاوه بر ایجاد روح اراده و تصمیم و تسلط بر خواهشهای نفسانی و اطلاع از حال گرسنگان و فقرا بر کسی مخفی نیست و زکات را آن طور که شرع مقرر فرموده برای تأمین حوائج فقر او مساکین و از پا افتادگان به شرط آنکه بر طبق دستور شرع تحت نظر حاکم به مصرف نیازمندی تنکدستان و شکستگان برسد فوایدی است که محاسب اندیشه از احصاء آن عاجز و ناتوان است و چون در فواید حج و جهاد تفصیلی کافی قبلاً گذشت به شرح بیشتری خود را نیازمند نمی بینیم.

عبادهای اسلامی غیر عبادات ادیان منسوخه و مذاهب باطله است که در آن هیچ فائده مادی و معنوی نمی توان یافت و تنها مقایسه قربانی اسلام با قربانی یهود و روزه مسلمین با ریاضت هنود حقیقت را آشکارا می نماید. برخلاف نظر انتقادکنندگان ما، که تصور می کردند ما فریفته تمدن اروپا شده ایم و می خواهیم مسلمانها هم پیروی از اروپائیان نمایند و آن تمدن را اخذ کنند چنانکه قبلاً گفتیم ما به تبعیت از دین مقدس خود هر عمل خوب و رویه مستحسنی را می پذیریم، ما نه تنها دعویدار این هستیم که اسلام مخالف با تمدن نیست بلکه مدعی هستیم که تمدن کامل و حقیقی تنها در اسلام است. زیرا اسلام آدمی را شریفترین و فاضلترین موجودات ارضی می داند و این اصیلترین پایه ترقی و تمدن است از آن نظر که اگر انسان وجود خود را والاترین موجودات نداند نمی تواند به عالیترین درجات نائل شود و اروپا هنوز این حقیقت را درک نکرده است و دین مبین اسلام است که می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ {التین: ۴} ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿الإسراء: ۷۰﴾ و او را مسجود ملائکه مقرب و فرشتگان آسمانی می‌داند و زمین و آسمان را مسخر و جولانگاه فعالیت آدمی می‌شمارد که ﴿أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ {لقمان: ۲۰} ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ {البقرة: ۲۹} و برای اینکه مایهٔ سعادت و ترقی را بداند کجاست او را به نفس خود مرجوع می‌دارد تا از اتکل و اتکاء به اصل و نسب و این و آن بپرهیزد می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ ﴿وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَىٰ﴾ {النجم: ۴۰/۳۹} و می‌فرماید: ﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ {البقرة: ۲۸۶} و برای آنکه معلوم شود شقاوت و سعادت هر فرد و جمعیتی در آستین خود اوست می‌فرماید: ﴿أَوَلَمَّْا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ {آل عمران: ۱۶۵} و ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ {الأنفال: ۵۳} و ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ {الرُّوم: ۴۱} و ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ {الشورى: ۳۰}

اسلام برخلاف آنچه بین مسلمین شایع است و موجب طعن دشمنان بر آن شده، بنده را آزاد و مختار می‌داند و مجبور و پای‌بست قضا و قدر نمی‌داند و در بیشتر آیات قرآن فعل بنده را که باعث تغییر سرنوشت او می‌شود مقدم بر فعل خود می‌شمارد و فعل خدا را متأخر می‌گیرد و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ {العنكبوت: ۶۹} ، و ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ {النحل: ۱۰۴} ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِآيَاتِهِمْ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿يونس: ۹﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿الأحزاب: ۷۰﴾، و ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿الصَّف: ۵﴾ و دهها آیات دیگر تا معلوم دارد که هر بنده‌ای بر سرنوشت خود مسلط است و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت، حالا اگر تعالیم جوکهای هند و صوفیه روح عاری و تنبلی در مردم ایجاد کرده باشد مربوط به اسلام نیست از اصیلترین پایه‌های تعالیم اسلامی آن است که بشر را در حقوق مساوی می‌شمارد و به اعتبارات موهوم از نژاد و نسبت و شغل و مقام اهمیتی نمی‌گذارد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ﴿النساء: ۱﴾ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿الحجرات: ۱۳﴾ و در سنت نبوی می‌فرماید: «کلکم من آدم و آدم من تراب» - «لافضل لعربی علی عجمی و لا الابيض علی الاسود الا بالتقوی» پس هر گونه مزایای نژادی و افتخار نسبی یادگار دوران جاهلیت و میراث و ملت‌های ظالمی است که بدین دستاویز دیگران را برده و کنیز خود می‌خواستند تاریخ مقدس اسلام مشحون از ابطال و نابودکردن این موهوم می‌شوم است. مشهور است که اولین ظلمی که در اسلام رخ داد کلمه «تنحی عن الطريق» یعنی پس رو و پیش رو بود که زائیده همین عقیده زشت مزایای نژادی و مقامی است.

یکی از بزرگترین بلیه که از ناحیه ادیان در تاریخ بشر بر انسان وارد شده تنفیر و عداوت واکراه و اجبار مذهبی است که تاریخ بشریت را ننگین کرده است ولی اسلام جز با مشرکین که آفتی بزرگ برای جامعه انسانی و سنگ و سدّ راه ترقی می‌باشند با سایر ملل با کمال مماشات و مهربانی رفتار کرده و آنان را در مذاهب خود آزاد گذارده به مسلمین اجازه می‌دهد که با آنان به عدل و انسانیت سلوک کنند آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ {الممتحنة: ۸} و مسئله طهارت و نجاست کفار اهل در اسلام دارای اصلی نیست زیرا هم کتاب و هم سنت خلاف آنرا ثابت می‌کند و تنها علتی که برای آن می‌توان یافت همان اختلافی است که اهل کتاب و مسلمین در طهارت و نجاست عرضی اهل کتاب می‌شود و حتی نجاست مشرکین هم به عقیده پاره‌ای از محققین جز سیاست موقتی اسلام نبوده است اسلام مسلمین را به تغییر عقیده دیگران مجبور نمی‌کند و اساساً بنای عالم را روی اختلاف می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ {هود: ۱۱۹/۱۱۸} ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا﴾ {يونس: ۹۹} ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾ {الأنعام: ۱۰۷} ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ﴾ {الأنعام: ۳۵} پس درصدد وحدت عقیده بودن از هر حیث برای جامعه انسانی درب محال کوبیدن است و اختلاس اساس و پایه ترقی و تکامل است به شرط آنکه در محیطی آرام و بدون زحمت انجام گیرد بلی اسلام رسالت آسمانی و مأموریت الهی دارد که جمیع جهانیان را به نور اسلام و قرآن دعوت نماید اما این کار بیشتر به وسایل سهل و محبت‌آمیز و عوامل شوق‌انگیز انجام می‌گیرد و در این باره می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ {النحل: ۱۲۵} ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ {الغاشية: ۲۲/۲۱} ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ {الإنسان: ۲۹} ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ {يونس: ۹۹} و فقط آن موقع شمشیر تنبیه از نیام می‌کشد که برای شنیدن حقایق اسلام مزاحم و مانعی ایجاد شود و خس و خاشاکی مانع جریان عین

الهیات معالم قرآنی به کشتزار مزارع وجود انسان شود اما اعتقاد و یقین از امور قلبی است و هیچکس نمی‌تواند با زور و جبر در دل کسی یقین و اعتقاد ایجاد نماید اسلام و مسلمین را عزیز و ارجمند و آقا و سربلند می‌خواهد که علاوه بر اینکه فرزند آدم و مسجود ملائکه مقربند بهترین امتی هستند که برای هدایت جهانیان و رهبری کاروان انسن به سوی مقاصد و غایات نهائی عالم امکان بوجود آمده‌اند و می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ {آل عمران: ۱۱۰} ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ {البقرة: ۱۴۳} و عزت و برتری و سادت و سروری آنان را تا سر حد مقام الوهیت بالا می‌برد که العزة لله ولرسوله و للمؤمنین و از همین رهگذر است که مؤمن شریف در هیچ حال از این ارزش و عزت و شرافت و قیمت خود غافل نیست و هرگز خود را به اعتبارات موهوم و مال و جاه فانی نمی‌فروشد بلکه اگر سلطنت زمین را به او بدهند که کوچک‌ترین مخالفتی از احکام دین خود کند هرگز نخواهد کرد خلاصه آنکه اسلام در احکام و آیاتش این هدف را دارد که عالیتین و راقیتین جامعه را در توده انسانی پدید آورد و چنانکه در طی بیانات خود گفتیم بدین منظور توفیق یافته و قرنهای متمادی جهان و جهانیان را در زیر بال علم و دانش و تقوی و عدالت، به سوی حقیقت رهبری کرده است و این کیفیت با این وصف بوده که هنوز افراد قابلیت و استعداد درک حقایق را نداشته و مذاقشان نمی‌توانست طعم شیرین تعالیم اسلامی را دریابد اما امروز با شرحی که از عوامل مترو که و علل موجوده دادیم اگر جامعه اسلامی بتواند آن را درک کرده بکار بندد یعنی به تحصیل علم و حکمت بر حسب دستور شریعت بپردازد، و حکومت اسلامی را آن چنانکه شرحش رفت تشکیل دهد و جمعه و جهاد و حدود و دیات را بر طبق دستور بکار بندد و خرافات و موهومات که چون قاذورات و خبائث چهره نورانی حقایق را پوشانیده و ما نمونه‌هایی از آن در این کتاب آوردیم بدور افکند و به جای آن همت به جانشین نمودن تعالیم مترو که دین گمارد و

اعداد قوا کند و از حواشی گمراه‌کننده به متن واقع بپردازد، آن روز است که دیده خواهد شد که مصداق ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ {النور: ۵۵} صورت وقوع می‌یابد و قافله بشریت به سرعت برق باد به سوی هدفی که پروردگار جهان او را برای آن آفریده است می‌شتابد و زندگی تلخ و معیشت ضنک کنونی آدمی مبدل به بهشت سعادت و رضوان می‌گردد. برای حصول این منظور و لااقل روشن‌شدن این حقیقت ما قبول این زحمت و تحمل آن همه تهمت کردیم و چون در این راه جز رضای پروردگار خود را جویا نیستیم از این تهمت و اذیت‌ها نه، تنها آزردن نمی‌شویم بلکه چون خاص و خالص بدون هیچ شائبه باری خاطر حق و رضای خدا آرامش وجدان بدین کار پرداختیم کمال خوشنودی و رضا را خواهیم داشت زیرا اگر هر چیز را در این مورد فراموش کنیم قضایای برجسته تاریخ را که همواره عاشقان حقیقت دچار تهمت و نفرت این گونه افراد بوده‌اند فراموش نخواهیم کرد، و همان برای تسلی ما کافی است، در خاتمه این مقال یادآوری چند نکته لازم است.

۱- آنچه در این اوراق از نظر خوانندگان گذشت عقیده‌ای است که نویسنده این سطور در اثر مطالعه و تفکر در این باره دارا شده و دلایل آن از عقل و نقل تا حدی روشن گشت و البته هر کسی به عقل و فهم خود مأخوذ و مواخذ است.

۲- با اینکه مدعای ما در این رساله همه متکی به آیات و اسناد و سیره مسلمین صدر اول است معهذا اگر انتقاد به جایی برسد با کمال میل آن را پذیرفته و به ضمیمه همین رساله منتشر می‌کنیم تا جبران خطائی اگر مرتکب گشته باشیم شده باشد و نیز معلوم شود که ما غرضی جز یافتن حق و بیان آن نداریم اینک بر کسانی که به خطائی از

ما واقف شوند واجب است که ما را بدان بیگاهانند تا هم ادای وظیفه شرعی کرده وهم هدایت گمراهان را دریابند.

۳- چون این مختصر اولین رساله در اینگونه موضوعات و هم اولین تألیف مستقل نگارنده است بدیهی است که از هر جهت کامل نیست بنابر این امیدواریم که به توفیق الهی در آتیه به تکمیل آن پرداخته و در هر یک از موضوعات کتابی علیحده تألیف و بوجهی کافی از عهد بیان و روشن کردن هر موضوع برآئیم هر چند همین اندازه برای ارباب هوش کافی است.

۴- کسانی که از راه عناد و لجاج باستهزاء و ارباب ما می‌پردازند باید یقین بدانند که ما قبلاً حساب آنها را کرده ایم و بنابراین کوچک‌ترین ارزش و اهمیت برای آنها و اعمالشان قائل نیستیم و تا زنده‌ایم هدف خود را تعقیب و در صورت هرگونه صدمه و لطمه‌ای خود را مثاب و مأجور دانسته بلکه در این راه تا پای جان در آرزوی شهادتیم.

۵- چون یقین داریم به مذاق عده‌ای که جهل مردم را در این موضوع بنفع خود می‌دانند این گونه تألیف تلخ است لذا ممکن است درصدد تیره‌کردن اذهان برآیند ما نیز از همین حالا خود را برای مدافعه و دفاع از عقاید خود به آیات و روایات بیشتری مسلح کرده‌ایم.

۶- آثار و تألیفات آتیه ما در پیرامون همین مطالب و امثال آن خواهد بود زیرا به نظر ما این قبیل مطالب از مهمترین مطالب است.

۷- ما نظریات پاره‌ای از علمای بزرگ و دانایان روشن و مطلع را در پیرامون این مطالب خواسته‌ایم که پس از وصول، ضمیمه خواهیم نمود حق آن بود که ما نام این رساله را (تنزیه المعصومین) می‌نهادیم زیرا ترک حکومت و تعطیل جهاد و جمعه و حدودا را که اهل آراء یا اهواء نسبت بائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین داده‌اند در حقیقت آن بزرگواران را که خود از بزرگترین مؤبدین شریعت و هادیان امت بوده‌اند

بعنوان ناسخین قوانین و تعطیل کنندگان احکام دین و بعبارتی دیگر پیغمبران بعد از خاتم النبیین ﷺ معرفی کرده‌اند و حال اینکه دامن مقدس ایشان از نسبت چنین گناهانی که علاوه بر متزلزل نمودن عصمت و ایمان آنانرا العیاذ بالله در ردیف محرفین قرآن مبین و مضیعین احکام دین در می‌آورد منزّه و مطهر است اما چون آن را مقدمه پاریسی رساله الجمعیه قرار دادیم و نماز جمعیه را (ارمغان الهی) و هدیه آسمانی پیغمبر مختار علیه و آله سلام الله الملك الجبار می‌دانیم لذا آن را بنام (ارمغان آسمان) نامیدیم و بالله التوفیق و چون خاتمه این کتاب در لیالی قدر در ماه رمضان سال ۱۳۸۰ هجری اتفاق افتاد از فرستنده قرن در شب قدر مسئلت می‌کنیم که آنرا وسیله هدایت و جنبش پیروان قرآن قرار دهد و ما را در این راه دشوار از طریق حق منحرف نکرده هدایت و توفیق خود را از ما بانگیرد و بیان ما را در روشن نمودن حقایق بدون هیچ غرضی جز رضای او چنانکه تاکنون چنین بوده بکار وادارد و سرانجام در راه خدمت بدین خود، شهادت روزی نموده یا ثواب شهیدان عطا فرماید بمنّه وجوده و کرمه انه ذوالفضل العظیم و البرّ الرحیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

اسفندماه ۱۳۳۹ قم حیدر علی قلمداران

شایان عنوان

شاید خوانندگانی که به طرز منظم تألیف و تصنیف آشنایند از اینکه مطالب این کتاب را در قید فضول و نظم ابواب نمی‌بینند آنرا نقض وی دانند برای عذر از این پیش‌آمد یادآور است که چون ما این راسله را بعنوان مقدمه برای پارسی کتاب (الجمعه) می‌نوشتیم در ابتدای کار نمی‌دانستیم دنبال سخن به کجا خواهد کشید و از طرفی هم موقعیت و سرعت ناگهانی که برای چاپ آن پیش‌آمد مجالی نیافتیم که آنرا به ابواب و فصول تقسیم بندی کنیم زیرا به توفیق پروردگار عالم در مدتی کمتر از یک ماه تمام وسایل تهیه مطلب و طبع آن فراهم آمد در حالیکه کثرت اشتغال از تدریس در کلاسهای دبیرستان و رسیدگی به امور متفرقه و دفتری آن و درسهای شبانه‌ای که در نازل اشخاص به عهده داشتیم و تهیه آب و نان و تأمین حوائج زندگی یک عائله سنگین (بیش از ده نفر) و مطالعه چند صد جلد کتاب برای تهیه مدارک و دلایل در چنین موضوعاتی که تاکنون درباره آن کتاب مستقلی در اسلام و اگر نه در جهان شیعه تألیف نیافته بلکه اکثراً مخالف آن است و بیم کارشکنی عده‌ای که مترصد و مراقب آن بودند و تهیه هزینه طبع کتاب و صدها موانع دیگر به ما مجال بیشتری دست نداد تا در نظم و ترتیب و تفصیل و تبویب آن چنانکه باید پردازیم و معذک خوشوقت و خورسندیم که با اینکه اولین تألیف مستقل و نخستین کتاب در این موضوع بی‌سابقه است معهذا تا آنجا که طالب حق را وافی و وجدان حقیقت جورا قانع و کافی باشد. دلایل روشن و براهین متقن را حائز است.

بعد از آفریدگار مهربان از میان تمام آفریدگان جهان کسی که درباره این کتاب به ما کمک و همراهی نمود زحمات ایشان را بدینوسیله تشکر و تقدیر می‌کنیم **فله الحمد**
والمنه هو حسبنا و نعم الوکیل.